



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

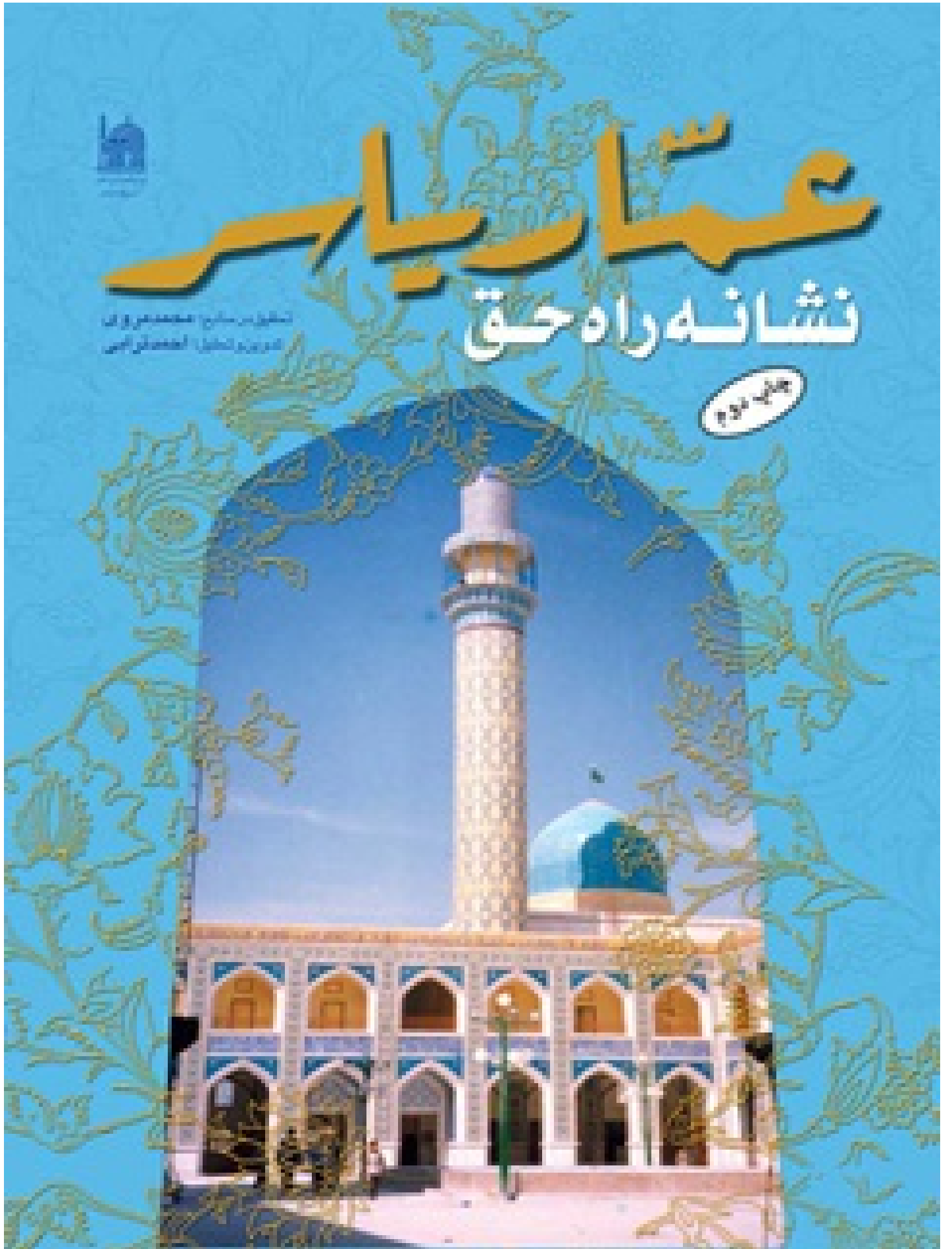


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

عمادین

نشانه راه حق

جلد اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمار ياسر : نشانه راه حق

نويسنده:

محمد مروي

ناشر چاپي:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	عمار یاسر : نشانه راه حق
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۱	سخن نخست
۲۷	نگاهی به زندگی عمار
۲۷	اشاره
۲۷	خاندان
۳۱	ولادت
۳۳	همسر و فرزندان
۳۴	در شمار نخستین مؤمنان
۳۶	آل یاسر خانواده ایمان
۳۷	عمار در سنگر مسلمانی
۳۷	اشاره
۳۸	پایداری در راه ایمان
۴۰	زیر شکنجه مشرکان
۴۳	گریز از دام مشرکان
۴۴	شهادت یا تقیه
۴۶	داوریهای زود هنگام
۴۸	تقیه شیوه ای برای استمرار راه
۴۹	«تقیه»، نه «نفاق»
۵۲	دفاع از اسلام، در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۲	اشاره

۵۲	در جنگ بدر
۵۵	محل تصویر
۵۶	در نبرد احد
۵۷	محل تصویر
۵۸	در جنگ ذات الرقاع
۶۰	در نبرد با احزاب
۶۴	محل تصویر
۶۵	در فتح مکه
۶۷	در تبوک
۶۹	فعالیت‌های اجتماعی - دینی
۶۹	اشاره
۶۹	طرح بنای مسجد قبا
۷۰	در بنای مسجد مدینه
۷۳	در تبلیغ و پیام رسانی
۷۴	درایت و فراست اجتماعی
۷۶	مناظره با یهود
۷۷	در نقل روایات
۷۹	جایگاه معنوی و اخلاقی
۷۹	اشاره
۷۹	از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله
۸۱	در پیشگاه پروردگار
۸۲	دعای مستجاب
۸۲	محبت عمار
۸۳	تأییدهای قرآنی
۸۵	عمار پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله
۸۵	اشاره

- ۸۶ ----- حساس ترین موضوع
- ۸۸ ----- در برابر سقیفه
- ۹۰ ----- در نبرد یمامه
- ۹۱ ----- در دوران حاکمیت عمر
- ۹۳ ----- محل تصویر
- ۹۶ ----- در دوران حاکمیت عثمان
- ۹۸ ----- نگران از نفوذ بنی امیه
- ۹۹ ----- اعتراض به تبعید ابوذر
- ۱۰۱ ----- انتقاد به سیاستهای عثمان
- ۱۰۳ ----- در آستانه تبعید
- ۱۰۴ ----- شیوه ای دیگر در مبارزه
- ۱۰۵ ----- مورد دفاع همسران پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۶ ----- در برابر قتل عثمان
- ۱۰۷ ----- عمار، در حکومت امام علی علیه السلام
- ۱۰۷ ----- اشاره
- ۱۱۰ ----- در جنگ جمل
- ۱۱۱ ----- در برابر ابو موسی اشعری
- ۱۱۲ ----- نماد جبهه حق
- ۱۱۳ ----- هوشیار و پایدار
- ۱۱۶ ----- همواره در کنار علی علیه السلام
- ۱۱۹ ----- عنصری مؤثر و کار آمد
- ۱۲۰ ----- شیعه ای علی شناس
- ۱۲۱ ----- حق محوری
- ۱۲۴ ----- در نبرد صفین
- ۱۲۶ ----- مورد کینه معاویه
- ۱۲۷ ----- از نگاه دشمن

- ۱۳۱ در مقام فرماندهی
- ۱۳۳ انتظار لحظه موعود
- ۱۳۵ آخرین وداع، آخرین جهاد
- ۱۳۸ عمار در جایگاه شهادت
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۴۰ محل تصویری
- ۱۴۱ بازتاب شهادت عمار
- ۱۴۴ از دو نگاه
- ۱۴۸ حق پوشی معاویه
- ۱۵۰ جلوه نهائی حق
- ۱۵۲ کشنده عمار
- ۱۵۳ مدفن عمار
- ۱۵۷ از روایات عمار
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۹ در فضایل علی علیه السلام
- ۱۶۰ وارث علم و جانشینی
- ۱۶۱ امامان از نسل علی علیه السلام
- ۱۶۲ مظهر آراستگی
- ۱۶۳ میزبان از هر گناه
- ۱۶۴ مهربان امت
- ۱۶۴ محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۶۵ ولی مؤمنان
- ۱۶۷ مفسر آیات وحی
- ۱۶۸ کشنده علی، شقی ترین انسان
- ۱۶۹ تکریم مادر علی علیه السلام
- ۱۷۰ نظاره گران امت

- ۱۷۲ نوید ظهور مهدی موعود(عج)
- ۱۷۳ نکته های دیگر از روایات عمّار
- ۱۷۶ آداب نماز جمعه
- ۱۷۸ نیایش به شیوه رسول خدا
- ۱۸۱ فهرست منابع
- ۱۸۷ نمایه
- ۲۰۰ درباره مرکز

سرشناسه: مروی، محمد، 1340 -

عنوان و نام پدیدآور: عمار یاسر : نشانه راه حق / تحقیق در منابع محمد مروی؛ تدوین و تحلیل احمد ترابی.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1383.

مشخصات ظاهری: 179ص.: مصور، نقشه.

شابک: 964-444-768-9؛ 18000 ریال: چاپ دوم: 978-964-444-768-6؛ 39000 ریال (چاپ سوم)

یادداشت: چاپ دوم: 1388.

یادداشت: چاپ سوم: 1391.

یادداشت: کتابنامه: ص. [169] - 174؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: عمار یاسر، 57 قبل از هجرت، - 37ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا 41ق.

شناسه افزوده: آقائی، احمد، 1336 -

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: BP34/ع8 م4 1383

رده بندی دیویی: 297/942

شماره کتابشناسی ملی: م83-32306

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

عمار یاسر : نشانه راه حق

تحقیق در منابع محمد مروی

تدوین و تحلیل احمد ترابی.

ص: 3

فهرست مطالب

- سخن نخست *** 9
- نگاهی به زندگی عمّار *** 15
- خاندان *** 15
- ولادت *** 19
- همسر و فرزندان *** 21
- در شمار نخستین مؤمنان *** 22
- آل یاسر خانواده ایمان *** 24
- عمّار در سنگر مسلمانی *** 25
- پایداری در راه ایمان *** 26
- زیر شکنجه مشرکان *** 28
- گریز از دام مشرکان *** 31
- شهادت یا تقیّه *** 32
- داوریهای زود هنگام *** 34
- تقیّه شیوه ای برای استمرار راه *** 36
- «تقیّه»، نه «نفاق» *** 37
- دفاع از اسلام، در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله *** 40
- در جنگ بدر *** 40
- در نبرد احد *** 44
- در جنگ ذات الرُّقاع *** 46
- در نبرد با احزاب *** 49

در فتح مکه *** 53

در تبوک *** 55

فعالیت‌های اجتماعی - دینی *** 57

طرح بنای مسجد قبا *** 57

در بنای مسجد مدینه *** 58

در تبلیغ و پیام‌رسانی *** 61

درایت و فراست اجتماعی *** 62

مناظره با یهود *** 64

در نقل روایات *** 65

جایگاه معنوی و اخلاقی *** 67

از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله *** 67

در پیشگاه پروردگار *** 69

دعای مستجاب *** 70

محبت عمّار *** 70

تأییدهای قرآنی *** 71

عمّار پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله *** 73

حساس‌ترین موضوع *** 74

در برابر سقیفه *** 76

در نبرد یمامه *** 78

در دوران حاکمیت عمر *** 79

در دوران حاکمیت عثمان *** 84

نگران از نفوذ بنی امیه *** 86

اعتراض به تبعید ابوذر *** 87

انتقاد به سیاستهای عثمان *** 89

در آستانه تبعید *** 91

شیوه ای دیگر در مبارزه *** 92

مورد دفاع همسران پیامبر صلی الله علیه و آله *** 93

ص: 6

- در برابر قتل عثمان *** 94
- عمّار، در حکومت امام علی علیه السلام *** 95
- در جنگ جمل *** 98
- در برابر ابو موسی اشعری *** 99
- نماد جبهه حق *** 100
- هوشیار و پایدار *** 101
- همواره در کنار علی علیه السلام *** 104
- عنصری مؤثر و کار آمد *** 107
- شیعه ای علی شناس *** 108
- حق محوری *** 109
- در نبرد صفین *** 112
- مورد کینه معاویه *** 114
- از نگاه دشمن *** 115
- در مقام فرماندهی *** 119
- انتظار لحظه موعود *** 121
- آخرین وداع، آخرین جهاد *** 123
- عمّار در جایگاه شهادت *** 126
- بازتاب شهادت عمّار *** 129
- از دو نگاه *** 132
- الف: از نگاه علی علیه السلام *** 133
- ب - از نگاه معاویه *** 134

حق پوشی معاویه *** 136

جلوه نهائی حق *** 138

کشنده عمّار *** 140

مدفن عمّار *** 141

از روایات عمّار *** 145

در فضایل علی علیه السلام *** 147

ص: 7

- وارث علم و جانشینی *** 148
- امامان از نسل علی علیه السلام *** 149
- مظهر آراستگی *** 150
- مبّرّاز هر گناه *** 151
- مهربان امت *** 152
- محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله *** 152
- ولی مؤمنان *** 153
- مفسّر آیات وحی *** 155
- دوستان و دشمنان علی علیه السلام *** 155
- کشنده علی، شقی ترین انسان *** 156
- تکریم مادر علی علیه السلام *** 157
- نظاره گران امت *** 158
- نوید ظهور مهدی موعود(عج) *** 160
- نکته های دیگر از روایات عمّار *** 161
- آداب نماز جمعه *** 164
- نیایش به شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله *** 166

تاریخ، معلّمی است که اگر صادقانه سخنانش شنیده و ثبت شود، می توان براساس درسهای آن، زیبایی ها و زشتی ها، بایسته ها و نبایسته ها و درستی ها و نادرستی ها را باز شناخت و بر ملاک آنچه بر پیشینیان گذشته است، آینده را پیش بینی کرد و یا رقم زد.

مجموعه حاضر، مطالعه ای تاریخی - تحلیلی است درباره یکی از چهره های روشن تاریخ اسلام که هر چند خود در خدمت پیشوایان بزرگ هدایت - چونان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است، اما در پیروی از مکتب حق، چنان شایستگی از خود نشان داده که در شمار پیشگامان راه هدایت و صلاح به شمار آمده و به عنوان معیاری برای شناخت حق و باطل، فضیلت و رذیلت و ارزش خواهی و دنیا مداری معرفی شده است.

دستیابی به چنین جایگاهی، چندان آسان نیست، به ویژه که درستی آن از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تأیید شده باشد.

محور پژوهش، در این مجموعه «عمّار یاسر» است که رسول خدا درباره او - به روایت منابع معتبر شیعه و سنی - فرمود:

«ابن سَمِيهٌ ما عَرَضَ عليه امران قط الاً اخذ بالارشاد منهما»(1)

«فرزند سَمِيهٌ کسی است که هرگز دوراه در برابر وی گشوده نمی شود، مگر این که از میان آن دو، صحیح ترین و شایسته ترین را برمی گزیند»

عَمّار در طول زندگی پربار خویش، حَقانیت سخن یاد شده را به اثبات رسانید و مطالبی که در لابه لای صفحات آینده به رشته تحریر درآمده، گوشه ای از آن زندگی روشن و نورانی است.

قطعا نه چشمان تاریخ آنچنان بیداری به کار بسته است که همه زوایای زندگی مردان خدا را به ثبت رساند و نه ما می توانیم ادّعا کنیم که همه منابع و ذخائر تاریخی را درباره عَمّار جسته ایم و در این مجموعه گرد آورده ایم! اما می توانیم ادّعا کنیم که بخش قابل توجهی را مطالعه کرده و در این مجموعه گرد آورده ایم.

اگر بخواهیم چند ویژگی مهمّ و بارز از زندگی عَمّار یاسر را بر شماریم که نتیجه و برآیند این پژوهش نیز به شمار آید، می توانیم به این موارد اشاره کنیم:

الف - عَمّار یاسر، نمونه انسان های صادق و بی پیرایه ای است که از پایین ترین طبقه اجتماعی برخاسته و به مطمئن ترین مرحله ایمان و خلوص و صداقت دست یافته و در شمار بهترین و با صفاتترین یاران

ص: 10

1- - المستدرک، محمد حاکم 3/438؛ النزاع والتخاصم، احمد مقریزی 107/؛ سیر اعلام النبلاء، محمد ذهبی 1/416؛ خلاصه عبقات الانوار، علی میلانی 3/23؛ المسند، احمد بن حنبل 1/440-389؛ الغدير، عبدالحسين اميني 9/114 - 26-25؛ السنن، ابن ماجه 1/52؛ الجامع الصغير، عبدالرحمن سيوطي 2/178؛ كنز العمال، علي هندی 11/721.

رسول خدا و علی بن ابی طالب در آمده است. تا آن جا که: دوستی او دوستی خدا و دشمنی با او، دشمنی با خدا شمرده شده است. (1)

بیان چنین ویژگی ای برای پیامبران و امامان که از مقام «اصطفاء» برخوردارند و به امکانات معرفتی ویژه ای مجهز شده اند، چندان شگفت نیست، اما مردی رشد یافته در عصر جاهلی و در پایین ترین طبقات اجتماعی و دست یابی وی به این مرحله از کمال و وثاقت و صداقت، مجال تفکر و مطالعه و درس آموزی دارد.

ب - عمّار یاسر در اوج خلوص و تقوا انسانی زیرک، نکته سنج و صاحب تشخیص بوده و هر چند نام وی در شمار عالمان و محدثان نامی و فقیهان و مفسران بنام نیامده است، اما هوشیاری و قدرت تشخیص وی در زمینه مسایل دینی و جریانهای اجتماعی - سیاسی، از بسیاری نام داران و چهره های شاخص روایی و حدیثی معاصرش برتر بوده است، چه این که تأییدهای قرآنی، نبوی و علوی که درباره رفتار و بینش و انتخابهای وی صورت گرفته، درباره بسیاری از آنان به ثبت نرسیده است.

ج - شخصیت ایمانی و معنوی عمّار هم از سوی اهل سنت و منابع روایی آنان وهم از سوی امامیه و مدارک مورد اطمینان آنها، مورد تأیید قرار گرفته است. این در حالی است که از میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را می توان شناسایی کرد که در یکی از دو مذهب مورد تکریم ویژه اند و در دیگری از شأن و منزلتی برخوردار نمی باشند.

ویژگی ها و کمالات عمّار قطعا بیش از اینهاست که برشمردیم، اما

ص: 11

1- - البدایه والنهایه، ابن کثیر 7/345؛ المستدرک 3/439؛ سیر اعلام النبلاء 1/415-9/367؛ المعجم الکبیر، سلیمان طبرانی 4/112.

جای شگفتی است که منابع تاریخی و کلامی اهل سنت که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عمار را ثبت کرده و مورد پذیرش قرار داده اند، چرا در تحلیل خط مشی دینی و سیاسی و اجتماعی عمار، گاهی کوتاهی کرده و گاهی به توجیه پرداخته اند.

در منابع تاریخی و روایی اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است

که عمار، همواره راه درست را انتخاب می کند، دشمنی با او دشمنی با خداست، کشتندگان عمار، گروهی باغی و متجاوز و سرکش هستند، از سوی دیگر همان منابع ثبت کرده اند که «عمار» خلافت را، حق علی بن ابی طالب دانسته و نه دیگران و نیز در جریان کشته شدن عثمان، ثبت کرده اند که عمار از مخالفان عثمان بوده نه حامیان وی. همچنین به یقین پذیرفته اند که در جنگ جمل، عمار در جبهه علی بن ابی طالب بوده است و نیز پذیرفته اند که در جنگ صفین، عمار، جبهه معاویه را جبهه باطل دانست و به جنگ با آنان پرداخت و نهایتاً به دست حامیان معاویه کشته شد! اما گویی میان سخنان رسول خدا درباره عمار و درستی راه او، با این رخدادها تاریخی هیچ ارتباطی وجود نداشته است و از آن هیچ نتیجه ای نباید گرفت! هم عمار بر حق بوده است و هم خلیفه سوم و هم سپاه جمل و هم سپاه معاویه!

این اظهار شگفتی هرگز نباید به ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان منتهی شود، چرا که سخن از برافروختن شعله های بدبینی و بدخواهی نیست، بلکه به عکس سخن از این است که مسلمانان، به دور از جزم اندیشی و تعصب های نژادی و قومی و تأکید بر آموزش های آباء و اجدادی، به متن قرآن و سنت ناب باز گردند و از توجیه و تأویل

شخصیت ها و حرکت های صدر اسلام - که معمولاً به نفع بینش های قومی و قبیله ای صورت می گیرد - دست بردارند و با ملاک قرار دادن قرآن و سنت ناب به همدلی و هم اندیشی و خیرخواهی فراگیر روی آورند و برای یک بار هم که شده از خود بپرسند، آیا همین توجیه ها و تأویل ها و تناقض گویی ها تاکنون سبب نشده است تا حاکمیت سیاسی و هدایت معنوی در جهان اسلام به استبدادهای طولانی و انحراف ها و تشنّت ها کشیده شود؟ آیا براستی اگر همه امت اسلامی، سخنان پیامبر درباره عمّار، ابوذر، مقداد و سلمان و فراتر از آن درباره اهل بیت علیهم السلام را از یاد نبرده بودند و ملاک قرار می دادند باز هم امت اسلامی با این همه نابسامانی، تفرقه و جدایی از یکدیگر و حکومت های استبدادی و بی کفایت رو به رو می شد!

بدان امید که اهل قبله، از هر سخن و نکته تاریخی و روایی، در جستجوی دریافت نگرشهای مثبت و همدلانه و خیرخواهانه باشند و پایه های محبت و خوش بینی و مسالمت میان خویش را تقویت نمایند و چشم به آینده ای داشته باشند که فرزندی از نسل رسول خاتم صلی الله علیه و آلهدین حق را در گسترده زمین منتشر کند و همه نابسامانی ها را به سامان رساند.

اشاره

زمانی که نور بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرزمین حجاز را در بر گرفت و فرشته وحی، نخستین کلمات الهی را برای زمینیان به ارمغان آورد، شایسته ترین مردان و زنان آن سرزمین، به استقبال محمد امین صلی الله علیه و آله - که اکنون از جانب خداوند به عنوان بزرگترین پیامبر الهی برگزیده شده بود - شتافتند.

در میان مردان و زنان انگشت شماری که اولین مسلمانان به حساب می آمدند، چهره صادقانه و مظلومانه یک خانواده نیز نظرها را به خود جلب می کرد. (1)

این خانواده شامل یاسر، همسرش - سمیه - و فرزندشان عمّار بود.

پیشتازی اعضای این خانواده در ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حکایت از سلامت و صداقت و حریت آن ها داشت.

خاندان

چنان که یاد شد، پدر عمّار مردی مصمّم به نام «یاسر» (2) و مادر او

ص: 15

1- - اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر 4/130؛ اعیان الشیعه، محسن امین 8/372.

2- - الطبقات الکبری، ابن سعد 3/186؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 10/102؛ تاریخ الاسلام، محمد ذهبی 3/570.

زنی آزاده به نام «سمیه» بود. (1)

«یاسر» - پدر خانواده - در سرزمین «یمن» تولد یافته و دوره نوجوانی را در آن جا سپری کرده بود، زمانی که خشکسالی و قحطی، مردم یمن را به سرزمینهای اطراف پراکنده ساخت، یکی از برادران یاسر به سمت حجاز حرکت کرد تا شاید در آن جا سامان یابد.

پس از مدتی «یاسر» و دو برادر دیگرش به نامهای «مالک» و «حارث» در نواحی حجاز و سرزمین مکه به جستجوی برادر پرداختند، ولی اثری از او نیافتند.

برادران با ناامیدی، به سوی «یمن» بازگشتند، اما «یاسر» تصمیم گرفت که در مکه بماند. (2)

مکه در آن روزگار از نظر طبقات اجتماعی به چهار گروه تقسیم می شد.

1 - سرمایه داران و اربابان و سران قبایل بزرگ و نامدار 2 - اعضای ضعیف قبایل، قبایل کوچک و کم توان 3 - مردان و زنان غریب و مهاجر که نه خویشاوندی داشتند و نه حتی قبیله و حامی کوچکی 4 - بردگان و کنیزان که در تملک دیگران بودند.

«یاسر» با توقف در شهر مکه به صورت طبیعی در طبقه سوم اجتماعی قرار گرفت که البته طبقه ای آسیب پذیر بود، زیرا فرهنگ جاهلی عرب و خوی تجاوزگری و روحیه خشونت آمیز مردم آن

ص: 16

1- - الطبقات الكبرى 3/186؛ شرح نهج البلاغه، 20/35.

2- - همان؛ تاریخ الاسلام، 570.

سرزمین مردان غریب و بی پشتوانه ای چون «یاسر» را تهدید می کرد!

از این رو، «یاسر» مانند سایر مهاجران غریب، برای در امان ماندن از آزار متجاوزان، با یکی از قبایل مکه به نام قبیله «بنی مخزوم» هم پیمان شد. (1)

هم پیمانی یک مرد مهاجر با یک قبیله، تعهدات متقابلی را برای آنها در پی داشت؛ یعنی هر کدام از آن دو باید در موقع خطر و تهدید از کیان و موجودیت یکدیگر دفاع کنند.

رئیس قبیله «بنی مخزوم» مردی بود به نام «ابوحذیفه بن المغیره بن عبدالله بن مخزوم». (2)

موقعیت خوب و قابل احترام «یاسر» در قبیله «بنی مخزوم» سبب شد تا رئیس قبیله، هم پیمان خود را مورد حمایت بیشتری قرار دهد و برای او که تنها زندگی می کرد، همسری برگزیند.

«سمیه» دختر «خیاط» که کنیزی عفیف و پاکدامن بود برای همسری «یاسر» انتخاب شد و مقرر گردید فرزندان که از آن دو به ثمر می رسد آزاد باشند. (3)

ص: 17

1- - الطبقات الكبرى، 3/186؛ شرح نهج البلاغه، 20/35.

2- - همان.

3- - الطبقات الكبرى، 3/186؛ شرح نهج البلاغه، 20/36؛ تاریخ الاسلام، 3/570.

حاصل این ازدواج، نوزاد پسری بود که نامش را «عمّار» نهادند .

«یاسر و سمیه با این که از نظر اقتصادی و اجتماعی جایگاهی نداشتند، ولی نام زیبایی که برای فرزند خود انتخاب کردند حکایت از فهم و ذوق آنان داشت، زیرا در لغت برای لفظ «عمّار» به این معانی اشاره کرده اند: «استوار، مصمّم و پیگیر امور، خوشنام و خوشبوی، باوقار و بردبار.»⁽¹⁾

ولادت

از مجموعه قرائن و مطالب تاریخی که درباره عمّار به ثبت رسیده است می توان نتیجه گرفت که تولّد عمّار حدود 41 تا 44 سال قبل از بعثت بوده است، بنابراین سنّ «عمّار» بین یک تا چهار سال بیش از پیامبر اکرم بوده است.

منابع تاریخی نشان می دهد که نزدیک بودن سنّ عمّار با سنّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معاشرت وی با آن حضرت، در سلامت روحی عمّار و گرایش وی به اسلام بی تأثیر نبوده است، زیرا که قرابت سنّی، زمینه معاشرت اجتماعی و مودّت و همنشینی هم سالان را فراهم می آورد و دوستی و معاشرت در دوره نوجوانی و جوانی از مهمترین عوامل شکل گیری شخصیت فکری و اجتماعی انسانها به حساب می آید.

این خود یکی از سخنان حکیمانه پیامبر اسلام است که فرمود: المرء علی دین خلیله.⁽²⁾

ص: 19

1- - تهذیب اللغه، محمد ازهری 2/385.

2- - الاصول من الکافی، محمد کلینی 2/375؛ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی 74/192.

یعنی؛ انسان با روش و منش دوست و همنشین خود، انس می گیرد.

در میان نوجوانان و جوانان مکه، عمار به این سعادت دست یافته بود که با «محمد امین» دوست و آشنا شود. او بی آن که بداند دوست جوانش در آینده، بزرگترین دین توحیدی جهان را بنیان خواهد نهاد، از رفتار انسانی و اخلاق متعالی او لذت می برد و درس می آموخت.

عمار، نوجوانی بود از خانواده ای ضعیف و فاقد قبیله ای شناخته شده و نیرومند، از این رو به کار چوپانی گماشته شد.

«محمد صلی الله علیه و آله» نیز نوجوانی بود که به خانواده ای سرشناس و قبیله ای پرآوازه تعلق داشت، اما با این حال او نیز دردآشنای غریبان و ضعیفان جامعه خود بود و در کار چوپانی گوسفندان، مدارا با نیازمندان و حسن اخلاق و محبت به آفریده های خداوند را تمرین می کرد.

عمار از خاطره های دوره نوجوانی و جوانی، گاه چنین یاد می کرد :

«من چوپانی گوسفندان را برعهده داشتم و محمد صلی الله علیه و آله نیز به کار

چوپانی اشتغال داشت، روزی به محمد صلی الله علیه و آله گفتم آیا مایل هستی که فردا گوسفندان را به منطقه «فَحَّ» که چراگاه خوبی در آن جا سراغ دارم، ببریم؟ آن گرامی فرمود: بلی! و برای فردا قرار گذاشتیم.

طبق قرار، وقتی که روز بعد به محل مورد نظر رسیدم، دیدم که محمد صلی الله علیه و آله زودتر از من به محل رسیده است، اما گوسفندان را نگهداشته و وارد چراگاه نکرده است.

به آن بزرگوار عرض کردم، چرا گوسفندان را به چراگاه نبرده ای؟

محمد صلی الله علیه و آله فرمود: قرار من با تو این بود که گوسفندان را با هم بچرانیم و من نمی خواستم قبل از تو از فضای دست نخورده و مهیای این چراگاه استفاده کنم. (1)

این گونه معاشرت‌ها و گفتگوها با همه سادگی و بی آلاچی، ریشه در اعماق شخصیت پیامبر داشت که عمیق ترین اثر تربیتی و روحی را بر هم‌نشینان آن حضرت می گذاشت.

به هر حال، ارتباط عمّار با پیامبر، به این موارد محدود نبود، بلکه نشانه های تاریخی، حکایت از آن دارد که مودت میان عمّار و پیامبر اسلام، قبل از بعثت آن حضرت بسیار صمیمی تر از این ها بوده است. چنان که عمّار می گوید:

«من بیش از هر فرد دیگری در جریان ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه (س) قرار داشتم، زیرا دوست پیامبر بودم» (2)

توجه به این آشنایی ها و معاشرت‌ها، این نکته را روشن می سازد که چرا عمّار در شمار پیشتازان راه ایمان قرار گرفت و زودتر از بسیاری از مسلمانان، به اسلام گروید و حقانیت رسالت پیامبر را پذیرفت و در شمار چهره های سرشناس و متشخص صدر اسلام جای گرفت.

همسر و فرزندان

در کتاب های تاریخی، نامی از همسر عمّار به میان نیامده است، ولی در برخی منابع پسری به نام «محمد» که از پدرش نقل حدیث

ص: 21

1- بحار الانوار، 16/224.

2- تاریخ یعقوبی، 2/20.

کرده (1) و نیز دختری به نام «ام الحکم» برای عمّار یاد کرده اند. (2)

در شمار نخستین مؤمنان

چهل سال پس از «عام الفیل» یعنی؛ زمانی که «محمد امین صلی الله علیه و آله» نیز چهل سالگی (3) خود را تجربه می کرد، فرشته وحی بر او فرود آمد و رسالتی بزرگ را بر دوش آن حضرت نهاد و این بار زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از «حرا» به سوی مکه گام بر می داشت، سنگینی یک تاریخ و بارگران یک امت را بر دوش می کشید و اقیانوسی را در سینه جا داده بود که امواج خروشان آن وجود محمد صلی الله علیه و آله را فرا گرفته بود.

او اکنون در جستجوی قلبهای تشنه ای بود تا شیرینی کلام وحی را به آنان بچشانند. او مأمور شده بود تا قبل از هر کس، خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند، اما دریغ که از میان خویشانش، جز علی علیه السلام و خدیجه (س) کسی به نخستین دعوت پیامبر پاسخ نداد! و البته این افتخار از آن علی علیه السلام و خدیجه (س) شد که به عنوان نخستین مرد مسلمان و اولین زن ایمان آورده به پیامبر شناخته شوند. (4)

نامهربانی مکیان با پیام آور وحی، سبب شد تا رسول خدا برای سه سال (5) دست از دعوت آشکار بردارد و با دعوت پنهانی، بذر ایمان را در قلبهای مستعد و آماده بپاشد، تا مگر با شکل گیری نخستین گروه مسلمانان، زمینه برای دعوت آشکار و عمومی فراهم گردد.

ص: 22

1- - المعارف، ابن قتیبه، 258/؛ اسدالغابه 4/135؛ البدایه والنهایه، 4/362.

2- - الطبقات الکبری، 3/195.

3- - السیره النبویه، ابن هشام 1/385.

4- - تاریخ یعقوبی 2/23؛ مروج الذهب، علی مسعودی، 2/278؛ اعیان الشیعه، 1/335.

5- - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر 2/60.

سه سال دعوت پنهانی، همراه با نگرانیها و سختی های بسیار بود و کسانی که در این دوره به پیامبر ایمان آوردند و مسلمان شدند، بیشترین مشکلات را تحمّل کردند و دشوارترین آزارها را از مشرکان مکه به جان خریدند.

یکی از پایگاههای پنهانی دعوت به اسلام، خانه «ارقم»⁽¹⁾ بود.

«ارقم» هفتمین فردی بود که به اسلام گروید و خانه اش که در محله «صفا» قرار داشت، به پایگاه پنهانی مسلمانان و محل تجمع آنان تبدیل گردید. و «دارالاسلام» نامیده شد.⁽²⁾

عمار، خود شیوه اسلام آوردنش را چنین یاد کرده است:

به طور پنهانی خود را به خانه «ارقم» رساندم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن جا ملاقات کنم، ناگهان با فردی به نام «صهیب بن سنان رومی» روبه رو شدم، از او پرسیدم که در آن جا چه می کند و به دنبال چیست؟

صهیب بدون آن که پاسخ دهد، گفت تو در این جا چه می کنی؟

گفتم: آمده ام تا با محمد صلی الله علیه و آله ملاقات کنم و سخنان او را از نزدیک بشنوم.

صهیب گفت: من هم به همین منظور آمده ام و چنین تصمیمی دارم. سپس با رعایت احتیاط، به خانه ارقم وارد شدیم و با پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو پرداختیم و سخنان او را شنیدیم، و علاقه مندی خود را برای پذیرش اسلام، آشکار ساختیم، پیامبر اسلام را بر ما عرضه داشت و

ص: 23

1- - ارقم بن عبد مناف بن اسد المخزومی، ر.ک: الاعلام، خیرالدین زرکلی، 1/277.

2- - الطبقات الكبرى، 3/171؛ الاصابه فی تمیز الصحابه، احمد عسقلانی 1/28؛ الاعلام، 1/277؛ اعیان الشیعه، 8/372.

ما مسلمان شدیم.

آن روز را تا شب در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و شب هنگام و در تاریکی از خانه ارقم بیرون آمدیم و هر کدام به خانه خود بازگشتیم. (1)

آل یاسر خانواده ایمان

«عمّار» در شمار مسلمانان در آمد و از همان آغاز صداقت و پشتکار خود را در وادی ایمان نشان داد. او تلاش کرد تا نور ایمان را که خود یافته بود به پدر و مادرش که دوره کھولت را می گذراندند، هدیه دهد و این بزرگترین هدیه ای بود که یک فرزند می توانست به پدر و مادر خود تقدیم کند. (2)

گرایش سریع یاسر و سمیه به اسلام، در پرتو راهنمایی های فرزندشان «عمّار» سبب گردید که «آل یاسر» در شمار نخستین خانواده هایی به حساب آیند که به اسلام گرویده اند. (3)

«آل یاسر» تعبیری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به کار برده است.

زمانی که اعضای این خانواده تحت شکنجه و فشار مشرکان قرار داشتند و در برابر چشم همگان آزار می شدند تا دست از ایمان و اسلام بردارند، پیامبر به آنها فرمود:

«ای آل یاسر! مقاومت کنید، وعده گاه شما بهشت برین است» (4)

ص: 24

1- - الطبقات الكبرى، 3/187؛ اسدالغابه 4/130؛ تاریخ الاسلام، 3/571؛ اعیان الشیعه، 8/372.

2- - اسدالغابه، 4/130؛ اعیان الشیعه، 8/372.

3- - الطبقات الكبرى، 3/246؛ الکامل فی التاریخ، 2/67؛ اعیان الشیعه، 8/372.

4- - حلیه الاولیاء، احمد اصبهانی 1/140؛ شرح نهج البلاغه، 13/255؛ البدایه والنهایه 3/58.

در سالهای نخست بعثت که دعوت به اسلام مخفیانه صورت می گرفت، مسلمانان نیز تا مدتها، ایمان خود را پنهان می داشتند تا از آزار و اذیت مشرکان در امان بمانند.

در این دوره، مسلمانان برای انجام عبادت به کوه ها و درّه ها پناه می بردند.

در یکی از این روزها، عمّار همراه با تّی چند از مسلمانان، برای اقامه نماز به درّه ای پناه برده بودند، امّا مشرکان که به تدریج از اهداف پنهانی مسلمانان اطلاع یافته بودند، در قالب گروهی به سرکردگی «ابوسفیان» خود را به آن جا رسانده، به تمسخر و آزار آنان پرداختند. و این معمولی ترین عکس العمل مشرکان در برابر مسلمانان بود.

یکی از مسلمانان به نام «سعد بن زید» که آزار و اذیت مشرکان را تاب نیاورد، با پرتاب استخوان شتری که در دسترس او بود، بدزبانیها و آزار آنان را پاسخ داد. در این درگیری، یکی از کفّار آسیب دید و خون از سر وی جاری شد، و این نخستین خونی بود که از مشرکان

پس از سه سال که از دعوت پنهانی به اسلام سپری شده بود، دوره دعوت آشکار آغاز گردید و مسلمانان نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آلهبر آن شدند تا ایمان خود را به اسلام، به طور علنی و آشکار، اعلام نمایند. (2)

اولین مسلمانانی که مسلمانی خود را اعلام داشتند، هفت نفر بودند که «عمّار» در شمار آنان قرار داشت. (3)

پایداری در راه ایمان

آنان که با تاریخ عرب جاهلی آشنایند می دانند که اظهار ایمان به اسلام و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلام اعتقاد به توحید و نفی بتها، در سرزمین حجاز که در آن عصر مرکز شرک و عصبیت به شمار می آمد تا چه اندازه مشکل و خطر آفرین بود. البته مسلمانانی که سالها و ماهها در نهران، تمرین دینداری و پایداری و کسب معرفت کرده بودند، با آگاهی تمام از پیامدهای اظهارات خود، قدم در راه ایمان و دفاع از آن گذاشته بودند.

مشرکان که تا آن روز به طور پراکنده و تنها با برخی از مسلمانان درگیر می شدند، از آن پس با شدت بیشتری به مبارزه پرداختند. روشهای مورد استفاده مشرکان به تناسب موارد و موقعیتهای اجتماعی و قبیله ای مسلمانان، متفاوت بود؛ ولی به طور کلی از شیوه تطمیع، تهدید، استهزاء، آزار اجتماعی و انواع شکنجه استفاده

ص: 26

1-- الکامل فی التاریخ، 2/60.

2-- الکامل فی التاریخ، 2/60.

3-- السیره النبویه، ابن کثیر 1/436؛ البدایه والنهایه، 3/58.

می کردند.

هرگاه فردی صاحب نام و از قبیله ای متشخص، به پیامبر ایمان می آورد، کسانی چون «ابو جهل» به سراغ او رفته و با زبان خیرخواهی، از وی می خواستند که دست از مسلمانی بردارد و پرستش های بتها را که شیوه پدران و نیاکان آنان بوده است، رها نسازد.

اگر زبان خیرخواهی نتیجه نمی بخشید، او را تهدید می کردند که اگر از عقیده خود باز نگردد، شرافت و موقعیت اجتماعی او را از بین خواهند برد! یکی از روشهای آنان این بود که اگر تازه مسلمان اهل کسب و تجارت بود، کار او را از رونق می انداختند.

در صورتی که فرد ایمان آورده، از طبقات پائین اجتماعی بود و ثروت و نام و قبیله ای نداشت، کارش دشوارتر می شد. تحقیر و آزار، کمترین کاری بود که مشرکان در حق او روا می داشتند و شکنجه و کشتن، آخرین رفتاری بود که دل پرکینه مشرکان را راضی می ساخت! (1)

از آن جا که ثروت و شهرت و قدرت، معمولاً غرور و خودخواهی می آورد و عقل و وجدان و انصاف را در وجود آدمی تضعیف می کند، همواره چنین بوده است که بیشترین یاران پیامبران الهی را افراد ضعیف، بی پناه و تهیدست جامعه تشکیل می داده اند. و بیشتر افراد ثروتمند و نامدار جامعه نه تنها تمایلی به ایمان نشان نمی داده اند، که به مبارزه با پیامبران و اهل ایمان بر می خاسته اند و از توان مالی و

ص: 27

قدرت خود علیه ادیان آسمانی بهره می جسته اند. به همین دلیل است که اهل ایمان در هر عصر - هر چند از نظر روحی مقاوم و پایدار بوده اند - از نظر جسمی و مادی و اجتماعی بسیار آسیب پذیر بوده و در معرض هجومه های مختلف قرار داشته اند.

این چنین بود که وقتی مسلمانان نخستین، مانند عمّار، خبّاب، ابوفکیه، صهیب، گرد پیامبر جمع می شدند و درس دینداری می آموختند، مشرکان و کافران با نگاههای تحقیرآمیز و حرکت‌های موزیانه آنان را آزار می دادند و با تمسخر اظهار می داشتند آیا همینها یاران محمد صلی الله علیه و آله هستند که خدا مّت نهاده و ایشان را به راه راست هدایت کرده است! (1)

زیر شکنجه مشرکان

پدر و مادر عمار خالصانه اسلام را پذیرفته بودند. این خانواده - آل یاسر - به طبقه پائین اجتماعی تعلق داشتند. یاسر اهل یمن بود و در مکه خویشاوندی نداشت و قبیله هم پیمان او نیز دست از حمایت او برداشته بود.

و «سمیه» نیز کنیزی بی پناه بود که به همسری مردی غریب در آمده بود و «عمّار» هر چند داغ بردگی بر تن نداشت، اما از نام ونوایی نیز برخوردار نبود و ناگزیر از راه چوپانی زندگی خود و پدر و مادر پیرش را تأمین می کرد.

این عوامل سبب شد تا قبیله بنی مخزوم برای نشان دادن عمق

ص: 28

کینه خود نسبت به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ بی پناه ترین خانواده مسلمان برود و این خانواده، خانواده عمّار بود! (1)

خانواده یاسر، هم پیمان و تحت حمایت این قبیله بود. بنابراین از اسلام آوردن این خاندان سخت ناراحت بودند. پس به خود حق می دادند که هر نوع رفتار بازدارنده را در باره این خانواده به کار گیرند! از این رو در نیمه روز، که تابش آفتاب به اوج می رسید و گرمی هوا و سوزندگی سنگهای تفتیده حجاز، گوشت را ملتهب می ساخت، اعضای این خانواده را بر روی سنگهای داغ می خواباندند، تا مگر دست از اسلام بردارند.

پیامبر اکرم این منظره دردآور را مشاهده می کرد، اما تعداد یارانش آن اندازه نبود که بتواند با بنی مخزوم و حامیان مشرکشان مقابله کند!

پیامبر صلی الله علیه و آله درد و رنج سمیه، یاسر و عمّار را با تمام وجود حسّ می کرد، اما تنها کاری که آن حضرت می توانست انجام دهد، این بود که روح مقاومت و پایداری را در آنان تقویت نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان می فرمود: «صبراً آل یاسر فانّ موعدکم الجنة» (2)

پایدار باشید و مقاومت کنید ای خاندان یاسر! زیرا وعده گاه شما بهشت است.

شک نیست که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست به این خانواده، کمکی

ص: 29

1- الطبقات الکبری، 3/247.

2- السیره النبویه، ابن هشام 1/342؛ الطبقات الکبری، 3/249؛ حلیه الاولیاء؛ 1/140؛ تاریخ بغداد، احمد خطیب البغدادی 1/150؛ شرح نهج البلاغه، 13/255؛ السیره النبویه، ابن کثیر 1/494؛ البدایه والنهایه، 3/58.

برساند و آنان را از تحمل این شکنجه‌ها رهایی بخشد، هرگز کوتاهی نمی‌کرد. اما قوانین ناعادلانه و زورگویانه عرب جاهلی، شرایط دشواری را پدید آورده بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان اجازه نمی‌داد تا به خانواده یاسر نزدیک شوند و به آنان یاری رسانند! زمانی که مشرکان، مقاومت این خانواده را مشاهده کردند، برای درهم شکستن این پایداری تدبیری دیگر اندیشیدند. آتشی را بر افروختند و آن را به بدن عمّار نزدیک کردند تا شاید با شکنجه او، پدر و مادرش دست از اسلام بشویند.

پیامبر که از این اقدام خطرناک مشرکان اطلاع یافت، دست به دعا برداشت و در باره عمّار چنین دعا کرد:

«ای آتش همان گونه که برای ابراهیم سرد و سلامت بودی، به عمّار نیز آسیب مرسان»⁽¹⁾ در پرتو دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله این نقشه مشرکان نیز کارساز نیفتاد و نتوانست مقاومت خانواده عمّار را درهم شکند.

ناتوانی «بنی مخزوم» در شکستن مقاومت «آل یاسر» سبب شد تا کینه توزی چون «ابوجهل» نیز به یاری آنان بشتابد و طرحهای جدیدی را برای شکنجه «خانواده ایمان» پیشنهاد کند.

پوشاندن زره آهنی بر تن قهرمانان توحید و قرار دادن آنان در برابر تابش شدید خورشید، نگهداشتن ایشان در زیر آب تا حدّ خفه شدن، از دیگر روشهایی بود که علیه این خانواده به کار می‌گرفتند.

ص: 30

1- - الطبقات الکبری، 3/188؛ اختیار معرفه الرجال، محمد کشی، 30؛ تاریخ الاسلام، 3/57.

این شکنجه‌ها نتوانست به ایمان پایدار و واقعی قهرمانان توحید آسیب برساند، اما به هر حال مقاومت «آل یاسر» حدّی داشت، به خصوص که «یاسر و سمیه» پدر و مادر عمّار سنین جوانی را پشت سر گذاشته و در سنّ شصت یا هفتاد سالی ناتوان تر از عمّار بودند.

سرانجام یاسر و سمیه در برابر شکنجه مشرکان تاب نیاوردند و مانند همه شهیدان راه حق، ایستاده جان باختند.

یاسر و سمیه به لقای حق شتافتند و به آرامش و سعادت ابدی رسیدند، اما عمّار که درد و رنج پدر و مادر را چشیده بود، از داغ این مصیبت می سوخت و مشرکان امیدوار بودند که «عمّار» از سرنوشت پدر و مادرش عبرت گرفته باشد!

پیامبر برای تسلیت و دلجویی عمّار چنین پیام داد:

«صبرا یا ابی یقظان، اللهم لا تعذب احدا من آل یاسر بالتّار»⁽¹⁾

«شکیبا باش ای عمّار! خداوندا! هیچ یک از خانواده یاسر را به آتش مسوزان.»

گریز از دام مشرکان

مشرکان، هر لحظه انتظار می کشیدند تا «عمّار» برای حفظ جان خود، دست از محمّد صلی الله علیه و آله و یاری او بردارد. البته کشتن عمّار برای آنان دشوار نبود، اما آنان ترجیح می دادند حتی برای یکبار شاهد بازگشت یک مسلمان از راه اسلام باشند!

ص: 31

1- - السیره النبویه، ابن هشام، 1/342؛ الاستیعاب، ابن عبدالبر 4/330؛ شرح نهج البلاغه، 20/37؛ اعیان الشیعه، 8/372.

عمار آموخته بود که ایمان حقیقی، ایمانی است که در قلب جای گرفته باشد و اعلام زبانی ایمان، تنها یک نشانه و گواه است.

او می دانست که آنچه بر زبان جاری می شود، زمانی ارزش دارد که ریشه در درون انسان داشته باشد و چه بسا کسانی که به ظاهر مدعی ایمانند، ولی هرگز ایمان در دل آنان رسوخ نکرده است.

«عمار» یک لحظه به اعماق وجود خود سفر کرد و دریافت که همچنان به حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و حقیقت توحید ایمان دارد و کمترین تردیدی در درستی راه خود ندارد، پس هیچ دلیلی برای بازگشت از راه ایمان نیافت. راه او روشن بود و او می باید مانند پدر و مادرش در راه عقیده، جان خویش را فدا کند. مانند پدر و مادرش شهید شود.

شهادت یا تقیه

عمار برای شهادت آماده بود و چنان که حوادث زندگی وی نشان می دهد، هرگز از مرگ نهراسید.

عمار با خود می اندیشید آیا جان باختن در راه ایمان، خود یک هدف است یا وسیله ای برای دفاع از ایمان و پیشبرد آن است؟

اگر جان باختن در راه ایمان، یک هدف باشد، پس باید هرگاه میان مسلمانان و مشرکان و کافران جنگی در گیرد، مسلمانان، بدون اسلحه در میدان جنگ حاضر شوند تا زودتر کشته شوند و به هدف نهایی برسند! در حالی که هرگز چنین روشی از نظر عقل و دین پذیرفته نیست بلکه به حکم عقل و دین، انسان با ایمانی که مورد هجوم کافران و مشرکان قرار گرفته است باید تا جایی که می تواند از جان و

مال و زندگی خود دفاع کند و تمام همتش از بین بردن دشمن مهاجم باشد، نه تسلیم شدن و جان باختن!

به کار گرفتن حيله و نیرنگ در هر جایی نادرست و نکوهیده است، جز در جنگ که نشان هشیاری و خردمندی است.

«عمّار» اکنون از خود می پرسید، براستی تکلیف چیست؟ آیا من اکنون در برابر یک جنگ رسمی قرار ندارم و آیا تا به حال دشمن از کشتن اهل ایمان باکی داشته است! آیا در این نبرد نابرابر حق دارم از یک حيله جنگی استفاده کنم؟ آیا حق دارم، به ظاهر، ایمان خود را انکار کنم؛ ولی در دلم، همچنان بر ایمان پایدار باشم!

«عمّار» در تفکر ژرفی فرو شده بود و گویی راه جدیدی برای خلاص شدن از دام مشرکان پیدا کرده بود.

او تصمیم گرفت مشرکان را فریب دهد و به صورت لفظی و زبانی بگوید دست از محمد صلی الله علیه و آله برداشته است، ولی در قلبش به او وفادار باشد.

این تصمیم با این که عاقلانه می نمود، اما تصمیم خطرناکی نیز بود، چرا که تا آن روز، چنین وضعی برای مسلمانان پیش نیامده بود تا حکم آن را از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بپرسند و با اطمینان و یقین قدم در آن راه بگذارند.

«عمّار» در یک تفکر درونی به این نتیجه رسیده بود و به مشرکان اعلام کرد، دست از شکنجه و آزار من بردارید، زیرا من دست از یاری محمد صلی الله علیه و آله برداشتم.

مشرکان که در انتظار آن لحظه بودند، خشنود شدند، او را رها

عمّار با تنی رنجور و دلی دردمند از مرگ مظلومانه پدر و مادر، از مشرکان فاصله گرفت، ولی چگونه می توانست با مسلمانان ملاقات کند؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواهد پذیرفت و آیا مسلمانان باور خواهند کرد که او همچنان بر ایمان قلبی خود پایدار است؟ آیا این رفتار او، مسلمان بودنش را زیر سؤال نبرده است و...!

بین مسلمانان در باره او، نظریات متفاوتی پیدا شد، اما بیشتر آنان بر این گمان بودند که روش عمّار درست نبوده است.

داوریهای زود هنگام

برخی مسلمانان که زودتر از دیگران، خبر رهایی عمّار از دام مشرکان را شنیده واز ماجرا اطلاع یافته بودند، در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار داشتند که عمّار از دین برگشته است!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بس کنید! زیرا وجود عمّار سرشار از ایمان به خداست، ایمان با گوشت و خون او در آمیخته است.

در همین گفتگو بودند که عمّار به جمع مسلمانان پیوست، اما آثار اندوه و نگرانی در چهره اش پیدا بود و می گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید، چه شده است؟

عمّار پاسخ داد: خبر ناگواری دارم! مشرکان مرا شکنجه کردند و از من خواستند تا نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ابراز بی اعتقادی کنم و دست از توحید بردارم تا درخواست آنان را اجابت نکردم، دست از من برنداشتند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: در آن هنگام که آن کلمات را بر زبان جاری ساختی، قلبت چگونه بود؟

عمار گفت: قلبم به خدا و رسولش ایمان داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان خویش اشک از چشمان عمار زدود و فرمود: عمار رهایی یافت، ای عمار اگر دوباره به دام افتادی باز هم چنین کن. (1)

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله از نگرانی واضطراب عمار کاست، ولی آنچه زمینه را برای کمترین سؤال و جواب باقی نگذاشت و مسأله را کاملاً روشن ساخت، نزول این آیه بود: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (2).

آنچه از آیه استفاده می شود این است که اگر کسی تحت فشار و اجبار و تهدید و شکنجه کافران، اظهار بی ایمانی کند، در حالی که قلبش بر ایمان پایدار و مطمئن باشد، اظهار زبانی او، کفر به حساب نمی آید و خشم الهی را در پی ندارد.

نزول این آیه هم یک دشواری اجتماعی صدر اسلام را برطرف کرد و مسلمانان را از فرو افتادن در کشمکشها و بگومگوها، بیرون کشید و هم یک موضوع اعتقادی و تکلیف دینی جدید را روشن ساخت که عبارت بود از «جواز تقیه»

ص: 35

1- - حلیه الاولیاء 1/140؛ اختیار معرفه الرجال 35/، اسدالغابه 4/131؛ الکامل فی التاریخ، 3/67؛ اعیان الشیعه، 8/373.

2- - النحل/106.

آنچه عمّار برای رهایی از دست مشرکان انجام داد، هر چند در ابتدا رفتاری مبهم و نگران کننده به نظر می رسید و حتی خود او درباره درستی راهی که در مقابله با آزار و شکنجه مشرکان انتخاب کرده بود، چندان یقین نداشت، اما از آن جا که ایمان و دین باوری به اعماق وجود عمّار راه یافته بود، نه تنها مورد انکار وحی قرار نگرفت بلکه به عنوان یک روش برای استمرار و پایداری در مسیر حق شناخته شد.

شخصی به نام «عبدالله بن عجلان» از امام صادق علیه السلام می پرسد: با توجه به این که «ضحاک» حاکم کوفه شده است، چه بسا با عداوتی که او نسبت به علی علیه السلام دارد، مردم را وادارد که از علی علیه السلام بیزاری بجویند! وظیفه شیعه در این میان چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: وظیفه این است که شیعه همان راهی را برود که عمّار پیمود. عمّار به ظاهر، از حق تبری جست، ولی در قلب خود به آن ایمان داشت. [\(1\)](#)

فرد دیگری از امام صادق علیه السلام پرسید: هرگاه، در مورد ولایت علی علیه السلام تحت فشار قرار گیریم و مخیر شویم میان انتخاب یکی از دو راه - کشته شدن یا برائت جستن از علی علیه السلام، وظیفه چیست؟ به نظر

می رسد باید به کشته شدن تن دهیم، ولی از علی علیه السلام برائت نجویم.

ص: 36

امام علیه السلام فرمود: نه، به خدا سوگند! وظیفه شما در چنین مواردی همانند وظیفه عمّار است و باید به شیوه او عمل کنید. (1)

مانند این روایات در منابع حدیثی بسیار است که فقط نمونه ای از آن را یاد کردیم.

«تقیّه»، نه «نفاق»

«تقیّه» همان روشی است که عمّار به کار گرفت و نیاز به شرایط یا شرایطی نظیر وضعیت او دارد.

ممکن است کسانی از این روش - تقیّه - سوء استفاده کنند یا آن را به شکل نادرستی و یا در شرایط نامناسب به کار گیرند. البته سوء استفاده از تقیّه و استفاده نادرست از آن، دلیل غلط بودن اصل تقیّه نیست، زیرا از سایر اصول و روشهای صحیح نیز گاهی سوء استفاده می شود، مانند اصل ایمان و اظهار توحید که امری صحیح و بایسته است ولی برخی از روی ریا یا نفاق اظهار ایمان می نمایند، یا اصل «جهاد» که دری از درهای بهشت است، اما برخی از سلطه جویان یا طغیانگران، آگاهانه و فریبکارانه نام حرکتهای قدرت طلبانه خود را «جهاد» می گذارند.

امکان سوء استفاده از روشهای صحیح، باعث نمی شود که اصل آن روش نادرست شناخته شود، بلکه وظیفه عالمان و اسلام شناسان است که در هر زمینه، گونه های صحیح را از ناصحیح تفکیک کنند.

اکنون در مورد «تقیّه» نیز باید چنین کرد، زیرا «تقیّه» غیر از «نفاق» و

ص: 37

«دورویی» است. «تقیه» برای گریز از تکلیف نیست، بلکه برای انجام دادن یک تکلیف برتر است.

«تقیه» برای فرار از «شهادت در راه خدا» نیست، بلکه راهی برای گریز از «مردن بی تأثیر یا کم تأثیر» است، روشی برای «ماندن» و تلاش بیشتر در راه دین. انتخاب مرگی مؤثرتر و ثمربخش تر برای ایمان و عقیده است.

همان طور که «عمار» از مردن زیر شکنجه مشرکان خود را رهایی بخشید و در جنگهای مختلف از اسلام و پیامبر دفاع کرد و سرانجام هم آگاهانه «شهادت» و «مردن در راه حق و حقیقت» را برگزید.

«تقیه» یک شیوه در نبرد با دشمنان است، نه یک پوشش برای راحت طلبی و تکلیف گریزی و فریب دادن صالحان.

«تقیه» در مقابل دشمنان و منافقان و جاسوسان به کار می رود، نه در برابر اهل ایمان. «تقیه» کاری است همانند عقب نشینی موقت رزمندگان در جبهه نبرد، برای تجدید قوا و انجام حمله ای جدید با هماهنگی بیشتر. بنابراین اگر کسی از رزمندگان در جبهه نبرد به خاطر ترس و تکلیف گریزی، عقب نشینی کند و سنگر را خالی سازد، خیانت کرده است و نمی تواند آن را توجیه کند. اگر عقب نشینی او با نیت فرار نباشد و هدف او تجدید قوا و تغییر موضع باشد، توجیه پذیر و شایسته تقدیر است.

«تقیه» هم دقیقاً چنین ویژگی را دارد یعنی؛ هرگاه تقیه باعث آسیب دیدن دین و مقدسات بشود، تقیه نخواهد بود و فرار از تکلیف است، ولی هرگاه باعث تقویت دین و جامعه دینی شود و ضرری

جبران ناپذیر به وجود نیاورد، نه تنها قابل قبول می باشد که گاه یک تکلیف شرعی و ضرورت عقلی است.

ص: 39

«عمّار» که توانسته بود با استفاده از روش «تقیه» از دام مشرکان رهایی یابد، در مراحل بعد، پایداری خود را در ایمان به خدا و پیامبر و دفاع جانانه از اسلام و پاسداری از پایه های دین نشان داد و جای کمترین تردیدی را باقی نگذاشت و اثبات کرد که به راستی: «ایمان سرتاپای او را در بر گرفته و سراسر وجودش از اعتقاد به خداوند لبریز است»⁽¹⁾

در جنگ بدر

در نخستین تهدید جدّی، رسمی و گسترده که از سوی مشرکان مکه متوجه اسلام و مسلمانان شد، عمّار به عنوان یک رزمنده فعال و مدافع نیرومند، حضوری چشمگیر داشت.

در این دفاع نابرابر، مشرکان از امکانات و تجهیزات فراوان جنگی و نیروی انسانی بیشتر و جوانتر برخوردار بودند، تعداد نیروهای دشمن که از مکه به سوی مدینه حرکت کرده بودند 950 مرد جنگی

ص: 40

بود که ششصد تن از آنان زره به تن داشتند و صد اسب(1) - و بنا به نقلی چهارصد اسب - (2) نیز در اختیار آنان بود.

ولی مسلمانان که 313 نفر بودند و تنها دو یا سه اسب و هفتاد شتر داشتند، به طوری که هر دو نفر یا سه نفر تنها می توانستند از یک شتر برای طی مسافت و حمل امکانات مورد نیاز بهره جویند(3).

در این میان «عمّار» و «عبداللّه بن مسعود» به صورت مشترک یک شتر داشتند(4) و همین سادگی و بی پیرایگی بود که از نگاه دشمن شگفت آور و تهدید کننده می نمود، چرا که دشمن، صلابت و اعتماد به نفس را در سپاه اسلام مشاهده می کرد(5).

اعتماد پیامبر به عمّار بدان پایه بود که وقتی آن گرامی، وی و عبداللّه بن مسعود را برای کسب خبر از موقعیت و توان نیروی مهاجم به سمت جبهه دشمن روانه داشت، آنان در پایان این مأموریت، پیام امیدوار کننده ای را آوردند و اظهار داشتند :

«روحیه دشمن بسیار ضعیف و سعیشان بر آن است که از هر حرکت و واکنشی که موقعیت آنان را به خطر اندازد، جلوگیری کنند، حتی از شیبه اسبها نیز ممانعت به عمل می آورند و از سوی دیگر شرایط جوّی اردوگاه آنان نیز نامساعد است و آسمان بر آنان به شدّت

ص: 41

1- - شرح نهج البلاغه 14/103؛ السیره النبویه، ابن هشام 2/321؛ تفسیرالقمی، علی قمی 1/263.

2- - تفسیر قمی 1/263.

3- - السیره النبویه 2/264؛ شرح نهج البلاغه، 14/90-88.

4- - شرح نهج البلاغه، 14/88.

5- - تاریخ طبری 2/146.

عمّار در این جنگ علاوه بر آن که دیدبانی مورد اعتماد و زیرک به شمار می آمد، به نبرد با مهاجمان نیز پرداخت و برخی از سران شرک؛ مانند «عامر حضرمی» و «حارث بن زمعه» و سردار شجاع طایفه «بنی عمرو بن تمیم» را از پا در آورد (2).

برخی مورّخان علاوه بر موارد یاد شده، هلاکت «ابوقیس بن فاکه» (3) و نیز «علی بن امیه بن خلف» (4) را نتیجه ضربات مؤثر عمار دانسته اند.

در این نبرد، یکی از مشرکان به نام «ابوالعاص بن نوفل» به دست «عمّار» به اسارت در آمد. با اختیاری که به عمّار داده شد، «ابوالعاص» را به مشرکان برگردانید و در عوض پسر عموی خود را که اسیر مشرکان بود آزاد ساخت. (5)

ص: 42

1- شرح نهج البلاغه، 14/117.

2- السیره النبویه، ابن هشام، 2/365.

3- همان، 2/269.

4- السیره النبویه 2/372 - شرح نهج البلاغه 14/212.

5- شرح نهج البلاغه، 14/201.

پس از جنگ دفاعی «بدر»، تا آغاز نبرد «احد» غزوه دیگر در سال دوم هجری رخداد که، عمّار در آن غزوه نیز حضور داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه با یکصد و پنجاه نفر از مسلمانان، همراهی کرد. از این غزوه در منابع تاریخی با عنوان «ذی العُشیره» یاد شده است که در نهایت به انعقاد پیمان صلحی با قبیله «بنی مدلیح» منتهی گردید.

پس از این غزوه، مهمترین رخداد تاریخ اسلام، لشکر کشی گسترده مشرکان مکه به مدینه بود که برای جبران شکست احد و کشتگان فراوان صورت گرفت.

در این جنگ شرایط دشواری برای مسلمانان پدید آمد و گروه زیادی از مسلمانان در نتیجه شرایط دشوار و تبلیغات روانی دشمن، گرفتار سردرگمی و پراکندگی شدند.

مسلمانانی که در این جنگ شرکت داشتند، از نظر ایمان و ثبات فکری مرتبه ای والا داشتند.

در روایتی چنین آمده است که در جنگ «احد» عمّار خود را سپر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد و پیشاپیش آن حضرت با مهاجمان می جنگید. جبرئیل امین به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«بَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، حُرِّمْتَ النَّارَ عَلَيَّ عَمَّار»⁽¹⁾

عمار را به بهشت بشارت ده، زیرا آتش بر او حرام شده است.

ص: 44

چهار سال از هجرت سپری می شد که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید، سه طایفه «بنی محارب»، «غطفان» و «بنی ثعلبه» در تدارک نیرو و تجهیزات هستند تا به مسلمانان حمله کنند.

با دریافت این خبر، پیامبر صلی الله علیه و آله مصمم گردید تا قبل از تجهیز و سازمان یافتن دشمن، به سوی آنها حرکت کند و مانع هجوم شان به مدینه شود. از این رو چهارصد - و به نقلی هفتصد - نفر را برای متلاشی کردن قوای دشمن به سرزمین «نجد» فرستاد.

این طرح پیشگیری موفقیت آمیز بود و قبائل مهاجم، متلاشی شدند.

سپاه اسلام به سوی مدینه بازگشت و شب هنگام در میانه راه توقف کرده، به استراحت پرداختند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، از یاران خود خواست، کسانی که داوطلب نگهبانی شب هستند، آمادگی خود را اعلام دارند.

دو نفر گام پیش نهادند، «عمار» از «مهاجران» و «عَبَّاد بن بُشر» از انصار.

البته، این نگهبانی، چندان هم بی خطر و بی تهدید نبود، زیرا شوهر یکی از زنان اسیر شده، سپاه اسلام را تعقیب کرده بود تا در فرصتی مناسب، از مسلمانان انتقام بگیرد.

نیمه های شب که همه نیروها در خواب بودند و نوبت نگهبانی با «عَبَّاد بن بُشر» بود، او مشغول نماز شد که مورد اصابت نخستین تیر دشمن قرار گرفت، اما او نماز را ادامه داد و درد تیر را تحمل کرد،

مدّت زیادی نگذشت که دومین تیر و سومین تیر به سوی او رها گردید، «عبّاد» نماز را به سرعت تمام کرد و «عمّار» را به یاری طلبید و دشمن را وادار به گریز کرد. (1)

ص: 47

1- - الکامل فی التاریخ، 2/174؛ کحل البصر، عباس قمی، 236.

یکی از بزرگترین رویارویی های کافران و مسلمانان در سال پنجم هجری صورت گرفت. در این سال تمام گروهها و قبائل مخالف اسلام، با همه ناهمگونی و ناهمسازی هایی که با یکدیگر داشتند، برای از میان برداشتن اسلام و مسلمانان، با هم همدل و هم پیمان شدند و نیروی انسانی و تجهیزات جنگی بزرگی را فراهم آوردند.

محرک اصلی این نبرد، یهودیان و سران قبیله «بنی نضیر» بودند که به سراغ سران قریش رفتند و آنان را برای از میان بردن «حکومت مدینه» و «جامعه مسلمانان» تشویق نمودند.

مشرکان مکه که از جنگ با مسلمانان خسته و از پیروزی بر ایشان ناامید بودند، به وعده ها و امیدهای «بنی نضیر» فریفته نمی شدند، تا این که سران بنی نضیر پرده از طرح خائنانه خود برداشتند و گفتند که در شهر مدینه یارانی دارند. زیرا یهودیان «بنی قریظه» که به ظاهر با محمد صلی الله علیه و آله پیمان دفاعی بسته اند، در شرایط حساس، پیمان را نادیده گرفته و از داخل مدینه به همکاری با آنان خواهند پرداخت. (1)

وقتی مشرکان مکه از طرح جدی و کاملاً همه جانبه یهود و تصمیم قاطع آنان با خبر شدند، امیدوار شده، آمادگی خود را برای نبردی دیگر و اقدامی نهایی علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش اعلام نمودند.

علاوه بر مشرکان قریش، قبیله های غطفان، بنی سلیم و بنی اسد

نیز داوطلب شدند تا در این یورش گسترده علیه مسلمانان شرکت کنند.⁽¹⁾

خبر شکل‌گیری و حرکت احزاب مختلف شرک و کفر، برای نبرد با مسلمانان به مدینه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان برای دفاع از دین و کیان خود به چاره‌جویی و به مشورت با اهل تجربه پرداختند.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست تا مسلمانان در طریق پیمودن مراتب ایمان و معنویت و ابراز خلوص خویش، همکاری و هم‌فکری را با بهره‌گیری از دانش و توان جمعی تجربه کنند. از این رو موضوع چگونگی دفاع در برابر احزاب را به مشورت گذاشت.

هر یک از مسلمانان براساس تجربه‌ها و شنیده‌های رزم و رزم‌آوری و شیوه دفاع در داخل و خارج شهر، نظریاتی را ابراز داشتند. از آن میان پیشنهاد سلمان پذیرفته شد و مسلمانان مصمم شدند تا با حفر خندقی طولانی در اطراف مدینه، جلوی نفوذ دشمن را سد کنند و از داخل شهر به دفاع بپردازند.⁽²⁾

هر چهل ذراع به ده نفر واگذار گردید و پیامبر، خود اولین کلنگ را برای حفر خندق بر زمین زد.⁽³⁾

عزم و تلاش بی‌امان مسلمانان در حفر خندقی به طول 12000 ذراع (نزدیک به پنج و نیم کیلومتر) و عرض پنج متر، با ابزار و با امکاناتی بسیار ابتدایی، نشان‌دهنده عمق ایمان آنان بود و «عمّار» در

ص: 49

1-- همان 2/443.

2-- تاریخ طبری، 2/224.

3-- المغازی، 2/445.

میان مؤمنان، یکی از پرتلاش ترین آنها بود.

عمّار همچنان در کار حفر خندق و انجام وظیفه سر از پا نمی شناخت. پیامبر صلی الله علیه و آله که از قسمت‌های مختلف خندق بازرسی می کرد و پیشرفت کار را زیر نظر داشت و به مسلمانان خسته نباشید می گفت، عمّار را در آن حال با سر و صورت و لباس پر خاک مشاهده کرد. به او نزدیک شد و با دست خود، خاکها را از لباس او زدود.

این رفتار، به طور طبیعی تأثیری بسیار عاطفی بر روح عمّار گذاشت و خستگی را از یاد او برد، اما پیامبر در چنین شرایطی، تنها تلاش عمّار و لباسهای خاک آلوده او را نمی دید و تنها به این خاطر او را مورد لطف و محبت قرار نمی داد، بلکه در سیمای عمّار، پایداری و صلابت ایمان را می دید و این که سرانجام چگونه در راه ایمان و عقیده خویش به شهادت خواهد رسید. از این رو در همان لحظاتی که خاک لباسهای عمّار را می زدود جملات عجیبی با او در میان گذاشت که خود جلوه دیگری از جلوه های نبوت پیامبر و تأییدی دیگر بر ایمان راستین عمّار بود.

پیامبر به عمّار فرمود: **بؤس ابن سمیه! تقتله فئه باغیه(1)**

وای بر فرزند سمیه، که گروهی ستمکار او را خواهند کشت!

ص: 50

حضور توانمند مسلمانان در مدینه و پایمردی آنان در برابر هجومهای پی در پی مشرکان، گسترش روزافزون اسلام و گرایش گروهها و قبایل مختلف را به توحید و یکتاپرستی، یکی پس از دیگری، برای مسلمانان پدید آورد تا آن جا که در دهم ماه رمضان سال هشتم هجری، فتح مکه در دستور کار مسلمانان قرار گرفت. آنان به همین منظور از مدینه خارج شدند و زمانی که در «مرالظهران» فرود آمدند شمارشان به ده هزار نفر رسیده بود.⁽¹⁾

مسلمانان ده روز پس از حرکت از مدینه، دژ محکم شرک را فتح کردند و مکه را برای همیشه پایگاه توحید قرار دادند چنان که ابراهیم علیه السلام چنان کرده بود.⁽²⁾ و در همان روز علی علیه السلام پا بر شانه های

رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاد و بتها را سرنگون ساخت.⁽³⁾

فتح مکه در حقیقت بازگشت مهاجران به خانه و کاشانه خود بود زیرا آنان سالهای سال ناگزیر شده بودند در غربت و تهیدستی و به دور از شهر و خانه خود زندگی کنند.

بازگشت مقتدرانه به مکه، برای عمّار، معنایی فراتر از این نیز داشت، زیرا او به سرزمینی باز می گشت که پدر و مادرش در آن جا به دست زورمداران قریش به شهادت رسیده بودند. دیدن دوباره

ص: 53

1- - الطبقات الکبری، 2/135؛ تاریخ طبری، 2/328.

2- - تاریخ طبری، 2/343.

3- - بحار الانوار، 100/384.

جایگاه شکنجه آن دو، برای «عمّار» دشوار بود، ولی آنچه او را تسلی می داد، مشاهده ذلت و خواری سران شرک بود که شکوه و قدرت دیرینه را از دست داده و از کرده های گذشته خویش شرمسار و سرافکننده بودند. آنان هر لحظه منتظر آتش خشم و انتقام جوئی مسلمانان بودند، ولی ناباورانه رحمت و لطف پیامبر صلی الله علیه و آله و گذشت مسلمانان را به چشم خود دیدند. بوی مهربانی پیامبر در کوچه های مکه پیچید و صدای دعوت و دوستی به جانها رسید. گردنکشان اسیر شده قریش هم آزاد شدند.

فقط پنج یا هشت نفر از مشرکان شرور و کینه توز در زیر لوای رحمت اسلامی جای نگرفتند. سنگینی جرم این چند نفر چندان بود که پیامبر آنان را از حکم عمومی بخشایش، استثنا کرد و از مسلمانان خواست تا هر جا آنان را یافتند، کیفر کنند.

«عبدالله بن خطل» یکی از آن چند نفر بود که به دست عمّار از پای درآمد. (1) وی نخست اظهار مسلمانی کرده بود. پس از آن، پیامبر او را به همراه یکی دیگر از مسلمانان برای جمع آوری زکات فرستاد. «ابن خطل» پس از گردآوری زکاتها، رفیقش را کشت و اموال را تصاحب کرد و به مکه گریخت. سپس از اسلام بیزاری جست و به روش مشرکان اعلام وفاداری کرد. و اشعاری در مذمت رسول خدا سرود تا دو کنیز آوازه خوانش در مجالس شراب خواری، آن اشعار را برای دیگران بخوانند. (2)

ص: 54

1- - الکامل فی التاریخ، 2/248؛ شرح نهج البلاغه، 18/14.

2- - شرح نهج البلاغه، 18/14.

حرکتهای موزیانه و کینه توزانه ابن خطل علیه پیامبر صلی الله علیه و آله چیز تازه ای نبود و بسیاری از دیگر مشرکان نیز چون او با پیامبر رفتاری ناپسند داشتند. از آنچه حساب «ابن خطل» را از سایر مشرکان جدا می ساخت، خیانت بی شرمانه او به مسلمانان و کشتن ناجوانمردانه رفیق و همراه خود بود.

در تبوک

غزوه تبوک، آخرین رویارویی مسلمانان با مهاجمانی بود که در زمان حیات رسول خدا، کیان اسلام و مسلمانان را هدف قرار داده و کمر به نابودی اسلام بسته بودند.

نهمین سال هجرت پیامبر فرا رسیده بود، گردنکشان بر جای خود نشانده شده، تهاجمهای داخلی علیه مسلمانان کمتر شده بود، اما در این میان خبر حرکت سپاه روم به قلمرو مسلمانان و سرزمین هایی که، جزو متصرفات اسلامی شناخته می شد، منتشر گردید.

این تهاجم، با همه موارد پیشین تفاوت داشت، زیرا مهاجمان رومی، به تجهیزات و نیروی رزمی گسترده متکی بودند و همین ویژگی باعث می شد تا منافقان امید تازه ای پیدا کنند و به شایعه پراکنی و تضعیف روحیه مسلمانان پردازند.

با رواج شایعه ها، پیامبر اکرم، عمّار را فراخواند و به او مأموریت داد تا با شایعه پردازان برخورد کند و آنان را از تضعیف روحیه مسلمانان باز دارد. عمّار چنین کرد و در مأموریت خود موفق شد بهطوری که برخی از شایعه پردازان، به حضور پیامبر رسیدند و طلب

غزوه تبوک، هرچند به رویارویی سپاه اسلام با لشکر روم منتهی نشد، اما این بخش از تاریخ نشان می دهد که «عمّار» آن مؤمن رهیده از شکنجه مشرکان، چنان در ایمان خود به اسلام و پیامبر صادق بود که تا آخرین حرکتهای دفاعی پیامبر صلی الله علیه و آله یار و همراه آن حضرت بود.

ص: 56

عمّار، در زندگی خود نشان داد که تنها یک رزمنده نیست، بلکه او علاوه بر حضور در میدانهای رزم و دفاع، عنصری سازنده و فعال است.

طرح بنای مسجد قبا

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد، پس از عبور از مناطق دشوار، در روز دوشنبه 12 ربیع الاوّل به محلّه «قبا» رسید که فاصله چندانی با مدینه نداشت. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله برای ورود به شهر مدینه تعجیل نکرد و مصمّم بود تا مدّتی را در «قبا» توقّف کند.

استقبال مردم مدینه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرشور بود، به طوری که حتی «کلثوم بن الهدم» بزرگ قبیله آن دیار، رسول خدا را به خانه خود دعوت کرد. (2)

ص: 57

1- «قبا» در دو میلی مدینه قرار داشته است؛ معجم البلدان، یاقوت حموی، 4/304.

2- السیره النبویه، ابن هشام، 2/138.

شرایط مسلمانان در مدینه، با شرایطی که در مکه داشتند، تفاوت بسیار داشت. سایه سنگین جاسوسان و مراقبان قریش، در این جا احساس نمی شد. مسلمانان راحت تر و آسوده تر بودند و غیر مسلمانان نیز در فضایی آرامتر می توانستند به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آلهگوش فرا دهند.

فضا و شرایط جدید، نشستهای بزرگتری را فراهم می آورد و مراسم نماز با افراد بیشتری برگزار می شد، بنابراین مسلمانان برای نیایش و نشستهای علمی و معرفتی و استفاده از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آلهه مکانی وسیع تر و اختصاصی نیاز داشتند.

عمار، طرح ساختن بنایی را برای این منظور پیشنهاد کرد⁽¹⁾ و مسلمانان با مشورت و هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله به فراهم آوردن مصالح اولیه مسجد پرداختند.

از منابع تاریخی چنین استفاده می شود که عمار هم در ارائه طرح و هم اجرای ساخت این بنا که به عنوان اولین مسجد شناخته شد و «مسجد قبا» نام گرفت، نقشی ویژه و ممتاز داشته است.

نخستین سنگ بنای این مسجد را، رسول خدا بنیان نهاد و عمار با یاری دیگر مسلمانان ساخت آن را به پایان رساندند.⁽²⁾

در بنای مسجد مدینه

تجربه بنای مسجد قبا و آثار و نتایج خوش آن سبب شد تا پیامبر

ص: 58

1- - اسدالغابه، 4/133؛ المستدرک، 3/434.

2- - همان؛ وفاء الوفاء، علی سمهودی، 1/250؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم، جعفر مرتضی عاملی، 2/330.

در همان روزهای نخست ورود به مدینه، جایی را برای گرد هم آیی و انجام مراسم دینی و عبادی مسلمانان اختصاص دهد. پس قطعه زمینی را که شتر پیامبر در آغاز ورود به مدینه، آن جا درنگ کرده بود، به ده دینار خریداری کرد و با همت همه مسلمانان، مسجد مدینه بنا گردید. در ساخت این مسجد، حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، تلاش می کرد

و سنگها را از اطراف برای چیدن دیوارها، حمل می نمود. فردی از مسلمانان به نام «اسید بن حضیر» به پیامبر صلی الله علیه و آله، عرض کرد: اجازه

بدهید، ما سنگها را بیاوریم و شما زحمت نکشید! پیامبر فرمود: اگر می خواهید در ساختن مسجد سهیم باشید، بروید و سنگ دیگری بیاورید. (1)

حضور پیامبر در ساختن مسجد، باعث تشویق و دلگرمی سایر مسلمانان شد، به طوری که یکی از مسلمانان چنین سرود: لئن فعدنا والنبي یعمل

فذاک مّا العمل المصلّل (2) «اگر ما بنشینیم و پیامبر کار و تلاش کند. آن گاه رفتار ما، رفتاری گمراهانه خواهد بود.»

بدیهی است که همه مسلمانان در این گونه کارها تلاش یکسان نداشتند، برخی مانند عمّار بیش از حد کار می کردند و سنگها را دوچندان که دیگران حمل می کردند، بر می داشتند (3) و برخی به

ص: 59

1- - اعلام الوری، طبرسی، 1/159؛ بحار الانوار، 19/112؛ موسوعه التاریخ الاسلام، محمد هادی یوسفی، 2/24.

2- - السیره النبویه، ابن هشام، 2/141؛ السیره النبویه، ابن کثیر، 2/302.

3- - وقعه صفین، نصر منقری/324.

دلایل مختلف باید و شاید تن به کار نمی دادند.

در منابع تاریخی آمده است عثمان بن عفّان که بعدها سومین خلیفه مسلمانان شناخته شد، از جمله کسانی بود که برای شرکت در چنین کارهایی، علاقه ای از خود نشان نمی داد؛ زیرا خوش نداشت که لباسش به گرد و غبار آلوده شود. کناره گیری و پرهیز عثمان از کارهای دشوار ساختمانی، باعث شد تا عمّار این اشعار را که از علی علیه السلام شنیده بود، با صدای بلند بخواند:

لا یستوی من یعمّر المساجد

یدأب فیها قائما و قاعدا

و من یری عن الغبار حائدا

یعنی؛ آنان که به ساختن مساجد می پردازند و به طور مداوم - ایستاده و نشسته - به کار و تلاش می پردازند با کسانی که از گرد و غبار پرهیز دارند، برابر نیستند!

عثمان با شنیدن این اشعار، ناراحت شد و عمّار را مورد ملامت و تهدید قرار داد که البته پیامبر به دفاع از عمّار پرداخت و او را مورد لطف قرار داد. (1)

لطف و عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله به عمّار به دلیل صداقت و بی ریایی او بود، وقتی او دو برابر دیگران، سنگها را در بغل می گرفت و به سمت بنای مسجد می آورد، پیامبر به او فرمود: ای ابا الیقظان بر خودت سخت مگیر!

عمّار گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست دارم در ساختن این مسجد

ص: 60

1-- السیره النبویه، ابن هشام، 2/143؛ السیره النبویه، ابن کثیر 2/307؛ بحار الانوار، 28/281.

نقش بیشتری داشته باشم!

پیامبر صلی الله علیه و آله از سر محبت، دستی به شانه عمّار زد و فرمود «اَنتَک من اهل الجنة» تو بهشتی هستی و کشندگان تو ستمکارند. (1)

در تبلیغ و پیام رسانی

با پیشرفت برنامه ها و اهداف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گروههای بیشتری

به اسلام گرایش یافتند و رسول خدا نیز کار تبلیغ دین را به سایر مناطق گسترش داد و از نیروهای کاردان و کارآمد در رساندن پیام خود به پادشاهان و سران قبایل بزرگ و شخصیت‌های دینی بهره جست.

عمّار از جمله کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای این مهم برگزید. از جمله پیام خود را به او سپرد (2) تا به «حارثه بن علقمه» اسقف (3) مسیحیان نجران، برساند.

نجران منطقه وسیعی بود که شامل هفتاد دهکده می شد و در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار داشت. (4)

اهمیت و گستردگی این منطقه، سبب شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به

اسلام دعوت نماید.

به دنبال این دعوت، بزرگان و روحانیان مسیحی نجران به مدینه آمدند تا از نزدیک با رسول خدا صلی الله علیه و آله مذاکره کنند. آنان پس از یک

ص: 61

1- -- اعیان الشیعه، 8/373؛ معجم البلدان، 4/303؛ السیره الحلبیه، علی حلبی، 2/54.

2- -- تاریخ یعقوبی، 2/78؛ بحار الانوار، 20/383.

3- -- اسقف، معرب کلمه یونانی «اپسکوپ» به معنای نگهبان و ناظر است و منصبی است روحانی و عامی در میان مسیحیان که کار پاسداری از مسیحیت را برعهده دارد.

4- -- معجم البلدان، 5/266.

نشست، موضع روشنی ابراز نکردند، به این دلیل پیامبر به آنها پیشنهاد مباحله (1) کرد. آنان ابتدا پذیرفتند، ولی سرانجام از مباحله شانه خالی کردند و تنها حاضر شدند که در قلمرو حاکمیت اسلامی مالیات خود را پرداخت کنند. (2)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمّار را جز این مورد به مأموریت‌های تبلیغی دیگری از جمله به سوی قبیله قیس فرستاد. آنان تازه مسلمان شده بودند و نیاز به راهنمایی دینی داشتند. (3)

درایت و فراست اجتماعی

عمّار با آن که از خانواده ای تهی دست و تحت سلطه به شمار می آمد و اساساً در جامعه بدوی و بی فرهنگ جاهلی زیسته بود، اما به دلایلی چند، این عوامل، مانع شکوفایی شخصیت فکری او نشده بود. از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف - هوشمندی ذاتی عمّار که نشانه های آن را می توان از مطالعه زندگی او دریافت. مانند استفاده از اصل تقیه، قبل از تبیین کامل آن برای مسلمانان، چگونگی موضعگیری های فکری در قبال مخالفان و

ص: 62

1- - مباحله، برنامه خاصی است که دو گروه که بر سر حقی با هم اختلاف دارند، رو در روی هم به لعن و نفرین یکدیگر می پردازند و از خداوند می خواهند که جانب حق را یاری و جانب باطل را خوار نماید و از رحمت خود دور گرداند. در این زمینه آیه 61 سوره «آل عمران» نازل شده است.

2- - تاریخ یعقوبی، 2/82؛ الدر المنثور، عبدالرحمن سیوطی، 2/38؛ السیره الحلبیه، 3/239؛ تفسیر جامع، سید ابراهیم بروجردی، 1/439؛ الاختصاص، شیخ مفید، 114؛ سعدالسعود، ابن طاوس، 91.

3- - الترغیب و الترهیب، ابن جوزی، 1/127.

جهت گیریهای سیاسی - اجتماعی او پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ب - رفاقت و همشینی او با رسول خدا در دوره جوانی و فرصتهای بسیار مناسبی که برای حکمت آموزی و فاصله گرفتن از فرهنگ جاهلی پیدا کرده بود.

دور نمی نماید که عمّار را به دلیل همین فراست و هوشیاری که در برابر مشرکان و نیز در میدانهای گفتگو با مخالفان از خود نشان داده بود، ابوالیقظان نامیده باشند، زیرا ابوالیقظان یعنی پدر کیاست و هوشمندی و این تعبیر می تواند نوعی مبالغه در بیان فراست عمّار باشد.

ابن مسعود می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«لَا يُعْرَضُ عَلَيَّ ابْنِ سَمِيَّةٍ اِمْرَانَ اِلَّا اَتَّبِعَ الْاَرشِدَ مِنْهُمَا»⁽¹⁾

یعنی؛ هنگامی که فرزند سمیه - عمار - با دو کار پیچیده و دشوار روبه رو شود، بی تردید، بهترین آن دو را بر می گزیند و به کار می بندد.

حذیفه - صحابی بزرگ پیامبر - درباره عمّار چنین گفته است: شنیدم از رسول خدا که در باره عمّار می فرمود:

«ابوالیقظان علی الفطره - ثلاث مرّات - لَنْ يَدْعَهَا حَتَّى يَمُوتَ او يُنْسِيَهُ الْهَرَمَ.»⁽²⁾

یعنی؛ ابوالیقظان - عمار - بر فطرت است (از راه و روش صحیح فطری فاصله نمی گیرد). پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد و سپس ادامه داد: عمّار این روش صحیح فطری را کنار نخواهد گذاشت مگر

ص: 63

1- - مختصر تاریخ الدمشق، ابن عساکر، 18/215.

2- - همان.

این که مرگ به سراغ او آید یا پیری سبب فراموشکاری او شود.

مناظره با یهود

مناظره عمّار با یهودیان، یکی از نشانه های آگاهی او به دین و مفاهیم و معارف دینی است. این گفتگو و مناظره که اندک زمانی پس از جنگ احد صورت گرفته بود، از این قرار است.

خسارت های ظاهری که در جنگ احد به مسلمانان وارد شده بود، سبب گردید تا یهودیان از این فرصت برای تضعیف روحیه مسلمانان استفاده کنند و ایشان را در راه ایمان متزلزل سازند!

چهل نفر از یهودیان؛ دو نفر از مسلمانان متشخص به نام عمّار و حذیفه به مناظره و گفتگو پرداختند و گفتند: آیا مصیبتی که در احد بر شما وارد شد، دلیل آن نیست که «محمد صلی الله علیه و آله» پیامبر خدا نبوده و

مانند سایر فرمانروایانی است که گاه پیروز می شوند و گاه شکست می خورند! آیا این خسارتها که بر شما وارد شد، برای این که شما دست از ایمان و اسلام بردارید کافی نیست!

حذیفه بن یمان با این که در شمار یاران متشخص و بزرگ پیامبر به حساب می آمد، با شنیدن این سخنان، عصبانی شد و با پرخاش به یهودیان گفت: لعنت خداوند بر شما باد! من برای حفظ دینم، از این لحظه به بعد حاضر نیستم در جمع شما باقی بمانم، پس از بیان این سخنان از مجلس بیرون رفت.

لازم به توضیح است که روش حذیفه و خارج شدن از مجلس

یهود، بی مناسبت نبود، زیرا کسی که بیان و توان لازم برای مقابله با وسوسه ها و انتقادهای مخالفان را ندارد، بهتر همان است که تا توان لازم را کسب نکرده است، از حضور در چنان محافلی پرهیز کند.

اما عمّار با همه غیرت دینی که داشت، چون خود رامجهز به دلیل و بیان می دید، به مناظره با یهودیان پرداخت و گفت:

ای یهودیان! محمد صلی الله علیه و آله در جنگ بدر به یاران خود وعده پیروزی داد و فرمود: اگر استقامت کنید پیروزی از آن شماست. مسلمانها هم مقاومت کردند و پیروز شدند. در جنگ احد نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به شرط استقامت و پایداری، وعده پیروزی داده بود که متأسفانه مسلمانان در انجام وظیفه سستی کردند و سنگر را رها ساختند. به همین دلیل گرفتار هجوم دشمنان شدند و مصیبتهای فراوانی را تحمل کردند. (1)

در نقل روایات

مجموع احادیثی که عمّار از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و در کتابهای

حدیثی و فقهی امامیه ضبط شده بسیار است، چنان که در حدود 365 مجلد از کتابهای حدیثی و تاریخی بیش از 685 مورد از وی تحت عنوان «عن عمّار بن یاسر» نقل حدیث آمده است و در حدود 79 کتاب، 113 مورد از وی تحت عنوان «قال عمّار بن یاسر» نقل سخن شده است. (2)

تعداد این احادیث، حکایت از آن دارد که وی در زمینه نقل حدیث نیز مورد توجه راویان و نقل کنندگان اخبار بوده است. در این

ص: 65

1- بحار الانوار 94/16 و 22/335.

2- برای اطلاع از تفصیل منابع و روایات یاد شده ر.ک: CD المعجم الفقهیه.

کتاب هر چند مجال آوردن همه آن روایات نیست، اما در بخش پایانی به قسمتی از احادیث که موضوع آن به محتوای این مجموعه نزدیک تر است، خواهیم پرداخت.

ص: 66

به همان اندازه که رویش پراکنده گلها و گیاهان بر تنه سخت صخره ها، نشاط انگیز است، پیدایش چهره های ارزشمندی چون عمّار در میان مردمانی که روزگار درازی را در عصر جاهلیت با رفتار خشن و باورهای خرافی و اخلاق ناهنجار بَدَوی سپری کرده بودند، شگفت آور و تحسین برانگیز است. چنان که بعثت پیامبری چون محمد صلی الله علیه و آله در میان آن مردم اعجاز آمیز بود.

از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره چند تن از اصحاب - از آن جمله عمّار - چنین نقل کرده است:

«ذاک متّاً، ابغض الله مَنْ أَبْغَضَهُ وَأَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ»⁽¹⁾

یعنی؛ عمّار از ما است، خداوند، دشمن دارد دشمن او را و دوست دارد، دوست او را.

داوریهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اصحاب، ریشه در شخصیت خود

ص: 67

آنان داشت و این تعبیر زیبایی رسول خدا درباره عمّار می تواند، ارتباطی عمیق با این سخن ابن مسعود داشته باشد که گفته است؛ از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«وَإِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ كَانِ ابْنَ سَمِيَّةَ مَعَ الْحَقِّ»⁽¹⁾

یعنی؛ هرگاه مردم درباره موضوعی اختلاف یابند و چند دستگی پیش آید، فرزند سمیه - عمّار - با حق خواهد بود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در شمار واجبات دین، محبت و دوستی اولیای الهی مطرح شده است و امام صادق در توضیح این جمله و بیان نمونه های آن، انسانهای شایسته ای چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عمار یاسر را نام برده است.⁽²⁾

خالد بن ولید می گوید: بین من و عمّار اختلافی افتاد. برای شکایت نزد پیامبر رفتم و در حضور پیامبر با عمّار درشتی کردم. پیامبر ساکت بود. عمّار از درشت گویی من به گریه افتاد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا! می بینید که چه می گوید!

پیامبر، سرش را - که به تفکر پایین انداخته بود - بلند کرد و فرمود:

«هرکس با عمار دشمنی کند و بغض او را در دل داشته باشد، مورد غضب خداست و خداوند او را دشمن می دارد.»⁽³⁾

مأمون در یکی از نشستهای خود با حضرت رضا علیه السلام از آن حضرت

ص: 68

1- - مختصر تاریخ دمشق، 18/215.

2- - بحار الانوار، 10/227.

3- - المسند، 4/89؛ تاریخ بغداد، 1/152؛ اسد الغابه، 4/132؛ تاریخ الاسلام، 3/574؛ الاستیعاب، 2/479؛ اختیار معرفه الرجال، 35/؛ شرح نهج البلاغه، 10/104 المستدرک، 3/439.

خواست که فشرده و عصاره دین را برای او بنویسد. امام علیه السلام در شمار مسایل مهم دین، محبت اولیای الهی را یاد کرد و فرمود اولیای الهی، مردانی چون سلمان، مقداد و عمار، هستند. (1)

در پیشگاه پروردگار

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: چه بسیارند مردم تهیدستی که کسی به آنها توجه ندارد، در حالی که نزد خداوند ارج و منزلت دارند و اگر به درگاه خداوند دعا کنند و از خداوند چیزی بخواهند، مستجاب می شود و عمار از جمله این گروه است.

در روایتی دیگر، بریده اسلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است

که آن حضرت فرمود: بهشت در اشتیاق سه نفر به سر می برد. پیامبر نام این سه نفر را بیان نکرد، در حالی که اصحاب پیامبر علاقه مند بودند نام آنان را بدانند. بنابراین از هر فردی که احتمال می رفت پیامبر در خواست او را اجابت کند، خواهش می کردند از آن حضرت سؤال کند. از جمله ابوبکر و عمر بودند که نپذیرفتند و گفتند، بیم آن داریم که نام ما در میان آن سه نفر نباشد و به این سبب در میان قبیله خود مورد سرزنش قرار گیریم. اما علی بن ابی طالب علیه السلام این درخواست را پذیرفت و اظهار داشت که اگر من در شمار آن سه نفر قرار داشته باشم، خدای را سپاس می گویم و اگر در شمار آنها نباشم باز هم خدای را شاکر خواهم بود.

علی علیه السلام نزد پیامبر آمد و از نام آن سه نفر که بهشت مشتاق آنان

ص: 69

1- - عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، 2/265؛ مکاتیب الرسول، علی احمدی، 2/152؛ تحف العقول، حسن حرانی، 415/بحار الانوار، 10/358.

است سؤال کرد. پیامبر فرمود: اولین آن سه نفر تو هستی ای علی! او سپس سلمان که فردی متواضع و خیرخواه تو است و جا دارد که یاری و مساعدت او را برای خویش حفظ کنی. پس از او «عمّار یاسر» است که در بسیاری از صحنه ها و شرایط آینده، همراه تو خواهد بود. خیر و برکت او بسیار و نورش جلوه گر و اجر و پاداش او فراوان است. (1)

در برخی روایات نام کسانی که بهشت مشتاق آنان می باشد، چهار یا پنج نفر است که البته نام عمّار در همه آنها هست. (2)

دعای مستجاب

یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت نقل کرده است: چه بسا انسانهای کم بضاعت و تهی دستی که مورد توجه مردم نیستند، در حالی که نزد خداوند ارج و منزلت دارند و اگر دعا کنند، خداوند مستجاب می کند، نمونه این گروه، عمّار یاسر است. (3)

محبت عمّار

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت ضمن برشمردن راه های دین، پس از برشمردن نماز و روزه و زکات و حج و جهاد، فرمود: دوست داشتن اولیای الهی و بیزاری جستن از دشمنان آنها، از آن جمله است، دوست داشتن مؤمنانی که پس از رسول خدا،

ص: 70

1- - اختیار معرفه الرجال، 30/.

2- - المعجم الكبير، طبرانی، 6/6045؛ حلیه الاولیاء، 1/142؛ شرح نهج البلاغه، 7/296؛ الغدير، 9/24؛ بحار الانوار، 22/341.

3- - اعيان الشيعه، 8/373.

هیچ حکمی از احکام الهی را تغییر ندادند و انکار نکردند مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عمار یاسر... (1)

در روایتی دیگر از امام رضا علیه السلام نقل است که آن گرامی در توضیح «خالص دین اسلام» فرمود: دوست داشتن انسانهایی همچون سلمان، مقداد و عمار از دستورات دین مبین است. (2)

تأییدهای قرآنی

از کتابهای تفسیر و حدیث استفاده می شود که برخی از آیات قرآن مانند آیه 106 سوره نحل و نیز آیه 52 سوره انعام و همچنین آیه 107 سوره کهف در شأن عمار و تأیید مراتب ایمان او نازل شده است.

نخستین آیه مربوط به زمانی است که عمار برای خلاصی یافتن از دست مشرکان، ایمان خود را مخفی داشت. به طوری که مشرکان گمان بردند او دست از ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله برداشته است. روش عمار مورد اعتراض و تردید برخی مسلمانان قرار گرفت و سبب شد تا خداوند، درستی رفتار عمار را تأیید نماید و تصریح کند که قلب عمار همچنان مطمئن به ایمان است.

دومین آیه ای که شأن نزول آن، عمار را نیز در بر گرفته مربوط به زمانی است که اشراف قریش به ابوطالب گفتند. اگر برادرزاده ات - محمد - افراد تهی دست و غلامان را - از قبیل عمار، بلال و ابن مسعود - از خود دور سازد، برای او بهتر است و زمینه گرایش ما به او

ص: 71

1- بحار الانوار، 10/227.

2- عیون اخبار الرضا، 2/265؛ مکاتیب الرسول، 2/152؛ تحف العقول، 415/؛ بحار الانوار، 10/358.

در پاسخ به این اظهارات مشرکان، این آیه نازل شد:

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ...» (1)

«انسانهای با اخلاصی را که صبح و شام به یاد خدا هستند، از خود دور نکن.»

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که آیه «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» (2) درباره چه کسانی نازل شده است؟ امام فرمود: درباره افرادی چون ابوذر، مقداد، سلمان و عمار و خداوند بوستانهای فردوس را جایگاه آنان قرار داده است. (3)

ص: 72

1-- انعام، 52.

2-- کهف، 107.

3-- بحار الانوار، 4/151 و 8/123.

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو اثر نمایان و غیر قابل چشم پوشی برجای نهاد.

الف - مؤمنان و شیفتگان مکتب نبوی را در غم و اندوه فرو برد و دل‌های پراکنده ای که در پرتو نور وجود او، گرد هم آمده و الفت و وحدت یافته بود، از گرمای حضور آن گرمی محروم ساخت.

ب - آبشار پر برکت وحی که سرزمین اندیشه‌ها و خاطره‌ها را حیات و طراوت می بخشید، از ریزش باز ایستاد و امت اسلامی می بایست از آن پس، جان و اندیشه خود را از آنچه قبلاً در اختیار آنان گذاشته شده بود - آیات قرآن - سیرآب سازند.

در نتیجه این دو خلأ-عظیم، جامعه نوپای اسلامی، هم در زمینه ارتباطات عاطفی امت آسیب پذیر شد و هم در ناحیه فهم و تفسیر و تأویل قرآن و سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

این آسیب پذیری به سرعت خود را نشان داد و دوگانگی‌ها و چندگانگی‌ها در ابعاد مختلف، مسایل سیاسی - اجتماعی و فهم دینی پیدا شد.

بیشتر مؤمنان که اهل ایمان را تشکیل می دادند، در معرض حیرت و نیازمند راهنمایی بودند و البته در آن میان کسانی می توانستند، نقش راهنما و معیار را برعهده گیرند تا در پرتو شخصیت معنوی و تثبیت شده آنان، سرگردانی تازه مسلمانان و ابهامها و سردرگمی ها، به کم ترین حدّ ممکن برسد.

اگر در جستجوی شناخت چند نمونه از این چهره های صدر اسلام باشیم، بی تردید عمّار یکی از آنان بوده و هست، او و خاندانش از نخستین مسلمانان به شمار می آمدند. پدر و مادرش اولین شهدای راه اسلام بودند و خود او نیز در همه شرایط تلخ و شیرین در کنار رسول خدا حضور داشت و مراتب ایمان و اخلاص خود را به اثبات رسانده بود. تأییدهای پیامبر نسبت به عمّار و سوابق ایمانی و عملی او به شکلی بود که نمی توانست از چشم دیگر مسلمانان مخفی بماند. زندگی و مبارزات عمّار معیاری برای شناخت حق و باطل در جریانهای عمده تاریخ صدر اسلام پدید آورد.

حساس ترین موضوع

اولین و مهمترین موضوع، پس از رحلت رسول خدا این بود که چه کسی لیاقت رهبری امت اسلامی را دارد؟

بر همگان روشن بود که جامعه دینی بدون رهبری دینی و سیاسی، در اندک زمانی، درهم خواهد ریخت و دشمنان زخم خورده در جهت تسخیر جایگاه های قدرت و تسلط دوباره بر منابع انسانی و اقتصادی فعالیت کرده و جامعه تحوّل یافته حجاز را به دوران

جاهلیت نخست باز خواهند گردانید!

هر مسلمانی که کمترین درکی از مسایل اجتماعی داشت، می توانست نگران موضوع رهبری و مدیریت سیاسی و دینی مردم باشد. شگفت این که برخی معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله خود کمترین

نگرانی از این ناحیه نداشت و فکری برای رهبری دینی و سیاسی پس از خود نکرده بود!

به هر حال، موضوع تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله که هم پاسدار قلمروهای دین و هم نگاهبان کیان اجتماعی امت اسلام باشد، چیزی نبود که کسی در برابر آن بی تفاوت و بی پاسخ باشد. از این رو گروههای مختلف، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فعال شدند. هر گروه

سعی داشت برای این پرسش که چه کسی شایستگی خلافت و جانشینی رسول خدا را دارد، پاسخی منطقی ارائه دهد.

از آن میان، دو پاسخ بیش از همه در میان امت اسلامی انعکاس یافت.

الف - گروهی از یاران رسول خدا و مردان دین و تقوا مانند علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان، ابوذر، عمار و... بر این عقیده بودند که پیامبر موضوع خلافت و رهبری امت اسلامی را نادیده نگرفته و در برابر آن بی تفاوت نبوده است؛ بلکه به دلیل اهمیت این موضوع، بارها و بارها در زمان زندگی خویش مردم را به آن توجه داده و شخصیتی را که هم در بعد علمی و دینی و هم در زمینه مدیریت اجتماعی و سیاسی، شایسته رهبری بوده، به مردم معرفی کرده است و آن فرد کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است.

ص: 75

ب - گروه دیگری از صحابه سرشناس، بر این عقیده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فردی که شایستگی جانشینی و خلافت را داشته باشد، سخنی به میان نیاورده و تدبیری برای این مهم نیندیشیده و موضوع رهبری امت اسلام را به انتخاب خود مردم وانهاده است. بنابراین مسلمانان باید با مشورت یکدیگر، فردی را به عنوان خلیفه برگزینند.

براساس این باور بود که گروهی از مسلمانان که تعدادشان اندک و انگشت شمار بود قبل از این که آن حضرت را به خاک سپارند، در مکانی به نام «سقیفه» گرد آمدند و طی گفتگوهایی، برای همه مسلمانان، خلیفه تعیین کردند!

در برابر سقیفه

عمّار از جمله کسانی بود که سقیفه و تصمیم گیری های آن را باور نداشت و هرگز با خلیفه اول - ابوبکر - بیعت نکرد.

برخی مورّخان نوشته اند از جمله کسانی که به دلیل جانبداری از علی بن ابی طالب علیه السلام، با ابوبکر بیعت نکردند عبارتند از: عباس بن عبدالمطلب، فضیل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد، سلمان، ابوذر، عمّار، براء بن عازب، ابی بن کعب. (1)

در روایتی دیگر، زید بن وهب - که عالمان رجالی او را در شمار اصحاب علی علیه السلام و مورد اطمینان دانسته اند (2) - چنین یاد کرده است:

ص: 76

1-- تاریخ یعقوبی، 2/124.

2-- تنقیح المقال، عبدالله مامقانی 1/471.

از میان مهاجر و انصار دوازده مرد با خلافت ابوبکر موافق نبودند. (1)

از مهاجران: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمّار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود و بریده اسلمی.

از انصار: خدیجه بن ثابت، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن نیهان و...

زمانی که ابوبکر به عنوان خلیفه بر منبر جای گرفت، این گروه مصمم بودند وی را ناگزیر سازند که جایگاه را ترک گوید؛ اما قبل از اقدام با علی علیه السلام مشورت کردند. آن حضرت ایشان را از چنین اقدامی برحذر داشت و فرمود این کار به جنگ و درگیری منتهی می شود. من پس از مشورت با خاندانم به این نتیجه رسیده ام که چاره ای جز سکوت نیست. بسیاری از آنان که به ظاهر ایمان آورده اند، در اعماق وجودشان کینه های دیرینه ای از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دارند و منتظر

فرصتی هستند تا آرامش جامعه اسلامی را برهم زنند و با آشوب و هرج و مرج، دستاوردهای پیامبر صلی الله علیه و آله را از میان ببرند. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از این رخدادهای تلخ خبر داده است و از من خواسته که شکیباً باشم.

بلی شما می توانید نزد ابوبکر بروید و مطالب و اطلاعات خود را با او در میان گذارید تا حجّت بر او تمام باشد.

آنان پیشنهاد علی علیه السلام را پذیرفتند و در روز جمعه که جمع فراوانی نیز حضور داشتند، گرد ابوبکر را گرفتند هر کدام با بیانی به وی

ص: 77

یادآوری کردند که حق خلافت و ولایت از علی بن ابی طالب است و نه او. نخست خالد بن سعید و سپس ابوذر، سلمان و مقداد سخن گفتند تا این که نوبت به عمّار رسید.

عمّار از جای برخاست و گفت: ای ابابکر! حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده است به خود اختصاص مده و اولین کسی نباش که توصیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره خاندانش، به دست فراموشی سپرده است. حق را به اهلش باز گردان تا بار خویش سبک گردانی و در قیامت رسول خدا را شادمان ملاقات کنی... (1)

پس از عمّار دیگران هر یک سخن گفتند و میان برخی از آنان و عمر بن خطاب سخنان تندی رد و بدل شد.

این سخنان باعث گردید تا ابوبکر تحت تأثیر قرار گیرد و سه روز از خانه بیرون نیاید، ولی پس از آن، گروهی او را تشویق کردند که این سخنان را نادیده انگارد و به کار خلافت مشغول شود. (2)

در نبرد یمامه

عمّار به عنوان فردی که در شمار نخستین گروندگان به اسلام شناخته می شد و دو بار در راه خدا هجرت کرده بود - از مکه به حبشه و از مکه به مدینه - و به دو قبله نماز گزارده بود، کسی نبود که به دلیل رخدادهای تلخ سیاسی و عدم توجه خلیفه به نظریات وی، دست از یاری دین بردارد، بلکه پس از رحلت رسول خدا، در همه مراحل،

ص: 78

1-- الخصال، 541؛ الاحتجاج، 1/78.

2-- همان.

برای دفاع از حقیقت دین آماده بود.

هنوز مدتی از خلافت ابوبکر نگذشته بود که طغیانهای اجتماعی پیش آمد و فردی به نام مسیلمه به دروغ ادعای پیامبری کرد. مسلمانان برای خاموش کردن این غائله عازم یمامه شدند، در حالی که چهره عمّار، در میان آنان می درخشید. (1)

عبدالله بن عمر نقل کرده است که در جنگ یمامه، عمّار را دیدم که بر صخره ای ایستاده و مسلمانان را به پایداری و مبارزه با مسیلمه تشویق می کرد، و به گرد خود فرا می خواند تا پراکنده نشوند، در حالی بود که خود مجروح شده بود. (2)

در دوران حاکمیت عمر

پس از درگذشت خلیفه اول، بنا به وصیت وی، عمر بن خطاب، خلافت را بر عهده گرفت.

عمّار که در شمار حامیان علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و خلافت را حق آن حضرت می دانست، به دلایلی چند از مخالفت سیاسی با خلیفه دوم پرهیز داشت. از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - وجود بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اعتقادی در عصر خلیفه اول نشان داده بود که بی ثباتی حکومت مرکزی، می تواند نقطه امیدی برای مشرکان و کافران باشد و آنان را برای براندازی اصل

ص: 79

1- - اعیان الشیعه، 8/373.

2- - شرح نهج البلاغه، 10/103؛ اعیان الشیعه 8/373.

خلافت و بازگرداندن شیوه های عصر جاهلیت تشویق نماید. او معتقد بود کسانی که خواهان برقراری و پایداری اصل دین هستند، می باید با مواضع سیاسی و اجتماعی خود، ثبات سیاسی و اجتماعی و امنیّت و اقتدار دینی را تقویت کنند و راه هرگونه سوء استفاده را بر روی دشمنان اسلام، مسدود سازند.

ب - شکل گیری نبردهای گسترده در مرزهای جامعه اسلامی و تهدید کیان امت اسلامی به وسیله قدرتهای بزرگ آن عصر، کافی بود تا مصلحان اجتماعی با سنجش موقعیتهای حساس، اصل دفاع از اسلام و جامعه اسلامی را فدای مشاجره های سیاسی و اختلافهای عقیدتی نکنند.

ص: 80

براین اساس، عمّار به عنوان یک مسلمان مخلص و با تجربه، با این که از نظر عقیده، علوی به شمار می آمد. در صحنه اجتماعی نقش سازنده ای را بر عهده گرفت. زمانی فرماندهی بخشهایی از سپاه اسلام در نبرد با رومیان را عهده دار شد(1) و در مقطعی نیز فرمانداری کوفه را پذیرفت.

عمر بن خطاب در سال 21 ه. ق طی حکمی عمّار را به فرمانداری کوفه منصوب کرد و در متن حکم، خطاب به مردم کوفه نوشت:

«عمار را به عنوان امیر و عبدالله بن مسعود را به عنوان معلّم و وزیر به سوی شما فرستادم و این دو نفر از بهترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند، سخن این دو را بشنوید و به کار بندید.»(2)

البته فرمانداری عمّار دیری نپایید و بیش از یک سال و اندی ادامه نداشت(3) و این به آن دلیل بود که روش عمّار به مذاق گروههایی از مردم کوفه خوش نیامد. گویا مردم کوفه تحمّل عدل جویی و صداقت عمّار را نداشتند.

به هر حال، تردیدی نیست که افراد و گروه هایی از مردم کوفه به غیبت و بدگویی از عمّار پرداختند و همین سخن چینی ها سبب شد تا خلیفه عمّار را در سمت خود باقی نگذارد.(4) در این که انگیزه بدگویان

ص: 82

1- تاریخ المدینه المنوره، ابن شَبّه 1/246.

2- تاریخ یعقوبی 2/155؛ حلیه الاولیاء، 1/139؛ الاستیعاب، 2/480؛ اسدالغابه، 4/134؛ الکامل فی التاریخ، 3/18؛ شرح نهج البلاغه، 10/106؛ تاریخ الاسلام، 580/8/373.

3- الکامل فی التاریخ، 3/30.

4- الکامل فی التاریخ، 3/32.

چه بوده است، می توان از قرائن تاریخی تا حدّی کمک گرفت. چه این که قبل از عمّار، سعد بن ابی وقاص امیر کوفه بود و کوفیان برای او ایراد گرفتند که نماز را خوب اقامه نمی کند و در پی این زمزمه ها بود که عمر، وی را عزل کرد و عمّار را به جای او منصوب نمود. عمّار نیز به ناتوانی در مدیریت و سیاست متهم گردید. زمانی که جبیر بن مطعم به جای وی انتخاب شد، فردی به نام مغیره بن شعبه زمینه چینی عزل او را فراهم کرد و خود نامزد امارت کوفه شد. مغیره بن شعبه به فسق و گناه شهرت داشت، ولی بهانه جویی ها و ناسپاسی های مردم کوفه، خلیفه را ناگزیر کرد تا حکم امارت را به نام مغیره صادر کند. امّا کوفیان به او نیز رضایت ندادند، تا جایی که خلیفه مجبور شد بدون توجّه به اعتراضها و بهانه جویی های مردم کوفه، «سعد بن ابی وقاص» را که قبل از عمّار امیر کوفه بود، دوباره به امارت کوفه منصوب کند.⁽¹⁾

بنابراین ناآرامی و موضعگیری های مکرّر، حکایت از روحیه خاص مردم کوفه در آن عصر دارد که البته در اعصار بعد نیز نشانه های این ناهنجاری های اخلاقی و بی ثباتی و ناپایداری در قراردادهای اجتماعی و سیاسی به شکل آشکارتری در مردم نمایان گردید، آن چنان که امام علی علیه السلام را در دشواری ها تنها گذاشتند و امام علیه السلام آنان را ملامت و نفرین کرد، هم چنان که حسین بن علی را به دیار خود فرا خواندند و چون آن حضرت به سوی ایشان آمد، وی را تنها گذاشته، با دشمنانش همدست و همداستان شدند!

ص: 83

به هر حال، منزلت عمّار وابسته به امارت کوفه نبود، بلکه ریشه در سالهای سخت مؤمنان نخستین و همگامی های پیوسته وی با پیامبر در جهاد و دفاع داشت.

زمانی که خلیفه دوم، خباب بن آرت را که ششمین مسلمان(1) و در برابر شکنجه های مشرکان پایدار بود،(2) مورد احترام قرار داد و در کنار خود نشانید گفت: این جایگاه سزاوار کسی جز تو نیست، مگر عمّار یاسر که او نیز شایستگی لازم را داراست.(3)

از امارت کوتاه عمّار در کوفه خاطراتی در سینه تاریخ برجای مانده است، از جمله این که مؤرخان نوشته اند:

«عمّار معادل یک درهم علفه خریداری کرد و هنگامی که علفه را خواست تحویل بگیرد، فروشنده ریسمانی را که دور آن بسته بود، باز کرد و گفت که ریسمان را به همراه علفه نفروخته است. عمّار علفه را دو قسمت کرد و خود، آنها را بر دوش گرفت و به خانه برد، در حالی که او امارت کوفه را برعهده داشت.(4)

در دوران حاکمیت عثمان

زمانی که خلیفه دوم از دنیا رفت، براساس پیش بینی های وی موضوع خلافت به شورایی شش نفره واگذار گردید تا آنان خلیفه را تعیین کنند.

ص: 84

1-- اعیان الشیعه، 6/305.

2-- الاصابه، 1/416؛ شرح نهج البلاغه، 18/172.

3-- شرح نهج البلاغه، 18/172.

4-- الطبقات الکبری، 3/193؛ تاریخ الاسلام، 3/580.

برنامه و شرایط این شورا به شکلی طرّاحی و تنظیم شد که خلافت به عثمان رسید. (1) با آن که علی بن ابی طالب علیه السلام خود را سزاوارترین

فرد برای خلافت می دانست و گروهی از صحابه نیز - از آن جمله عمّار - بر همین باور بودند، اما همواره تلاش می کردند تا نظم اجتماعی امت اسلام پایدار بماند و آسیبی به آن وارد نشود. در همان حال، تا حدّ اتمام حجت، حقایق را آشکار می ساختند. چنان که عمّار اظهار می داشت «به خدا سوگند! اگر یاورانی داشته باشم، با آنان که خلافت را از علی علیه السلام دریغ کرده اند، مبارزه می کردم. اگر یک نفر به این حق خواهی اقدام کند من دومین فرد خواهم بود.» (2)

از برخی منابع استفاده می شود که حتّی در روزگار خلافت عمر نیز عمّار این سخن را می گفته است که هرگاه عمر چشم از جهان فرو بندد، من با علی بن ابی طالب بیعت خواهم کرد. (3)

عمّار در هر فرصتی شایستگی علی علیه السلام را برای خلافت مطرح می کرد چنان که وقتی عبدالرحمن بن عوف مردم را فرا خواند تا درباره انتخاب خلیفه با آنان سخن گوید، عمّار با صراحت بیان داشت: اگر می خواهید مردم یک رأی باشند و اختلاف نکنند، با علی علیه السلام بیعت کنید و مقداد سخنان وی را تأیید کرد. (4)

تلاش عمّار در آگاهی مردم به حقانیت اهل بیت علیهم السلام ادامه داشت

ص: 85

1- تاریخ یعقوبی، 2/162.

2- شرح نهج البلاغه، 9/55.

3- همان، 2/25.

4- همان، 9/52؛ 1/193 و 12/265.

تا آن جا که علی علیه السلام به وی فرمود: ای «ابا الیقظان» - ای بیدار دل - به خدا سوگند! در این راه یاران بایسته ای نخواهی داشت و من نمی خواهم که وارد کاری شوی که توان و امکانات لازم آن را نداری.

از این پس بود که علی علیه السلام کمتر در مجالس عام شرکت می جست و مردم نیز به دلیل ترس از خلیفه کمتر به خانه آن حضرت رفت و آمد می کردند.⁽¹⁾

نگران از نفوذ بنی امیه

خلافت عثمان، مرحله جدیدی از ورود امویان به صحنه های سیاسی و مسئولیتهای حساس جامعه اسلامی شد، در حالی که در برخی روایات از رسول خدا نقل شده است که آن حضرت هشدار داد و فرمود: «الخلافة محرمة علی ولد ابی سفیان»⁽²⁾ خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است.

هر چند قبل از این معاویه فرزند ابوسفیان، یکی از مسئولیتهای حساس آن روز را که امارت شام بود برعهده گرفته بود و این خود مقام مهمی به شمار می آمد، اما خلافت عثمان، فصل جدیدی برای حضور امویان و مروانیان در صحنه سیاست باز کرد. چنان که «حکم بن ابی العاص» که به دلیل جاسوسی علیه پیامبر و انجام حرکات استهزاآمیز، از طرف پیامبر به طائف تبعید شده بود مورد ملاحظت خلیفه قرار گرفت و از او هدایایی دریافت کرد.⁽³⁾

ص: 86

1- شرح نهج البلاغه، 9/55.

2- بحار الانوار، 44/312.

3- تاریخ یعقوبی، 2/164.

ابوسفیان با این که در زمان به خلافت رسیدن عثمان، نابینا شده و از دخالت فعال در امور سیاسی و اجتماعی باز مانده بود، اما موضوع خلافت عثمان آن چنان برای او امیدوار کننده بود که خویشانش را فرا خواند و پس از این که اطمینان یافت، بیگانه ای در میان آنان نیست، گفت ای بنی امیه، خلافت را چون گوی دست به دست بگردانید و مگذارید که در اختیار دیگران قرار گیرد. به خدایی که ابوسفیان سوگند می خورد، همواره آرزو داشتم خلافت به شما برسد و میان فرزندان شما موروثی گردد. (1)

سخنان ابوسفیان در این نشست محرمانه و خانوادگی، فاش شد و مهاجر و انصار از آن با خبر شدند. در پی افشای این خبر، عمّار روزی در مسجد از جای برخاست و در جمع مسلمانان گفت:

«ای گروه قریش! امر خلافت را از خاندان پیامبر بیرون بردید و این سو و آن سو نهادید! بیم آن دارم بدان سان که خلافت را از اهلش گرفتید و به ناهل سپردید، خداوند آن را از شما نیز بگیرد!» (2)

اعتراض به تبعید ابوذر

در عصر خلافت عثمان به همان نسبت که فضای سیاسی و اجتماعی برخی عناصر نامطلوب؛ مانند «حکم بن ابی العاص» مناسب و دلخواه شده بود و کسانی که به فرمان پیامبر تبعید شده بودند از ممنوعیتها خارج شده و به مرکز خلافت اسلامی راه یافته

ص: 87

1-- مروج الذهب، 2/342.

2-- همان.

بودند؛ فضای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی برای مردان با ایمان و صالح چون ابوذر ناممکن گردید.

ابوذر، یکی از نزدیکترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر امر به معروف ها و تذکرها مشفقانه به حاکمان عصر، مورد بی مهری خلیفه قرار گرفت و به سرزمین «ربذه» که آب و هوای بدی داشت و زندگی در آن جا بسیار سخت و دشوار بود، تبعید گردید. (1)

شایان دقت است که مأمور اجرای این فرمان مروان بن حکم بود؛ یعنی فرزند همان کسی که به دستور پیامبر تبعید شده بود!

عثمان فرمان داد تا جارچیان در شهر اعلام کنند که «هیچ کس حق ندارد ابوذر را بدرقه و یا با او گفتگو کند» و بدینسان جز علی بن ابی طالب علیه السلام و برادرش - عقیل - و دو فرزندش - حسن و حسین علیهما السلام و عمّار هیچ کس از مردم عادی، جرئت نکرد آن یار پاکباز پیامبر را به هنگام رهسپار شدن به سوی تبعیدگاه، حتی چند قدمی بدرقه کند.

در چنین موقعیتهای ویژه ای است که عیار مردان با ایمانی چون «عمّار» معلوم می شود.

سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام، به هنگام بدرقه ابوذر، غبار خستگی و تنهایی را از تن و جان ابوذر زدود. علی علیه السلام خطاب به او

فرمود:

«خدا با آن کس انیس نباشد که نگرانی و اندوه را برای تو تدارک دید. ایمن مباد! آن کس که ایمنی را از تو سلب کرد و بیمناکت

ص: 88

ساخت. به خدا سوگند! اگر تو با دنیای آنان همراه بودی، تو را پناه می دادند و اگر به خواسته آنان رضا می دادی، دوستت می داشتند.

هان! تردید نداشته باش که دو عامل سبب شد تا مردم از سخنان و مواضع تو طرفداری نکنند: 1 - دلبستگی به دنیا 2 - بیم از مرگ.

این مردم تابع فرمانروایشان هستند. دین خود را فرو هشتند تا دنیایشان تأمین شود، اما دریغ که در دنیا و آخرت زیان کارند.» (1)

انتقاد به سیاستهای عثمان

گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در عصر خلیفه اول و دوم، به طور علنی موضعگیری سیاسی نداشتند و چه بسا در برخی زمینه ها، بخش هایی از مسؤولیتهای اجتماعی و سیاسی را برعهده می گرفتند، در عصر خلیفه سوم، نه تنها حاضر نبودند که حکومت را یاری دهند، بلکه به هر شکل ممکن، مراتب نارضایی خود را به خلیفه اعلام می داشتند. دلیل این امر، اقدامات صریح و بی پرده عثمان در به کارگیری عناصر قدرت طلب و تجمل پرست بود. وی نه تنها روش و سیره رسول خدا را به فراموشی سپرده بود، حتی روش و سیاست خلفای پیشین را نیز ارج نمی گذاشت.

برخی از مورخان نوشته اند که در بیت المال مدینه صندوقی از جواهرات وجود داشت که گاهی عثمان برای زینت خانواده اش از آنها استفاده می کرد. مردم این روش را بر او عیب گرفتند. عثمان که از عیب جویی مردم اطلاع یافت، در یکی از اجتماعات به مردم گفت:

ص: 89

استفاده خلیفه از غنایم عیبی ندارد و کار نادرستی نیست، هر چند برخی از مردم نپسندند و لب به اعتراض بکشایند.

علی علیه السلام در این جمع حضور داشت و در پاسخ عثمان فرمود: اگر به این شکل رفتار کنی، مردم قدرت را از تو بازپس خواهند گرفت!

عَمّار نیز که در آن جمع حضور داشت، گفت: به خدا سوگند اوّل کسی که اعتراض کند من خواهم بود.

عثمان در پاسخ وی گفت: ای پسر سمیّه، آیا به من گستاخی می کنی!

عثمان دستور داد تا عَمّار را بازداشت کنند. مأموران وی را به دارالحکومه بردند و چندان زدند که از هوش رفت و سپس با همان حال او را به خانه ام سلمه منتقل کردند! عَمّار در آن روز از شدت درد، بی هوش شد و نتوانست نماز ظهر و عصر و مغربش را به جای آورد. زمانی که به هوش آمد قضای نمازهایش را به جای آورد و گفت، سپاس خدای را که بارها در راه رضای او آزار دیده ام (1)، در گذشته به

وسیله مشرکان و امروز به دست مأموران خلیفه!

دیدگاههای عثمان در امور اقتصادی و سیاسی آن چنان با درک و ذائقه اصحاب پیامبر ناسازگار بود که سرانجام ده نفر از آنان در اعتراض به عثمان، طوماری را امضا کردند و او را به خاطر بدعتها و سنت شکنی هایش مورد تهدید قرار دادند.

عَمّار، نامه را نزد عثمان برد. عثمان پس از اطلاع از محتوای نامه،

ص: 90

به عمّار گفت چگونه به خود اجازه دادی چنین نامه تهدیدآمیزی را نزد من آوری!

عمّار پاسخ داد: چون از دیگران نسبت به تو خیر خواه تر هستم، به خود اجازه دادم تا تو را از دیدگاههای اصحاب رسول خدا مطلع سازم و به تو هشدار دهم! عثمان بر آشفت و دستور داد تا او را مورد آزار قرار دهند. (1)

رفتار عثمان با عمّار مورد اعتراض مردم قرار گرفت. (2) ام سلمه و عایشه نیز نارضایتی خود را به خلیفه ابراز داشتند و او را به خاطر رفتارش به شدت ملامت کردند.

در آستانه تبعید

تفکر و رفتار عمّار، همسو با همان مواضعی بود که ابوذر در برابر خلیفه و نمایندگان او داشت. اقدام عمّار و ابوذر و اظهار نظرهای آنان در مسایل دینی، اجتماعی و سیاسی از چشم عثمان مخفی نبود. و چندان دور از انتظار نمی نمود که دومین تبعیدی خلیفه سوم، عمّار باشد. سرانجام ابوذر در بیابانهای خشک و بد آب و هوای ریزه، جان به جان آفرین تسلیم کرد و خبر درگذشت مظلومانه او به مدینه رسید. عثمان پس از شنیدن آن گفت: خدایش رحمت کند! (3)

عمّار که در آن مجلس حضور داشت نتوانست سکوت پیشه کند، از این رو گفت: آری از صمیم قلب می گویم، خدا ابوذر را رحمت کند.

ص: 91

1- الکامل فی التاریخ، 3/155؛ شرح نهج البلاغه، 3/50 و 20/36.

2- الکامل فی التاریخ، 3/155؛ اعیان الشیعه، 8/374.

3- شرح نهج البلاغه، 3/49.

این سخن در حقیقت کنایه ای بود به عثمان که یار پیامبر صلی الله علیه و آله را تبعید و زمینه مرگ او را فراهم کرد و اکنون، برایش طلب رحمت می کند! این سخن بر عثمان گران آمد و سرانجام تصمیم گرفت که عمّار را نیز تبعید کند.

گروهی از بنی مخزوم که عمّار هم پیمان قبیله آنان بود با شنیدن این خبر نزد علی علیه السلام آمدند و نگرانی خود را ابراز داشتند. علی علیه السلام به آنان فرمود: نمی گذاریم عثمان، تصمیمش را اجرا کند. عمّار از آن پس کمتر در برنامه های عمومی حاضر شد و مواضع بنی مخزوم و سخن علی علیه السلام سبب شد تا عثمان از نیت خود صرف نظر کند. [\(1\)](#)

شیوه ای دیگر در مبارزه

شرایط سیاسی و اجتماعی در روزگار خلافت عثمان چنان بود که اظهار نظر علنی را درباره مسایل سیاسی - اجتماعی دشوار می ساخت. مردانی چون «عمّار» که نمی توانستند آشکارا به انتقاد پردازند، به هر شیوه ممکن پیام خود را به جامعه می رساندند. از آن جمله، مورّخان نوشته اند: عمّار و مقداد، هیچ کدام پشت سر عثمان نماز نگزاردند و به او اقتدا نمودند و از وی به عنوان «امیر مؤمنان» نام نبردند. [\(2\)](#)

برخی دیگر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیان عقیده خود از روشهای

ص: 92

1- تاریخ یعقوبی، 2/173.

2- سفینه البحار، عباس قمی، 2/409.

غیر مستقیم بهره می بردند. از آن جمله: «عبدالله بن مسعود» - صحابی نامدار پیامبر صلی الله علیه و آله - وصیت کرد که هرگاه چشم از جهان فرو بست، عمّار عهده دار انجام مراسم و برگزاری نماز بر او باشد. به وصیت او عمل شد. زمانی که عثمان از درگذشت عبدالله بن مسعود اطلاع یافت، تعجب کرد که چرا فردی چون عبدالله بن مسعود وفات یافته و او با خبر نشده و برای اقامه نماز از وی دعوت به عمل نیامده است!

در پاسخ به عثمان گفتند که این خواست و وصیت «عبدالله بن مسعود» بوده است. (1)

پس از چندی همین شیوه درباره مقدمات انجام گرفت. در اجرای وصیت او، چنان برنامه ریزی کردند که خلیفه بتواند در مراسم اقامه نماز بر او شرکت جوید و نماز را عمّار اقامه کرد.

عثمان که به وضوح هدف این وصیتها را دریافته بود، بر عمّار خشم گرفت و گفت: وای بر این فرزند کنیز سیاه! (2)

مورد دفاع همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

سختگیری های عثمان نسبت به عمّار سبب شد تا برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان افراد مورد احترام جامعه اسلامی به دفاع از عمّار برخیزند و از رفتار عثمان انتقاد کنند. از آن جمله، ام سلمه و عایشه را می توان نام برد. ام سلمه خشم و ناخرسندی خود را به عثمان ابراز داشت (3) و عایشه در حالی که لباسهای پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه

ص: 93

1-- تاریخ یعقوبی، 2/170.

2-- همان، 2/171.

3-- شرح نهج البلاغه، 3/49.

آورده بود، خطاب به عثمان و کارگزاران او گفت: «چه زود سنت پیامبرتان را به دست فراموشی سپردید، این لباسهای پیامبر است که هنوز فرسوده نشده است!»⁽¹⁾

نام حفصه نیز در شمار اعتراض کنندگان به روش عثمان در کتابهای تاریخی ثبت شده است.⁽²⁾

در برابر قتل عثمان

همچنان که بزرگان جامعه اسلامی به عثمان هشدار داده بودند، روشهای تبعیض آمیز و رفتار غیراسلامی عثمان و واگذاری امور حکومت به چهره های منفور و وابستگان، احساسات عمومی را علیه خلیفه برانگیخت و در نهایت عثمان پس از یازده سال حکومت در ذی الحجه سال 35 هـ. ق به دست مردم ناراضی کشته شد.

عمار، بنا بر نقل ابن ابی الحدید از جمله کسانی بود که کشته شدن عثمان را روا می دانست و معتقد بود که عثمان به حکم آیه: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»⁽³⁾، هر کس بر اساس قوانین و احکام الهی، حکومت و داوری نکند پس از کافران می باشد. و کسانی که او را از میان برداشتند، افرادی صالح و نیکوکار بودند.⁽⁴⁾

ص: 94

1-- همان.

2-- الاصابه، 4/165؛ شرح نهج البلاغه، 9/3.

3-- مانده، 44/.

4-- شرح نهج البلاغه، 3/50.

چنان که در بخشهای پیشین گفته آمد، عمّار به عنوان یک مسلمان پیشتاز، صادق و پایدار در همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از امتیازهای

چندی برخوردار است.

از جمله آن امتیازها یکی این که حتی قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار دوستی با آن حضرت را پیدا کرده بود. خانواده او در شمار نخستین خانواده هایی به شمار می آمد که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و مورد شکنجه و آزار شدید مشرکان قرار گرفت. عمّار بازمانده نخستین زن و مردی است که در راه توحید و حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شدند. او در بسیاری از نبردها شرکت داشت و با پوست و گوشت و خونس از ساحت دین دفاع کرد.

او در شمار اندک مردان و مؤمنانی قرار داشت که همواره خلافت جامعه اسلامی را حق علی علیه السلام می دانست و حاضر بود برای احقاق این حق، هر مرارت و سختی را تحمل کند. اما این علی علیه السلام بود که او را

دعوت به صبر و آرامش می کرد و به او یادآور می شد که با یاران اندک نمی توان در جهت اثبات و تحقق این حق گام برداشت.

گذار از دوران خلافت سه خلیفه و دشواری های شدیدی که برای مؤمنان و شایستگی چون ابوذر در دوران خلیفه سوم پدید آمد، فردی چون عمّار را مصمّم می ساخت تا از هر فرصت در جهت تحقق میثاق غدیر و سفارشهای مکرّر پیامبر صلی الله علیه و آله (1) به کاری جدّی اقدام کند. این بود که پس از خالی شدن کرسی خلافت از مدعی و گرد آمدن مهاجر و انصار در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله برای انتخاب خلیفه، عمّار با یاری ابی الهیثم التیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان و ابو ایوب خالد بن یزید یک صدا خواهان خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام شدند. (2)

مردم با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند و امام رسماً امر حکومت را عهده دار شد. امّا پس از حاکمیت سه خلیفه و رواج افکار و اندیشه های مختلف سیاسی و فکری در جامعه اسلامی و شکل گیری هسته های قدرت، اعم از فامیلی و قبیله ای و انس گروه هایی از مردم به زندگی پر تجمّل، اجرای عدالت بر شخصی چون علی علیه السلام دشوار شد. رعایت عدل در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام بر دنیا گرایان، اقتدار جویان و فرصت طلبان دشوار می نمود.

مردانی چون ولید بن عقبه، سعید، مروان، طلحه، زبیر، و عبدالله بن زبیر از کسانی بودند که رسماً خواهان امتیازهای بیشتر اجتماعی و اقتصادی بودند. (3) با این که برخی از آنان از گذشته، با آن حضرت کینه ها و عداوتهای خانوادگی داشتند، امّا تصریح می نمودند که اگر

ص: 96

1- - الامالی، 29؛ بحار الانوار، 37/335.

2- - شرح نهج البلاغه، 4/8.

3- - همان، 7/37.

توقعات اقتصادی و اجتماعی آنان برآورده شود، حاضرند گذشته را نادیده انگارند!

اما خداجویی چون علی علیه السلام نمی توانست مانند سیاستمداران با سیاست بازی کند و با تطمیع فرصت طلبان و امتیاز خواهان، پایه های حکومت خود را استوار نماید و راه سیاست بازی و تطمیع را برای همه نسلهای آینده توجیه و تجویز نماید.

این بود که تحرکهای پنهان و آشکار، علیه حکومت علی علیه السلام در میان داعیه داران و امتیاز خواهان، شکل گرفت. این امر سبب شد تا مردان دلسوزی چون عمّار، ابو ایوب، سهل بن حنیفو... مراتب را به علی علیه السلام گزارش دهند. (1)

چه بسا بسیاری از آنان که امروز تاریخ صدر اسلام را مطالعه می کنند، براین باور باشند که لازمه سیاست و سیاستمداری در آن دوره، ایجاب می کرد که علی علیه السلام قدری با افراد متشخص و صاحب نفوذ و اسم و رسم دار مسامحه می کرد و بخشی از توقعات آنان را برآورده می ساخت، تا حکومتش با آن همه مشکلات روبرو نشود. این مسأله چیزی بود که علی علیه السلام نیز به آن توجه داشت، ولی فردی چون او که می باید پیشوای دینی و فکری و الگوی عملی برای نسلهای آینده باشد و امامت در نظر او، مقدم بر خلافت بود، نمی توانست از چنین روشهایی استفاده کند.

به راستی اگر او سیاست عثمان و معاویه را به کار می بست، پس

ص: 97

چه فرقی میان او و آنها بود!

آری! علی علیه السلام به حکم دین و بینش خود نمی توانست تشنگان قدرت را از رنج و دسترنج مردم سیراب کند و بر جان و مال و ناموس توده ها مسلط نماید. هرچند آنان با همکاری یکدیگر جنگ جمل را به راه اندازند!

در جنگ جمل

چنین بود که همدستی و همداستانی اقتدار جویان ناراضی، به شکل گیری جنگ جمل در روز پنج شنبه دهم جمادی الثانی سال 36 ه. ق در محلی به نام «خریبه» از توابع بصره انجامید! (1)

سرشناس ترین چهره های به وجود آورنده این جنگ عایشه، طلحه و زبیر بودند. عایشه که خود تا دیروز با آوردن لباس پیامبر نزد عثمان، به او هشدار داده بود که در شکستن سنتهای پیامبر تدروی می کند، امروز بر شتری سوار شده و انبوه مردم را به دنبال خود کشانده بود.

طلحه و زبیر که با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، چون به منصب و مقام مورد نظر دست نیافته بودند، در رکاب عایشه، مردم را به جنگ با علی علیه السلام تشویق می کردند و حرکت خود را برای خونخواهی عثمان و انتقام از قاتلان خلیفه مظلوم قلمداد می کردند.

علی علیه السلام در برابر فتنه ای بزرگ قرار گرفته بود، ولی چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل به او خبر داده و وظیفه اش را مشخص کرده بود، او می باید با «ناکثان»، «قاسطان» و «مارقان» نبرد کند و مسامحه روا

ص: 98

1- تاریخ یعقوبی، 2/182؛ تاریخ طبری، 3/517؛ الکامل فی التاریخ، 3/205.

خبر طغیان و سرکشی اصحاب جمل به علی علیه السلام رسید و آن حضرت با لشکر خود که عمار نیز همراه آنان بود، به طرف بصره حرکت کرد. وقتی به منطقه ذی قار رسیدند فرزندش - حسن - و عمار یاسر و زید بن صرحان و قیس بن سعد بن عباده را برای جذب نیروی بیشتر، همراه با نامه ای به سوی کوفه فرستاد.

حسن بن علی علیه السلام نامه را برای مردم کوفه قرائت کرد، اما آنچه در جریان بود، چندان برای مردم روشن و شفاف نبود، زیرا در یک طرف این نبرد عایشه - همسر پیامبر - قرار داشت و در سوی دیگر، علی علیه السلام پسر عم و یار و همراه همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله.

این بود که عمار از جای برخاست و به روشنگری پرداخت و تلاش کرد موضوع را برای مردم روشن سازد. عمار خطاب به مردم گفت، درست است که همسر پیامبر که مادر مؤمنان شناخته شده است، دارای حرمت و احترام است، اما حرمت و حق دین بالاتر و بزرگتر از حرمت اوست. اگر شما به جانب علی علیه السلام حرکت کنید، آن حضرت موضوع را کاملاً برای شما روشن خواهد ساخت.

در برابر ابو موسی اشعری

ابو موسی اشعری که در آن روزگار والی و فرماندار کوفه بود، پس از شنیدن سخنان حسن بن علی علیه السلام و عمار، بر منبر نشست و مردم را از شرکت در این نبرد بازداشت.

ص: 99

ابو موسی گفت، من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود! در زمان فتنه و آشوب، خوابیده بهتر از نشسته، نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از رونده است!

عمّار گفت: اگر تو برستی این سخن را از رسول خدا شنیده باشی، حتماً مخاطب اصلی این سفارش، خود تو بوده ای و نه دیگران. زیرا من گواهی می دهم که رسول خدا نبرد با ناکثین - بیعت شکنان - و قاسطین - از دین برگشتگان - را تجویز کرده است. (1)

با همه کارشکنی ها که از سوی عناصری چون ابو موسی اشعری صورت گرفت، حسن بن علی علیه السلام و عمّار شش هزار نفر از مردم کوفه را برای یاری علی علیه السلام با خود همراه ساختند. (2)

نماد جبهه حق

شرایط تاریخی و اجتماعی صدر اسلام و ابهامهای سیاسی پدید آمده پس از رحلت رسول خدا، کار تشخیص حق و باطل را برای توده های مردم دشوار می کرد. از این رو آنان برای تشخیص و تصمیم گیری نیازمند ملاک و معیارهایی آسان فهم بودند.

وجود شخصیت‌هایی چون عمّار در میان سپاه علی بن ابی طالب علیه السلام، می توانست برای مؤمنان، یکی از ملاکهای حقانیت نبرد با اصحاب جمل باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل صداقت و هوشیاری

عمّار را امضا کرده و فرموده بود: «عمّار در هر میدانی که حضور یابد،

ص: 100

1-- شرح نهج البلاغه، 14/15.

2-- تاریخ یعقوبی، 2/181.

البته در جریان نبرد جمل، ملاکهای دیگری برای شناخت حق و باطل جمل وجود داشت، زیرا شخص علی بن ابی طالب علیه السلام و مواضع آن حضرت برترین ملاک می توانست باشد. در کنار این ملاک روشن، حضور حدود هشتاد نفر از اصحاب بدر و در مجموع هزار و پانصد نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در سپاه علی علیه السلام گواه دیگری بر حقیقت آن سپاه بود. (2) که البته این ویژگیها با چینی ابعادی در سپاه عایشه وجود نداشت.

هوشیار و پایدار

چنان که گفته آمد، هر چه از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذشت، ابهامها و سردرگمی ها افزوده تر می شد و اهل ایمان برای انتخاب مسیر و همراهی با جریانها، نیازمند هوشیاری و آگاهی های بیشتری می شدند. این چنین بود که برخی مؤمنان در آغاز راه از پا افتاده و در تشخیص وظیفه و انتخاب راه سردرگم می شدند. گروهی دیگر در میانه راه، توان تشخیص را از دست می دادند و برخی در آخرین مراحل گرفتار تزلزل و تردید شده، بر سر دوراهی انتخاب فرومانده و متوقف می شدند. در این میان کسانی که در هر مقطع، صحیح ترین راه را بدون تزلزل و تردید برگزیده و بی کمترین دغدغه پیش می ناختند، جمعی اندک بودند.

ص: 101

1- - الفتوح، 3/77؛ اختیار معرفه الرجال، 30/.

2- - بحار الانوار، 32/196.

جنگ جمل، برای خود یکی از مراحل حساس و سرنوشت ساز بود که تشخیص وظیفه نه تنها برای مردم عادی که گاه برای عناصر صاحب نام و نشان دشوار می نمود. زیرا در یک طرف علی علیه السلام دست پرورده پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر فاطمه و پدر حسن و حسین علیه السلام قرار داشت و در طرف دیگر عایشه همسر پیامبر و دختر خلیفه اول!

براستی کدام یک از این دو جبهه حق و کدام یک باطل بودند؟

پاسخ برای ما که فراتر از گرد و غبار تاریخ ایستاده ایم و مسایل پنهان و انگیزه های مختلف یاران جمل را از لابه لای اسناد تاریخی درمی یابیم چندان دشوار نیست، ولی برای مردم آن دوره که قدرت تشخیص نداشتند و فقط سیاهی لشکر به حساب می آمدند، چندان آسان نبود. و البته همه این سردرگمی به میزان آگاهی مربوط نمی شد، بلکه آنچه کار را دشوارتر می ساخت منافع مادی، اجتماعی و قبیله ای نیز بود.

فردی چون ابو موسی اشعری که ترجیح می داد فقط موقعیت اجتماعی خود را حفظ کند و تنها نظاره گر باقی بماند، چه بسا فاقد هوش و درک لازم بود، ولی کسانی چون طلحه و زبیر که بیعت با علی علیه السلام را به خاطر مسایل مادی زیر پا گذاشته و مهار جمل را در دست گرفته بودند، مشکلشان ناآگاهی و ناتوانی از درک شرایط نبود!

به هر حال تاریخ ثبت کرده است که برخی از همراهان دیرین علی علیه السلام در این جنگ یا بی تفاوت در خانه نشستند و نظاره گر باقی ماندند و یا جبهه مقابل علی علیه السلام را انتخاب کردند.

ولی «عمّار» بدون کمترین ابهام و تزلزل نه تنها در جبهه علی علیه السلام

قرار گرفت، بلکه به ابهام زدایی از ذهن و فکر دیگران نیز پرداخت.

«مغیره بن شعبه» از جمله آنان بود که تماشاگر بود! عمّار به او گفت: آیا آماده ای در راه خدا، کاری نیک انجام دهی؟

مغیره گفت: چه کار نیکی؟

عمّار، پاسخ داد: این که همراه سپاه علی علیه السلام شوی و گام در راه مجاهدان پیشین نهی و سر مشق نسلهای آینده باشی!

مغیره گفت: البته بهتر از این هم هست و آن این است که داخل خانه شده و در را بر روی خود ببندیم تا مسأله روشن شود و ببینیم حق با کیست!

عمّار از سخنان مغیره اظهار تأسّف کرد و گفت، امّا مرا در صفّ اوّل سپاه علی علیه السلام خواهی دید(1)!

در برخی روایات نام افرادی که در این نبرد از همراهی علی علیه السلام خودداری کردند، آمده است و با آن که انتظار می رفت در کنار آن حضرت باشند؛ کسانی مانند عبدالله بن عمر، سعد، محمد بن مسلم و...

با این وجود، عمّار برای عقب نشینی هر یک، دلایلی را یاد می کرد و خود با صراحت تمام می گفت: به خدا سوگند امیر مؤمنان! به هر جانب که حرکت کند، من همراه او خواهم بود.(2)

این ایمان و اعتقاد تا بدان جا بود که می گفت: «به خدایی که جان من در دست اوست اگر شمشیرها را بر ما فرود آورید و در نتیجه

ص: 103

1- بحار الانوار، 32/124.

2- همان 32/70.

هجوم شما به دورترین نقطه ها رانده شویم، اعتقاد دارم که ما بر حق و شما بر باطل هستید.»⁽¹⁾

همواره در کنار علی علیه السلام

حضور عمّار در میان یاران علی علیه السلام، حضوری عادی نبود، زیرا او علاوه بر رزم آوری، کارآمدی های دیگری نیز از خود نشان می داد.

الف - رزمندگی

در میان سپاه جمل، مرد جنگاوری وجود داشت به نام «عمرو بن یثربی» که در عصر جاهلیت رئیس قبیله «ضبّه» بود.

این مرد مهار شتر عایشه را در دست داشت و چون جنگ تن به تن آغاز شد، مهار شتر را به فرزندش واگذار کرد و خود در میانه میدان مبارز طلبید!

جنگاوری و شجاعت او می طلبید که هموردانی شجاع و جنگنده به مصاف با او بشتابند. از این رو علباء بن هیثم، هند بن عمرو و زید بن صوحان که هر کدام رشید و شجاع بودند یک یک به جنگ او رفتند و شهید شدند! شهادت این دلاوران، بر گستاخی و جسارت عمرو بن یثربی افزود و با صدایی بلندتر، مبارز می طلبید! همه در انتظار آن بودند تا فردی جنگجوتر از پیشینیان گام در میدان بگذارد، اما ناگهان عمّار را مشاهده کردند که به رزم عمرو آمده است، در حالی که توان جسمی و رزمی عمّار، کمتر از مردانی بود که چند لحظه قبل به وسیله

ص: 104

1- - المستدرک حاکم، 3/433؛ کافی 5/12؛ تهذیب التهذیب، احمد عسقلانی، 4/116 و 6/137.

عمرو به شهادت رسیده بودند! و عمّار چنان که در برخی منابع تاریخی نوشته اند، وقتی سلاح در دست می گرفت، به خاطر کهولت و پیری دستانش لرزش داشت! (1)

یاران علی علیه السلام با دیدن عمّار، اظهار نگرانی کردند و شهادت او را پیشاپیش در نظر خود مجسم یافتند!

نبرد میان آن دو آغاز شد و عمّار در برابر چشمان نگران سپاه علی علیه السلام از فرصتی مناسب بهره برد و ضربتی از ناحیه سر بر عمرو وارد ساخت، به طوری که عمرو بر زمین افتاد و توان نبرد را از دست داد و در نهایت به دست عمّار از پا درآمد. (2)

ب - نشانه راه حق

یکی از چهره های سرشناس سپاه جمل، زبیر بود که به عنوان امیر لشکر عایشه تعیین شده بود. وی از چنان شهرت و سابقه درخشانی برخوردار بود که چه بسا برخی از کسانی که در سپاه جمل وارد شده بودند، شخصیت و سابقه مبارزات دینی او را برای خود ملاک قرار داده بودند. غافل از این که زبیر در این انتخاب، ملاکهای دینی را کنار نهاده و انگیزه او در این نبرد با انگیزه های پیشین وی متفاوت بود.

به هر حال، نقش این مرد در انسجام سپاه جمل از یک سو و علاقه مندی علی علیه السلام به نجات معنوی وی از سوی دیگر، می طلبد که امام علی علیه السلام برای او پیام بفرستد و برای آخرین بار او را به حمایت از حق و جدا شدن از باطل توصیه نماید.

ص: 105

1- - المسستدرک، 3/433.

2- - تاریخ طبری 3/526؛ الکامل فی التاریخ، 3/248؛ شرح نهج البلاغه، 1/259.

امام علی علیه السلام برای انجام این مأموریت، عمّار را به سوی زیبر روانه کرد.

دیدبانان سپاه جمل که از دور، آمدن عمّار را شاهد بودند در مراحل نخست گزارشات نادرستی را به زیبر منتقل کردند. ابتدا گفتند ظاهراً سپاه علی علیه السلام متلاشی شده و برخی در حال گریزند و برخی در حال پیوستن به ما! ولی زیبر که مردی کارآزموده و علی علیه السلام شناس بود، هرگز این گزارش و تحلیل را باور نکرد و گفت من می دانم که ابوالحسن علیه السلام هرگز اهل عقب نشینی نیست. او هرگز پشت به جنگ نمی کند، هر چند تنها بماند!

سرانجام عمّار نزدیک شد و همه تحلیل‌های پیشین به یکباره درهم ریخت. عمّار از سوی علی بن ابی طالب، برای زیبر پیام آورده بود.

وقتی نگاه زیبر به چهره عمّار افتاد، سستی و ناتوانی را در پاهای خود احساس کرد و زیر لب زمزمه کرد: وای! پشتم شکست و رویم سیاه گشت!

لختی نگذشت که امیر لشکر عایشه، دست از فرماندهی کشید و تصمیم گرفت که هرگز با سپاه علی علیه السلام وارد جنگ نشود.

زیبر با این قصد که میدان نبرد را ترک کند از لشکر فاصله گرفت، ولی شخصی به نام عمیر بن جرموز او را تعقیب کرده و از پای در آورد. (1)

آنچه در این میان شایان توجه است، این که براستی چه عاملی

ص: 106

سبب این دگرگونی سریع در فکر و اندیشه زبیر شد؟

پاسخ این سؤال را باید در انتخاب علی علیه السلام جستجو کرد، زیرا علی علیه السلام خوب می دانست که زبیر مرد دین آشنایی است و می داند که جایگاه عمّار در میان صحابه رسول خدا چیست و نیز می داند که پیامبر درباره عمّار فرموده است: «عمّار با حق و حق با عمّار است، در هر میدانی که حضور یابد»⁽¹⁾ یا این که «ای عمّار! مخالفان و کشتندگان تو گروه سرکش و ظالم هستند.»⁽²⁾

و اینها کافی بود که عمّار هنوز سخنی نگفته و پیامی را نرسانده، زبیر پیام را دریافت کرده و بار دیگر به وسوسه های دنیایی خود پشت پا زده باشد.

عنصری مؤثر و کار آمد

حرکت عایشه - همسر پیامبر صلی الله علیه و آله - در پیشاپیش سپاه جمل و حضور مردانی چون طلحه و زبیر در میان آنان، سبب می شد تا مردمان عامی هواداران ایشان با احساس دینی وانجام وظیفه در حق خانواده رسول خدا، همسر او را یاری دهند و از او حمایت کنند. تا آن جا که برخی از سپاهیان جمل برای ابراز مراتب وفاداری و دینداری خود، تلاش می کردند تا خود را سپر - عایشه - قرار داده و نگذارند به او آسیبی برسد. اینان برای به دست گرفتن افسار شتر همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بر یکدیگر سبقت می گرفتند و هر یک که بر زمین می افتاد،

ص: 107

1- - الطبقات الكبرى، 3/262؛ الفتوح، 3/77، الخصال، 432.

2- - الطبقات الكبرى، 3/252؛ اسد الغابه، 4/133؛ شرح نهج البلاغه، 20/334؛ بحار الانوار، 18/123.

دیگری جای او را پر کرده و افسار را در دست می گرفت.

علی علیه السلام به عمار و مالک اشتر فرمود، تا این شتر بر روی پا ایستاده باشد، مقاومت سپاه جمل ادامه خواهد داشت. از این رو برای درهم کوبیدن مقاومت آنان، باید شتر را بر زمین بخوابانید.

عمار و مالک به همراه جمعی از قبیله «مراد» به قلب سپاه جمل یورش بردند، صفها را یکی پس از دیگری شکافتند و خود را به شتر عایشه رسانده، آن را پی کردند. شتر بر زمین نشست، بندهای هودج را از هم گسستند تا دوباره قابل استفاده نباشد. فرو خفتن جمل باعث تضعیف روحیه هواداران جبهه جمل شد و زمینه فرار و گریز آنان را فراهم ساخت و سپاه عایشه متلاشی گردید و شکست را پذیرا شد.

شیعه ای علی شناس

زمانی که شتر عایشه بر زمین خوابید، علی علیه السلام برای آن که حرمت همسر پیامبر رعایت شده باشد - زیرا علی رغم دستور پیامبر پا از محیط خانه به میدان رزم گذاشته بود - به محمد بن ابی بکر که برادر عایشه بود و در سپاه علی علیه السلام و از هواداران آن حضرت به شمار می آمد، فرمود: برو از حریم خاورت محافظت کن و او را به «قصر عبدالله بن خلف خزاعی» انتقال بده. (1)

جنگ پایان یافته بود و پیامدهای آن مورد بررسی قرار می گرفت. یکی از رخدادهای پس از جنگ، گفتگوی عمار با عایشه در محل استقرار او - قصر بن خلف - است که مراتب معرفت و بصیرت عمار

ص: 108

نسبت به مواضع و شخصیت علی علیه السلام را آشکارتر می سازد.

عمّار به عایشه گفت: ای مادر! چگونه ارزیابی می کنی شمشیر زدن هواداران را برای دینشان!

منظور عمّار این بود که به عایشه بفهماند هواداران او مردان ایمان و آگاهی نبودند که میدان را رها کرده و با احساس خطر گریخته اند!

عایشه گفت: گمان می کنی چون بر ما پیروز شده اید، پیروزی شما دلیل حقیقت شما است!

عمّار در پاسخ گفت: ما بینا تر از آن هستیم که تو گمان داری! به خدا سوگند اگر ما با شمشیرهای شما از پا در می آمدیم و شکست خورده و تا نخلستان های «هجر» تعقیب می شدیم، باز هم بر این اعتقاد بودیم که حق با یاران علی علیه السلام است و شما بر باطل هستید. به خدا سوگند! من بارها در باره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اندیشیده ام و دریافته ام که علی علیه السلام آشناترین آنها به قرآن و مقاصد آیات وحی است و بیش از دیگران ساحت قرآن را ارج می نهد و بیش از هر صحابی دیگر به روش پیامبر صلی الله علیه و آله پایبند است. علاوه بر این، علی علیه السلام از اهل بیت پیامبر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او توجه ویژه داشته است، چه این که علی علیه السلام سخت ترین مشکلات را در راه دین تحمل کرده است. (1)

حق محوری

پس از پایان یافتن جنگ جمل، علی علیه السلام از میان صحنه جنگ عبور

ص: 109

می کرد، بسیاری از سپاهیان جمل را که در خون خفته بودند، می شناخت و بر آنان افسوس می خورد که آخرین گام را به بیراهه نهاده اند و بد فرجام شده اند. از آن جمله «معبد» فرزند مقداد را مشاهده کرد که در شمار یاران جمل سر بر خاک نهاده است!⁽¹⁾ امام فرمود: خدای پدرش را رحمت کند که اگر او زنده بود، بینش و بصیرتی بهتر از فرزندش داشت! و چه بسا مانع می شد از این که فرزندش گام در این راه نهد.

عمّار گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند! برای ما ملاک اصلی حق مداری است و کسی که از حق روی گردان شود فرقی نمی کند پسر باشد یا پدر.

علی علیه السلام فرمود: خداوند تو را پاداش نیک عطا کند و مورد لطف و رحمتش قرار دهد!⁽²⁾

برخی منابع تاریخی چنین یاد کرده اند که مردی نزد عبدالله بن مسعود - صحابی بزرگ - آمد و گفت: خداوند متعال به ما وعده داده است که بر ما ستم نرود، اما ما خود از امتحان الهی ایمن نیستیم. و چه بسا خود بر خویشتن ستم کنیم. به نظر تو که از اصحاب پیامبر بوده ای، در فتنه ها و آشوبهای اجتماعی که میان مسلمانان رخ می دهد، ما چه موضعی اتخاذ کنیم که صحیح باشد و مایه پشیمانی و ندامت نباشد؟

عبدالله بن مسعود گفت: در این نوع مسایل باید کتاب خدا را محور

ص: 110

1- تاریخ اسلام، 3/536.

2- الارشاد، شیخ مفید، 1/249؛ الجمل، شیخ مفید، 109؛ بحارالانوار، 32/207.

و مرجع قرار داد و هر جریان و گروهی که همراه و طرفدار قرآن باشد بر دیگران ترجیح داد. آن مرد دوباره اظهار داشت: اگر هر دو گروه دعوت به قرآن کنند چه کنیم؟

ابن مسعود گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: هرگاه مردم بین خود گرفتار اختلاف شدند، عمّار با آن گروه و جریان اجتماعی خواهد بود که حق است. (1)

براساس این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمّار می توانست ملاک حق باشد برای آنان که نیازمند ملاکهای محسوس تری هستند.

البته در این گفتگو، عایشه هنوز به آنچه رخ داده بود فکر نکرده و پیامدهای ناگوار حرکت خود را نسنجیده بود. از این رو در پاسخ عمّار، سخنان درشت به کار می برد، اما چند روز بعد، زمانی که امام علی علیه السلام به عایشه اجازه داد تا بصره را به سوی مدینه ترک کند و با یاران شکست خورده اش خداحافظی نماید، عایشه تا اندازه ای خود را یافته بود و از فاجعه ای که با دستن او شکل گرفته بود احساس نگرانی و پشیمانی می کرد.

عمّار، در چنین شرایطی به عایشه گفت: پیامبر خدا با تو عهد و پیمانی بسته بود که در مسایل سیاسی و اجتماعی دخالت نداشته باشی و رهبری جریانها را برعهده نگیری. اما تو آن عهد را نادیده گرفته و قدم در بیراهه گذاشته ای!

عایشه پاسخ داد: آری به خدا قسم! این گونه است که تو

ص: 111

در نبرد صفین

دومین رخداد سنگین در دوران کوتاه خلافت علی ابن ابی طالب جنگ صفین بوده که معاویه به عنوان خون خواهی عثمان آن را برپا کرد. معاویه که در دوره خلافت عثمان، از سوی حکومت مرکزی به عنوان والی شام تعیین شده بود و انتظار می رفت که در خلافت علی علیه السلام نیز تابع حکومت مرکزی باشد، با آگاهی از این نکته که علی علیه السلام هرگز شخصی چون او را بر ولایت شام ابقا نخواهد کرد؛ به بهانه خون خواهی از عثمان، تبعیت از حکومت مرکزی را نپذیرفت و کوس استقلال طلبی زد و جنگ صفین را به راه انداخت که تعداد کشتگان آن بسیار بود و خسارتی بزرگ را بر امت اسلامی تحمیل نموده سخت تر از تلفات جانی و مالی، سبب انحراف سیاسی - اجتماعی و دینی شد که تا قرنهای جهان اسلام را تحت تأثیر منفی خود قرار داد.

اکنون در این نوشته، در صدد تحلیل جنگ صفین نیستیم، بلکه همت ما در این نوشته، بیشتر متوجه جایگاه و نقش عمّار در این رخداد سنگین تاریخ اسلام است.

ص: 112

چنان که در صفحات پیشین بیان کردیم، عمّار نیز چون ابوذر از منتقدان جدّی سیاستهای ناقص و ضعیف عثمان بود. البته عثمان نتوانست و سیاست به او اجازه نداد که عمّار را نیز مانند ابوذر تبعید کند و به دست سرزمینهای خشک بسپارد تا غریبانه جان دهد!

مواضع ابوذر و عمّار چیزی نبود که در چهار دیواری شهر مدینه، پنهان بماند، بلکه برخی از مسلمانان به سبب همدردی و همراهی و گروهی از سر عداوت، و اظهار نظرهای منتقدانه را به سایر شهرهای آن روز جهان اسلام منتقل می کردند. بدیهی است که علویان با همدردی و همسویی و امویان از بیم به خطر افتادن منافع و ریاست خود، همواره در شناخت مواضع مخالفان سیاست عثمانی و اموی و مروانی، هوشیار و حساس بودند.

طبیعی می نمود که معاویه از سرزمین شام، به عقاید و انتقادهای عمّار حسّاس باشد و از اندیشه های او نسبت به خود احساس خطر کند.

معاویه سعی داشت تا خون عثمان را متوجه کسانی چون عمّار سازد. از این رو ضمن نامه ای به علی علیه السلام می نویسد، گروهی از

اصحاب پیامبر از آن جمله عمّار باید از سرزمین مدینه به سوی شام جهت محاکمه و قصاص فرستاده شوند. امّا علی علیه السلام این درخواست را، بسیار بی جا و گزاف شمرد و اعلام کرد که:

«کجا می توان مانند عمّار، کسی را پیدا کرد! به خدا قسم هر وقت

ما در گردهاگرد رسول خدا پنج نفر بودیم، عمّار ششمین نفر بود، اگر چهار نفر بودیم، او پنجمین نفر بود. چگونه می توان صحابه مخلص و با ایمانی چون او را به دست معاویه سپرد، تا به انتقام خون عثمان - خونی که بر گردن دیگران است - او را بکشند! (1)

از نگاه دشمن

در پی بهانه جویی های معاویه و پاسنهای قاطع و انعطاف ناپذیر علی علیه السلام، معاویه هجوم گسترده ای را علیه حکومت مرکزی جهان اسلام تدارک دید. و از مردم قلمرو حاکمیت خود - شامیان - توانست نود هزار نفر را به عنوان خون خواهی عثمان گرد آورد و به سوی عراق گسیل کند (2).

از سوی دیگر، براساس اخباری که دریافت می شد، علی علیه السلام نیز برای مقابله با طغیانگری معاویه و هجوم شامیان، نیروی عظیمتری را که متشکل از یکصد و بیست هزار نفر بود سازماندهی کرد. (3)

دو سپاه در منطقه «صفین» که در بلندی های شمال عراق و شام قرار دارد (4) به هم رسیدند و اردو زدند.

این رویارویی عظیم، به جنگی فرسایشی و سخت تبدیل شد و یکصد و ده روز ادامه یافت (5) و طی این مدت حدود هفتاد و یا نود

ص: 115

1- - الخصال/434؛ الاختصاص، /178.

2- - مروج الذهب، 2/375.

3- - همان.

4- - وقعه صفین، مقدمه؛ معجم البلدان، 3/414.

5- - مروج الذهب، 2/352؛ معجم البلدان، 3/414.

طولانی شدن نبرد از یک سو و پدید آمدن فرصت تأمل و تفکر افراد نسبت به موضع خویش و رفتار دشمن از سوی دیگر، زمینه گفتگوها و تردیدهای گوناگون را در هر دو جبهه فراهم آورد. از این رو از منابع تاریخی استنباط می شود که با گذشت زمان، افرادی از هر دو جبهه به بازنگری و مطالعه درباره راهی که در آن قدم گذاشته اند پرداخته اند، از آن جمله: «ابو نوح حمیری» یکی از سپاهیان امام علی علیه السلام می گوید، من با گروهی از سواران بودم که مردی از دور به طرف ما آمد. وقتی نزدیک شد دانستیم که فردی شامی است که به همراه سپاه معاویه به صفین آمده است. مرد شامی گفت: من ابو نوح حمیری را می جویم. به او گفتم اکنون او را یافته ای، چون من «ابو نوح حمیری» هستم، با من چه کار داری؟

مرد شامی - که ذوالکلاع نام داشت و هم قبیله ای ابو نوح کلاعی به شمار می آمد - گفت: در زمان خلافت عمر، ما روایتی را شنیده ایم که امروز برای ما اهمیت پیدا کرده است. می خواهم درباره آن با تو سخن گویم، و آن روایت این است که «رسول خدا فرمود: روزی میان مردم شام و عراق نبردی روی خواهد داد و از آن میان هر گروه که عمّار یاسر با ایشان باشد، گروه حق خواهند بود»

ابو نوح گفت: به خدا سوگند، عمّار اینک در میان سپاه امام علی علیه السلام است و در پیکار با سپاه معاویه از من مصمم تر و

نمونه ای دیگر را از سپاه امام علی علیه السلام یاد می کنیم:

«اسماء بن حکم فزاری» می گوید: ما در نبرد صفین زیر پرچم عمّار در میان سپاه امام علی علیه السلام قرار داشتیم. مردی نزدیک شد و سراغ عمّار یاسر را گرفت. عمّار گفت: من کسی هستم که تو می جویی، با من چه کار داری و از من چه می خواهی؟

مرد گفت: من در شمار سپاه شما هستم. زمانی که از خانه به سوی صحنه نبرد حرکت می کردم، شکی در درستی را هم نداشتم، تا این که در شب گذشته به فکر فرو رفته و با خود گفتم: وقتی صدای اذان بلند می شود، هر دو سپاه مانند هم اذان می گویند و به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت می دهند، مانند هم نماز می خوانند. دعا و تلاوت قرآن آنان هم، مانند یکدیگر است. پس چرا باید رویاروی هم بایستند و با یکدیگر بجنگند!

پس از این تفکّر، درباره حقیقت این نبرد به شک افتاده ام و از لحظه ای که این تردید در من راه یافته است، آرام و قرار ندارم. از این روز تو آمده ام تا مگر این تردید با سخنان برطرف شود.

عمّار گفت: آیا آن پرچم سیاه را - که اکنون عمروعاص زیر آن ایستاده است - می شناسی؟ آن پرچم، همان است که من تاکنون سه مرتبه در سایه آن، در کنار رسول خدا با مشرکان جنگیده ام و این چهارمین مرتبه است که این پرچم را می بینم. با این تفاوت که در آن

ص: 117

سه نوبت، این پرچم در اختیار اهل ایمان و تقوا بود و صاحبانش با مشرکان می جنگیدند ولی امروز، پرچم در اختیار کسانی مانند عمروعاص و معاویه قرار گرفته است که انگیزه ای جز شر و فجور ندارند و از موضع مشرکان، با مجاهدان و یاران دیرین پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ برخاسته اند.

اگر تو بدر و أحد و حنین را به یاد نمی آوری، بدان که اعتقاد و روش ما امروز همان است که تحت لوای رسول خدا برای دفاع از آن نبرد می کردیم، اما سپاه شام، بر باطل است و اهل شرک می باشد(1).

از این نقل استفاده می شود که پرچم سیاه رنگی که عمروعاص در سپاه معاویه برای عوام فریبی برافراشته بود، پرچمی بوده است که در برخی جنگهای صدر اسلام در نبرد با مشرکان برافراشته می شده است. و این که چگونه این پرچم در اختیار معاویه و عمروعاص قرار گرفته است، برخی گفته اند که امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا این

پرچم را خواست به کسی واگذار نماید که متعهد شود در زیر آن لوا با مسلمانی نجنگد و کافری را آسوده نگذارد عمروعاص گفت من با همین شرط و تعهد، خواهان آن پرچم هستم. و چنین شد که پرچم به عمروعاص واگذار گردید، اما سوگند به شکافنده بذر در اعماق خاک! افرادی چون عمروعاص از روی میل و شناخت باطنی اسلام نیاوردند، بلکه از روی ناگزیری اظهار به ایمان نمودند و آن پرچم را علیه مسلمانان به کار گرفتند و نه علیه مشرکان، آنان امروز همداستان

ص: 118

1- - وقعه صفین/320؛ الطبقات الكبرى 3/253؛ الفتوح، 3/156؛ شرح نهج البلاغه، 5/256؛ اعیان الشیعه، 8/374.

مشركان هستند با اين فرق كه به ظاهر نماز مي گزارند!⁽¹⁾

در مقام فرماندهي

براساس منابع تاريخي، عمار با اين كه يكي از چهره هاي سرشناس و معنوي سپاه علي عليه السلام، به شمار مي آمد و در تقويت روحيه ايمان و اعتقاد و شجاعت و پايداري رزمندگان عراق فعاليت مي نمود، در نبرد صفين، مسؤليت نظامي و رزمي هم برعهده داشت.

زمانی که دو سپاه در برابر يكدیگر صف آرايي و بنا بر روشهاي مرسوم آن روزگار، پرچمها را بسته و فرماندهان را معين کردند، علي عليه السلام فرماندهي بخشي از نيروها را به عمار واگذار کرد.⁽²⁾

موقعيت عمار چنان بود كه قاريان اهل عراق، در زير پرچم او جاي گرفتند.⁽³⁾

نخستين رويارويي و درگيري دو سپاه در روز اول ماه صفر سال 37 هـ. ق به وقوع پيوست. فرماندهي سپاه علي عليه السلام را در آن روز مالک اشتر برعهده داشت.

نبرد به روز دوم کشيده شد و در دومين روز از سپاه علي عليه السلام هاشم بن عتبه با سواران و پيادگان و ساز و برگ بيشتري قدم به ميدان گذاشت.

سنگيني و حجم قواي دو لشکر به شکلي بود كه نبرد به روز سوم کشيده شد و اين بار از سپاه علي عليه السلام، عمارياسر فرماندهي بخشي از سپاه را برعهده گرفت و از سوي سپاه شام، عمروعاص به ميدان آمد.

ص: 119

1- - وقعه صفين /215.

2- - وقعه صفين /205؛ شرح نهج البلاغه، 4/26.

3- - وقعه صفين /208؛ شرح نهج البلاغه، 5/178؛ الکامل فی التاريخ، 3/293.

عمّار برای تقویت روحیه و باور نیروهای سپاه علی علیه السلام، همواره با صدای بلند سخن می گفت و علیه معاویه افشاگری می نمود و اظهار می داشت:

«ای مردم عراق که به دفاع از حاکمیت علی علیه السلام به نبرد با سپاه معاویه برخاسته اید! اگر می خواهید بدانید که به جنگ علیه چه کسی آمده اید، آگاه باشید. کسانی چون معاویه، هرگز از روی معرفت و میل و رغبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده اند، اساس ایمان آنها، ترس از مسلمانان بوده است. به خدا سوگند ما از دشمنی او با اهل ایمان آگاهیم و ارتباط و دوستی دیرینه او را با جنایتکاران می دانیم. پس او را نفرین کنید و با او بستیزید، زیرا او در تلاش است تا نور خدا را خاموش کند و به دشمنان خدا یاری رساند.» (1)

در این روز عمّار همراه با پیاده نظام به سپاه شام حمله برد و نبرد سختی کرد، به طوری که سپاه شام، ناگزیر شد قدری عقب نشینی کند. (2) در کشاکش این نبرد، فرصتهایی پدید می آمد که عمّار و عمرو عاص می توانستند با یکدیگر مشاجره لفظی نیز داشته باشند.

عمّار از هر فرصتی برای بیان حقّ، بهره می برد و در یکی از این فرصتها به عمرو عاص گفت: دین خود را به قیمت فرمانروایی بر مصر فروختی! وای بر تو که چه مفاسدی را علیه اسلام برانگیختی!

عمرو عاص گفت: این طور نیست که تو می گویی، ما برای

ص: 120

1- - الکامل فی التاریخ، 3/294.

2- - وقعه صفین / 214.

خونخواهی عثمان به جنگ آمده ایم!

عمّار پاسخ داد: اما من گواهی می دهم که تو هیچ گامی را برای رضای الهی بر نمی داری! بدان که اگر در این نبرد هم کشته نشوی، سرانجام مرگ به سراغ تو خواهد آمد و خداوند براساس انگیزه و نیت به تو جزا خواهد داد.» (1)

انتظار لحظه موعود

چنان که گفته شد، نبرد صفین در اواخر سال 37 هـ. ق رخ داد و در این زمان عمّار، حدود 93 سال از سنّش سپری شده بود.

حضور مرد کهنسالی چون عمّار، در چنین نبرد سنگینی، می توانست، اسراری را در خود نهفته داشته باشد.

درست است که عمّار مسلمانی آزموده و مردی ورزیده بود که در طول زندگی خود همواره طعم تلخ محرومیت و شکنجه و شمشیر مشرکان را چشیده، و با استقامت و صلابت از میان همه آن دشواری ها عبور کرده بود و چه بسا تجربه های جنگی وی می توانست کهولت سنّ او را جبران کند، اما به هر حال حضور مردی کهنسال در میدان کارزار، حکایت از نیرویی دارد که در اعماق وجود عمّار نودوسه ساله، رزمنده ای مصمّم ساخته بود، و براستی آن نیرو کدام بود؟

عمّار، در چنین سن و سالی به هوای فرمانروایی مصر یا تصاحب مال و جاه نیامده بود، بلکه شوری از معرفت و شعوری از حقیقت در

ص: 121

اعماق جان داشت که به تن سالمندش، صلابت به قلب بی هوایش، پیام پایداری و به دستان لرزانش، توان مقاومت می داد!

در فصلهای پیشین، بارها از معرفت عمّار نسبت به جبهه کفر و ایمان و توانمندی او در بازشناسی چهره های نفاق از چهره های حقیقت طلب سخن گفته ایم؛ اما فراتر از همه آنها، عمّار این بار به نویدی دیگر دل خوش داشته بود. نویدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او داده

بود: «ای عمّار، تو را گروه گردنکش و ستمکار خواهند کشت.»⁽¹⁾

آنچه در این پیام و پیش بینی نبوی برای عمّار می توانست مهم باشد و به عنوان یک بشارت تلقی شود، کشته شدن نبود، بلکه مهم این بود که او در راه حق و به دست گردنکشان و متجاوزان و در راه حق جان خود را از دست خواهد داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله پایداری او را در راه ایمان تا آخرین لحظه زندگی تأیید کرده بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای این لحظه موعود، نشانه ای هم بیان کرده و فرموده بود: «آخرین بهره وری تو از دنیا، شربت شیری است که می نوشی»⁽²⁾.

در پایان سوّمین روز نبرد صفّین که عمّار در آن نقشی فعال و آشکار داشت، عمّار در حالی به اردوگاه سپاه علی علیه السلام بازگشت که از زخم نیزه ای که بر ران او وارد شده بود رنج می برد، کارزار و زخم نیزه باعث

ص: 122

1- - اسدالغابه، 4/133؛ شرح نهج البلاغه، 10/106؛ صحیح بخاری، 3/207؛ السنن الکبری، احمد بیهقی، 8/189؛ المستدرک، 3/435؛ مجمع الزوائد، علی هیشمی، 7/241؛ سنن ترمذی، 5/333.

2- - الفتوح، 3/156؛ مروج الذهب، 2/381؛ الاستیعاب، 2/480؛ شرح نهج البلاغه، 10/106.

تشنگی او شده بود. از اطرافیان آب طلبید و آنان برای او شیر آوردند. (1)

وقتی نگاه عمّار به شیر افتاد، خنده ای نرم بر لبانش نقش بست (2) و سخنان رسول خدا را یک بار دیگر در ذهن خود مرور کرد. احساس کرد به لحظه های موعود نزدیک می شود، اما مطمئن نبود. او برای کسب اطمینان، در جستجوی راه بود! ولی چه راهی را بهتر از کسب آگاهی از علی علیه السلام می شناخت!

حَمْران بن اَعین از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که وقتی عمّار شرایط جنگ را، لحظه به لحظه دشوارتر دید، نزد امام علی علیه السلام آمد و پرسید: یا علی! آیا امروز همان روز موعود که پیامبر به من وعده داده بود، نیست؟

امام علی علیه السلام ابتدا پاسخ صریحی به او نداد، ولی عمّار دوباره و سه باره پرسید، تا این که امام فرمود: آری امروز همان روز است.

عمّار با اطمینان بیشتر رو به میدان نهاد و با این شعار، وارد نبرد شد:

«امروز دوست خود - محمد صلی الله علیه و آله - و یارانش را ملاقات خواهم کرد.» (3)

آخرین وداع، آخرین جهاد

عمّار، آن پرتلاش ساده زیست کم توقع که یادگار نخستین شهیدان

ص: 123

1- الفتح، 3/156؛ شرح نهج البلاغه، 10/106.

2- المستدرک، 3/439.

3- المستدرک، 3/439؛ اختیار معرفه الرجال، 29/ بحار الانوار، 22/342.

راه اسلام بود، اکنون در اشتیاق ملاقات پیامبر و شهیدان راه دین، آرام نداشت.

عمّار از یک سو به آینده روشن شهادت خود می اندیشد و از سوی دیگر به شرایط دشواری که برای اسلام و علی علیه السلام و یارانش پدید آمده بود و این که چگونه باید در چنین شرایطی علی علیه السلام را ترک گوید

و به ملاقات نبی صلی الله علیه و آله بشتابد!

به هر حال، برای آخرین ملاقات، خدمت امام علی علیه السلام آمد. وقتی نگاهش به نگاه پرمهر و آشنای علی علیه السلام افتاد، بی اختیار اشک از چشمانش فرو ریخت و گفت، لحظه موعود فرا رسیده است و من به استقبال آن لحظه می روم! امام علیه السلام از اسب پیاده شد، عمّار را به گرمی در آغوش گرفت و فرمود:

«یا ابا الیقظان جزاک الله عن الله و عن نبیک خیرا فنعم الاخ کُنتَ و نعمَ الصاحب کُنتَ»

«ای عمّار، خدایت از جانب خود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاداش نیک عطا کند. تو، هم برادری شایسته بودی و هم یار و همراهی نیک».

بار دیگر این دو یار و همراه دیرین یکدیگر را در آغوش فشردند.

عمّار گفت: «ای امیر مؤمنان، همراهی من با تو، جز براساس بصیرت و آگاهی نبود، زیرا رسول خدا در جنگ حنین به من فرمود: «ای عمّار پس از من، فتنه ها رخ خواهد داد. آن زمان از علی و یاران او حمایت کن، زیرا علی با حق و حق با علی است.»⁽¹⁾ پس از این گفت و

ص: 124

گوی کوتاه، از یکدیگر جدا شدند و عمّار سوار بر اسب به سوی میدان حرکت کرد تا آخرین جهاد خود را در راه خدا، به ثبت رساند.

ص: 125

عمّار همان گونه که در تنهایی و غربت زاده شده بود، تنها و بی هیچ همراه گام در میدان نبرد گذاشت! مردی کهن سال که حدود 93 - و بنا بر نقلی 90 - سال از عمرش سپری شده بود. با صدای بلند مبارز طلبید، سربازی سوار بر مرکب، از طایفه «سکاسک» به جنگ او آمد، اما پیر کار آزموده به وی مهلت خود نمایی نداد و او را بر زمین افکند. سواری دیگر از «حمیر» به نبرد آمد، او نیز پاسخی شکننده دریافت کرد.

شاید آنان که این پیرمرد کهنسال را در ابتدا دست کم گرفته بودند، قدری نگران شدند، از این رویکی از کینه توزان - به نام ابوالغادیه - که از گذشته با عمّار خصومت داشت، فرصت را برای انتقام جویی مناسب یافت. به عمّار حمله کرد و با وارد ساختن زخمی برپای عمّار، او را از مرکب پایین انداخت. مشرکی دیگر به نام «ابن جون سکونی» از سپاهیان معاویه ضربه ای دیگر به پیکر عمّار وارد آورد و

اورا به شهادت رسانید. (1)

در این باره که نام کشنده عمّار چه بوده، نقلها گوناگون است، (2) ولی مسلما کسانی که با او جنگیدند و وی را به شهادت رساندند، یاران معاویه و عمروعاص و حاکمیت شام بودند که پیامبر آنان را «گروه سرکش و متجاوز» نامیده بود.

عمّار دوست داشت تا در این معرکه، نامش در کنار یاران حق و عدل قرار گیرد و از این رو به گونه ای وصیت کرده بود تا برای نکتۀ تأکید کرده باشد.

او در یکی از خطابه های خود در برابر لشکر معاویه گفته بود: امروز من کشته خواهم شد، وقتی به شهادت رسیدم، سلاح از من بگیرید، ولی با همان لباسهای آغشته به خون بر من نماز گزارید و سپس مرا دفن کنید زیرا می خواهم این چنین در پیشگاه خدا حاضر شوم. (3)

ص: 127

1-- - وقعه صفین، /341.

2-- - الطبقات الکبری، 3/253؛ انساب الاشراف، احمد بلاذری 2/314.

3-- - الفتوح، 3/156؛ الطبقات الکبری، 3/262؛ اختیار معرفه الرجال، 33/؛ اسدالغابه، 4/135.

این چنین بود که وقتی عمّار به شهادت رسید، علی علیه السلام در کنار بدن آغشته به خون او فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» و سپس فرمود: «هر کس از شهادت عمّار، اندوهگین نباشد، بهره ای از اسلام نبرده است، خدای رحمت کند عمّار را آن روز که در رستاخیز سر از بستر شهادت بر دارد و مورد سؤال قرار گیرد، به خدا سوگند! عمّار همیشه یار و همراه رسول خدا بود، بهشت جایگاه حتمی او است، گوارایش باد!»⁽¹⁾

بازتاب شهادت عمّار

شهادت عمّار، بازتاب شگفتی در میان یاران علی علیه السلام گذاشت، چه این که همگان این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند که «عمّار به دست گروهی سرکش و ستمکار کشته خواهد شد و اکنون یاران علی علیه السلام آشکار می دیدند که عمّار به وسیله سپاه معاویه به شهادت رسیده است.

انتشار خبر شهادت عمّار، به جای این که خلأی در میان نیروهای سپاه علی علیه السلام پدید آورد، عزم آنان را برای جنگیدن با سپاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را سرکش و ستمگر نامیده بود مصمم تر کرد، به طوری که از آن لحظه به بعد، این یاران علی علیه السلام بودند که بی امان به قلب سپاه معاویه هجوم برده، آنان را به عقب نشینی وا می داشتند.⁽²⁾

از این زمان به بعد، یاران علی علیه السلام وقتی قدم به میدان می گذاشتند،

ص: 129

1- - الطبقات الكبرى، 3/262؛ اعیان الشیعه، 8/375.

2- - تتمه المنتهی، عباس قمی، 37.

در شعارهای رزمی خود از عمّار و جایگاه ارزشمند او یاد می کردند. از آن جمله اشعار و رجزهایی است که از «مالک اشتر» نقل شده است:

اگر از جمع یاران ما، مسلمان کهنسالی چون عمّار را می کشید!

ما نیز آن چنان انتقام خواهیم گرفت که شمار آن، فردا دانسته خواهد شد!⁽¹⁾

از دیگر اشعار حماسی که پس از شهادت عمّار، انشاء گردید، اشعار مغیره بن حارث بن عبدالمطلب است.

وی این اشعار را در حالی که بر اسب سوار بود با صدای بلند و تهییج کننده می خواند و در همان وقت از سپاه علی علیه السلام «قیس بن سعد بن عباد» و گروهی از انصار به سوی سپاه معاویه یورش برده بودند.

ای لشکریان خدا، شکبیا باشید و هراسی از سپاه معاویه به دل راه ندهید، چرا که جنگ - به شکل جدّی آن - اکنون رخ نموده است.

با هر کس که خواهان نبرد با شماست، بجنگید، زیرا پیروزی در میدان نبرد با کسی است که پایدار و شکبیا باشد.

اگر عمّار هم جان باخت، سستی به خود راه ندهید، بجنگید و پشت به دشمن نکنید!

با لبه تیز شمشیر، صفهای دشمن را بشکافید و در اندیشه دستاورد

ص: 130

1- - الفتوح، 3/158. إن تقاتلوا منا ابالیقظان شیخا مسلما فقد قتلنا منکم لما غدا ما اعلمنا

نیک و امیدوار به پیروزی باشید.

یقین بدانید آن کسی که به مخالفت شما برخاسته، شقی و زیان کار خواهد بود. زیرا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله - علی علیه السلام - و فرزندان او در میان شمایند و اوست که رهبری شما را برعهده دارد و قرآن با شما است. (1)

به هر حال شهادت عمّار، تأثیر شگرفی در شرایط جنگ گذاشت و انگیزه سپاه علی علیه السلام برای نبرد با سپاه معاویه فزونی یافت و جنگ میان دو لشکر شدت یافت تا این که شب فرا رسید و تاریکی به ناگزیر میان آن دو فاصله افکند. (2)

از دیگر اشعاری که در رثای عمّار سروده شده، شعر حجاج بن عمرو است:

«چه بزرگ مردانی که انسان در برابرشان احساس فروتنی دارد، آری این عمّار است که - با شهادت خود - غم را در وجودم جاری ساخته است.

میدان آرام بود که پسر جَوْن - کشنده عمّار - با همدستی یارانش به سوی عمّار هجوم بردند، و لحظه های طوفان جنگ شکل گرفت.

نیزه پسر جَوْن، سینه عمّار را نشانه رفت و با افکندن این نیزه، پسر

ص: 131

1- - الفتح، 3/158 إن كان عمار قد أودى فلا تهنوا وقاتلوا القوم لا تولوهم الدبراشقوا الصفوف بحد السيف واحتسبوا في ذلك الخير وارجوا النصر والظفرأوبقنوا أن من أضحى يخالفكم أضحى شقيا و أضحى نفسه خسرافيكم وصی رسول الله قاندكم وولده و کتاب الله قد نُشرا

2- - الفتح، 3/158.

جَوْن سزاوار دوزخ شد.

کشته شدن عمّار به دست سپاه معاویه، نشانه آن است که سپاه معاویه گروهی ستمکار و متجاوزند، و اکنون در این امر شکی راه ندارد. چرا که پیامبر به عمّار فرموده بود: تو را گروهی خواهند کشت که از ظلم و سرکشی، تغذیه کرده اند.

اکنون مردم شام می دانند که کشندگان عمّار ایشانند و راهی را که پیموده اند تا اعماق دوزخ و ننگ استمرار دارد. (1)

این اشعار، گوشه ای از داوری ها و دیدگاه هایی است که پس از شهادت عمّار درباره او اظهار شده است.

از دو نگاه

مقایسه دو نگاه درباره عمّار می تواند روشنگر شخصیت و ابعاد فکری و اعتقادی وی از یک سو، و تعیین کننده جایگاه و اندیشه داوری کنندگان از سوی دیگر باشد.

درباره شخصیت معنوی و اصالت ایمانی و معرفتی عمّار، تاریخ آن اندازه نکته و خاطره ثبت کرده است که کسی نتواند، صداقت و صلابت و ایمان او را انکار کند. اما زمانی که عمّار به شهادت رسید دو

ص: 132

1- - الفتوح، 3/158 یا للرجال لعظم الهول أرقنی وهاج حزنی أبو یقظان عمارأهوی له ابن جون فی فوارسه من السکون وللهیجاء أعصارفاختل صدرأبی یقظان مُعترضاً بالرمح قد أوجبت فیه له النارکانت علامه بغی القوم مقتله ما فیه شک ولا ما فیه انکارقال النبیله تقتلک شرز مه شطت لحمهم بالبعی فجازفالیوم یعلم أهل الشامأنهم أصحاب تلک و فیهما النار والعار

داوری در باره او از سوی دو چهره مؤثر در تاریخ اسلام صورت گرفت. یکی داوری علی علیه السلام و دیگر نظریه معاویه. که اکنون به شرح آنها می پردازیم.

الف: از نگاه علی علیه السلام: پس از سپری شدن جنگ صفین، روزی علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «سَلُّونِي فَإِنَّ بَيْنَ جَوَانِحِي عِلْمًا جَمًّا»

از من مطالب مورد نیاز خود را بپرسید، زیرا سینه من آکنده از دانش است. در میان سؤال کنندگان، مردی از سران خوارج نهروان به نام ابن کَوّا پرسشهای خود را مطرح ساخت.

پرسشهای ابتدایی ابن کَوّا بیشتر جنبه جدلی داشت و هدف او طرح مطالبی بود که جایگاه علمی علی علیه السلام را خدشه دار کند که البته هر چه پرسید امام علیه السلام به وی پاسخ مناسب داد. ولی امام به وی یادآوری فرمود که دست از پرسش های غیر ضروری و جدلی بردارد و به پرسشهایی روی آورد که نتیجه علمی و ارزشی دارد.

ابن کَوّا در ادامه این سؤال و جواب، درباره ابوذر، سلمان و عَمّار از امام سؤال کرد. امام در پاسخ فرمود: از رسول خدا شنیدم که در زیر آسمان، کسی راستگوتر از ابوذر نیست. آن گرامی صلی الله علیه و آله در باره سلمان

فرمود: سلمان از ماست، و اما اگر از عَمّار می پرسی بدان که خداوند گوشت و خون او را بر آتش دوزخ حرام کرده است. (1)

در برخی منابع روایی چنین یاد کرده اند که وقتی عَمّار به شهادت رسید امام علی علیه السلام درباره او شعری بدین مضمون زمزمه کرد:

ص: 133

ألا أيها الموت الذی لیس تارکی

ارحنی فقد أفنیت کل خلیل

اراک مُصرًا بالذین احبهم

کاتک تنحو نحوهم بدلیل (1)

هان! ای مرگ که مرا رها نکنی، بیا و مرا آسوده خاطر کن، چرا که همه دوستانم را گرفتی!

می بینم که اصرار داری تا هر که را دوست دارم بر بایی، گویا تو با شناخت و برنامه به سراغ آنها می روی!

این اشعار که به امام علی علیه السلام نسبت داده شده است، حکایت از علاقه عمیق آن حضرت به عمّار و اندوه آن بزرگوار در شهادت وی دارد.

ب - از نگاه معاویه: هنگامی که کارگزاران معاویه توانستند مالک اشتر را در مسیر سفر به مصر، مسموم کنند و خبر آن در شام به معاویه رسید. معاویه در جمع شامیان گفت: مردم! اکنون دعای شما مستجاب شد، زیرا علی علیه السلام دو بازوی توانا داشت، یکی عمّار بود که در صفین قطع شد و دیگری مالک اشتر بود که امروز قطع گردید. (2)

عمّار با این که از نظر مراتب دینی، در میان مسلمانان و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه ارزنده ای داشت، اما در نگاه معاویه که قبیله گرا و معتقد به فرهنگ جاهلی قبل از اسلام، بود و همواره به برتری امویان

ص: 134

1- بحار الانوار، 33/20 و 34/438؛ تتمه المنتهی، 26/.

2- الکامل فی التاریخ، 3/353؛ تاریخ یعقوبی، 2/194؛ اعیان الشیعه، 9/41؛ شرح نهج البلاغه، 6/76.

بر هاشمیان می اندیشید، فردی چون عمّار فاقد ارزش و اعتبار بود، زیرا از نظر نسب و نژاد قبیله ای، اسم و رسمی نداشت. چنان که در گفت و گویی که میان معاویه و شیبث بن ربیع صورت گرفت و معاویه بر ناهمسازی خود با علی بن ابی طالب اصرار ورزید، شیبث بن ربیع به معاویه گفت: تو جایگاه دینی عمّار را می دانی و اطمینان داری که اگر نبردی میان تو و علی علیه السلام صورت گیرد، عمّار در کنار علی علیه السلام خواهد بود و به نبرد با تو خواهد پرداخت. آیا در آن صورت، اگر به عمّار دست پیدا کنی و او در جنگ با تو کشته شود، برای تو خوشایند خواهد بود!

معاویه پاسخ داد: آری! به خدا سوگند! عمّار را نه به قصاص خون عثمان، بلکه در مقابل خون نائل - غلام عثمان - خواهم کشت! (1)

از این نقل تاریخی استنباط می شود که ارزش جایگاه انسانها در نگاه معاویه به نسبت اعتبار خانواده و قبیله آنها بوده است و عمّار که از چنین نسبی برخوردار نبوده، می باید با غلام عثمان مقایسه شود، نه با خود عثمان.

البته خلاف این سخن از معاویه نیز نقل شده است. آن جا که سپاه شام به خاطر از دست دادن جنگاوران خود، غم زده و سوگوار و دلسرد شده بود، معاویه برای تقویت روحیه آنان گفت: گمان نبرید که مصیبتهای وارد آمده به شما سنگین تر از مشکلاتی است که بر اهل عراق وارد شده است. اگر شما جنگاوری چون ذوالکلاع را از دست

ص: 135

داده اید، آنها هم مردی چون عمّار را از دست داده اند و اگر شما حَوْشَب و «عبیداللّه بن عمر» را امروز در جمع خود ندارید، آنها نیز هاشم بن عتبّه و عبداللّه بن بدیل را در میان خود ندارند. (1)

حق پوشی معاویه

یکی دیگر از پیامدهای شهادت عمّار، چنان که اشاره شد، اضطراب و نگرانی سپاه معاویه بود، زیرا خبر روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مذمت کشتندگان عمّار، میان سپاه معاویه انتشار یافته بود. عناصر ناآگاه و اغفال شده لشکر معاویه که از مردم عامی شام گرد آمده و به گمان خدمت به دین و خون خواهی خلیفه مقتول، جان خود را در راه تقویت سلطنت معاویه فدا می کردند، با شنیدن این روایت، قدری به فکر فرو رفته و در حقانیت ادّعای معاویه به تردید افتاده بودند.

اهمّیت این خبر در میان سپاه معاویه به حدّی بود که فرزند عمروعاص احساس خطر کرد و موضوع را با پدرش در میان گذاشت و توضیح خواست که آیا براستی عمّار تا این اندازه مورد تأیید پیامبر بوده است؟ و آیا براستی کشتندگان عمّار، اهل تجاوز و سرکشی و مستحق دوزخند؟

عمروعاص - مشاور و یار معاویه - هرچند گره ها و دشواری های معاویه را همواره می گشود، اما به هر حال نمی خواست که اهمّیت این گره گشایی ها از چشم معاویه پنهان بماند و معاویه چندان آسوده خاطر باشد که اهمّیت تلاشهای وی را نفهمد! از این رو عمروعاص به

ص: 136

معاویه نگاهی کرد و گفت: می شنوی که فرزندم چه می گوید! روایت رسول خدا درباره عمّار، برای ما مشکل آفریده است!

معاویه که می دانست تنها همین روایت کافی است که شکاف عمیقی میان سپاه او به وجود آورد، به عمروعاص تنیدی کرد و وی را به خاطر بازگو کردن آن روایت، ملامت کرد و گفت مگر هر چه را که شنیدی باید تکرار کنی! گذشته از این، اگر این روایت از پیامبر هم باشد، باز برای ما مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا کشته عمّار ما نیستیم، بلکه کشته واقعی عمّار کسانی هستند که او را به میدان نبرد، آورده اند. بی شک، اگر سپاه عراق به جنگ با ما نمی آمد، در آن صورت، عمّار هم همراه ایشان نبود و کشته نمی شد!

معاویه با این نوع حرفها، می خواست بر چهره حق نقابی بیفکند و روایت رسول خدا را که علیه او و سپاهش بود، به گونه ای معنا کند که علیه علی علیه السلام و یاران آن حضرت باشد و به ضرر آنها تمام شود!

در برخی منابع تاریخی چنین یاد شده است که وقتی سخن معاویه به این جا رسید، فرزند عمروعاص به معاویه گفت: اگر سخن تو درست باشد، پس باید کشته حمزه در جنگ احد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و نه وحشی برده هند. زیرا اگر پیامبر از سوی خدا مبعوث نمی شد، نه حمزه به یاری او می آمد و نه قریش به جنگ با پیامبر می پرداختند! (1)

معاویه در برابر این سخن پاسخی نداشت. از این رو به

ص: 137

عمر و عاص پر خاش کرد و گفت: فرزند ابله و وسوسه گرت را از ما دور کن! (1)

در بعضی دیگر از کتابهای تاریخی، یاد شده است که وقتی سخن به تزویر آراسته معاویه به علی علیه السلام رسید، آن حضرت فرمود: اگر سخن معاویه درست باشد، پس باید کشته شدن حمزه بن عبدالمطلب را متوجه رسول خدا بدانیم و نه آن برده سیاه که از جانب لشگر ابوسفیان؛ نیزه ای بر قلب حمزه وارد ساخت و او را به شهادت رسانید! (2)

جلوه نهائی حق

تلاش جریان باطل، همیشه آن است که چهره حق را در نقاب اتهامها و توجیه ها پوشیده دارد تا توده های مردم از شناختن حق و باطل باز مانند و حق را باطل انگارند و باطل را حق شمارند! اما سنت الهی در تاریخ نیز آن است که سرانجام، نقاب از چهره ها برگیرد و حق با تمام شفافیت و صلابت در جایگاه واقعی خود بایستد و باطل از ورای پوششهای حيله و تزویر بیرون آید و زشتی های آن آشکار گردد!

اکنون که قرنهای متمادی از جنگ صفین و رویارویی سپاه علی علیه السلام با لشگر معاویه می گذرد، تاریخ به داوری نشسته، نشان داده است که «عمار» به انگیزه دفاع از حق، مظلومانه کشته شده است و کشتندگان او، همان یاغیان و سرکشانی بوده اند که رسول خدا آنان را با این

ص: 138

1- - الطبقات الكبرى، 3/191؛ اختیار معرفه الرجال، 35/.

2- - الكامل فی التاريخ، 3/311؛ بحار الانوار، 33/7؛ اعیان الشیعه، 8/375.

اما سنت الهی در افشای چهره باطل و آشکار ساختن فروغ حق، تنها این نیست که پس از قرن‌ها، حجاب از چهره حق و باطل بردارد، بلکه شرایطی را فراهم می‌آورد تا آنان که جویای فهم حقیقت اند، توانایی شناخت آن را بیابند.

روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله، در باره عمّار، از شمار همین نشانه‌های الهی است و جز این نیز نشانه‌هایی بوده است.

تاریخ به طور شگفت‌آوری نشان داده است که طاغوتها و شرکشان علی‌رغم تلاش خود برای پوشاندن چهره حق، گاه ناگزیر بوده‌اند به حقیقت حق اعتراف کنند. چنان‌که سخنان معاویه را در بزرگداشت جایگاه عمّار شاهد بودیم! و نمونه‌ای دیگر از این اعتراف را در نقلی دیگر می‌خوانیم، آن‌جا که دو نفر از سپاهیان شام، برای دریافت پاداش و یا غنایم بیشتر، در برابر عمروعاص با یکدیگر به نزاع پرداختند و هر یک مدّعی بود که کشته‌شده عمّار اوست، پس باید سهم و موقعیت برتری داشته باشد!

عمروعاص که ناظر این مشاجره بود، تاب نیاورد و گفت: «به خدا سوگند، شما بر سر آتش دوزخ، با یکدیگر مشاجره می‌کنید! به خدا سوگند، دوست داشتم که سالها قبل مرده بودم و شاهد این روز نبودم»⁽¹⁾

ص: 139

حق آن است که معاویه و عمروعاص را کشندگان واقعی عمّار بدانیم، زیرا آن دو با به راه انداختن جنگ صفین باعث کشته شدن گروه زیادی از اهل ایمان و اخلاص و از آن جمله عمّار شدند و البته این حقیقت تلخی است که بر زبان فردی چون عمروعاص نیز جاری شده است. چنان که مورّخان نوشته اند عمرو بن عاص گفت :

«ما همواره شاهد بودیم که رسول خدا فردی را دوست می داشت، مردم پرسیدند: آن فرد چه کسی بود؟

پاسخ داد: او عمّار فرزند یاسر بود!

مردم گفتند: او را که شما در صفین کشتید!

عمروعاص گفت: بلی به خدا سوگند ما او را کشتیم!»⁽¹⁾

شگفت این که در منابع روایی و تاریخی اهل سنت نیز از عمروعاص نقل شده است:

«از رسول خدا شنیدم که می فرمود: کشنده عمّار و کسی که وسایل جنگی او را می رباید در آتش دوزخ خواهند بود»⁽²⁾

به هر حال گذشته از این حقیقت - مورّخان نام کشنده عمّار را ابوالغادیه ثبت کرده اند و نوشته اند او مردی بلند قد و زشت صورت بود. روزی در واسط به مجلس امیر - عبدالاعلی - وارد شد و در جمع حاضران نشست و ضمن سخنان خود گفت: «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله با

ص: 140

1- تاریخ الاسلام، 3/574؛ المستدرک، 3/392.

2- الطبقات الکبری، 3/261؛ انساب الاشراف 2/315؛ تاریخ الاسلام، 3/582.

همین دست بیعت کرده ام، پیامبر صلی الله علیه و آله در بیعت عقبه خطبه خواند و ما را نصیحت کرد، ما در گذشته، عمّار را فردی بزرگ و قابل اعتماد می شناختیم، تا این که روزی در مسجد قبا، شنیدم که عثمان را به باد انتقاد گرفته است. از آن روز به بعد، با او دشمن شدم تا این که در صفین فرصت یافتیم او را از بین بردم»⁽¹⁾.

ابوالغادیه با آن که در موارد متعدد به کشتن عمّار اعتراف و افتخار می کرد، سرانجام از کرده خود پشیمان شده و معترف شد که حتی مردم او را به خاطر این کار ملامت کرده اند و اگر او جایگاه عمّار را به درستی می دانست، در حق او چنین جفایی نمی کرد.⁽²⁾

بدیهی است که ابوالغادیه بیش از هر کس، در حق خودش جفا کرده است، زیرا عمار به خاطر حق خواهی و حرکت در مسیر رضای الهی، هرگز زیان نکرده و به جایگاه بلند شهادت نایل آمده است.

مدفن عمّار

با آن که معاویه بن ابی سفیان - فرمانده نامدار سپاه شام - دهها سال بر سرزمین شام و عراق و حجاز حکمرانی کرد، اما اکنون قبر او شناخته نیست، و اگر قبری هم به او نسبت می دهند، هرگز مورد احترام و تکریم نیست. اما وقتی عمّار رزمنده کهنسال سپاه علی علیه السلام در سال 37 هجری قمری در سن 93 سالگی به شهادت رسید⁽³⁾، مورد تکریم و تجلیل قرار گرفت و علی علیه السلام در فقدان او گریست و بر بدن او

ص: 141

1- تاریخ الاسلام، 3/582؛ المسند، 4/198؛ الطبقات الکبری، 3/360.

2- الطبقات الکبری، 3/198؛ انساب الاشراف، 2/315.

3- تاریخ الاسلام، 3/570؛ تنقیح المقال، 3/322؛ المستدرک، 3/436.

و هاشم بن عتبّه، به یک نماز، نماز گزارد(1) و عمّار را طبق وصیت خود او، بدون غسل و با همان لباسهای آغشته به خون در منطقه صفین به خاک سپرد(2)، در حال حاضر مرقد آن بزرگ مرد در کشور سوریه منطقه رقه شناسایی شده و از طرف جمهوری اسلامی ایران در فضایی به وسعت حدود 20000 متر مربع مورد بازسازی و توسعه قرار گرفته است.

شهر رقه در امتداد رودخانه فرات و در شمال سوریه قرار دارد و فاصله آن با دمشق 600 کیلومتر و با شهر حلب 200 کیلومتر می باشد.

شهر رقه مرکز استان و پایتخت تفریحی هارون الرشید بوده است و در حال حاضر این شهر به نام «مدینه الرشید» معروف می باشد که البته شایسته است نام آن به «مدینه العمّار» تغییر یابد.

مرقد عمّار در کنار دو مرقد دیگر قرار دارد که یکی از آن دو به «اویس قرنی» و دیگری به «ابی بن القیس النخعی»(3) اختصاص دارد

و براساس برخی نقل ها در فاصله میان مرقد عمّار و اویس، هشتاد نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در رکاب علی بن ابی طالب و در حمایت از

ص: 142

1- تاریخ بغداد، 1/153؛ تاریخ الاسلام، 3/585؛ بحار الانوار، 33/19؛ الطبقات الكبرى، 3/262؛ الفتوح، 3/157.

2- مروج الذهب، 2/381؛ الاستیعاب، 2/481؛ اسد الغابه، 4/135؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، 2/329.

3- در میان مردم آن منطقه مرقد «ابی ابن القیس» به عنوان «ابی ابن کعب» مشهور شده است که به نظر برخی از اهل نظر صحیح نمی باشد و درست همان «ابن ابی القیس النخعی» دانسته شده است. اعیان الشیعه 2/455 - رجال طوسی /35.

وی به دست سپاه معاویه به شهادت رسیده اند، مدفون می باشند.»(1)

سلام بر آن بزرگواران، آنگاه که زاده شدند و آنگاه که در بستر شهادت آرمیدند.

ص: 143

1- - به نقل از مهندس دهشیدی مدیر ساخت و اجرای مرقد عمّار.

چنان که در لابه لای مطالب این مجموعه یاد گردید، عمّار در شمار مسلمانان نخستین و در کنار معدود یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت. عالمان اهل سنت و شیعه به صداقت و وثاقت او اذعان داشته و درباره شخصیت معنوی و سلامت دینی او تردید نکرده اند. برخی منابع حدیثی و تاریخی، تنها به ثبت سخنان و تأییدات رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او اکتفا کرده و بعضی نیز به مرتبت وی نیز تصریح داشته اند از آن جمله: ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام می نویسد: عمّار از نجبای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در بدر و همه ساحات های نبرد حضور داشت و نود و سه سال زندگی کرد. او، در قبول اسلام از پیشگامان اسلام بود و در سالهای آغازین اسلام به خاطر خدا، شکنجه های فراوانی را تحمل نمود. (1)

در منابع امامیه، عمّار را در طبقه اول از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرده و در شمار یاران برگزیده علی بن ابی طالب دانسته اند. (2)

ص: 145

1- تاریخ الاسلام، 3/570.

2- رجال البرقی، 1/3.

حمران بن اَعین که از اصحاب امام صادق صلی الله علیه و آله بوده است، می گوید: از آن حضرت درباره عمّار سؤال کردم. امام صادق علیه السلام سه مرتبه فرمود: خدای عمّار را رحمت کند، او همگام با علی علیه السلام جهاد کرد و به شهادت نایل آمد. (1)

منابع اهل سنت از علی علیه السلام نقل کرده اند که عمّار از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به حضور آن گرامی برسد. رسول خدا فرمود: خوش قدم باد! پاکیزه پاک نهاد» (2)

و در نقلی دیگر آمده است که رسول خدا درباره عمّار فرمود: «خوش قدم باد پاک سرشت، فرزند پاک سرشت» (3)

کتابهای روایی و رجالی (4)، عمّار را در شمار ارکان و پایه های چهارگانه تدبیر و تقوا و پایداری بر عقیده حق یاد کرده اند و پس از سلمان، ابوذر و مقداد چهارمین جایگاه را به وی اختصاص داده اند.

علامه مامقانی در کتاب گرانسنگ رجالی خود آورده است:

«عظمت شأن و جلالت جایگاه و قوّت ایمان عمّار چونان خورشید در اوج تابش است و برای اثبات شخصیت و وثاقت وی نیاز به آوردن نقلهای فراوان نیست» (5)

ص: 146

1- - رجال ابن داود، 255/، شماره 1083.

2- - سنن ترمذی، 5/668؛ سنن ابن ماجه، 1/52؛ حلیه الاولیاء، 1/140؛ المستدرک، 3/437؛ تاریخ الاسلام، 3/573.

3- - تنقیح المقال، 2/322.

4- - همان، 2/321؛ الخلاف، شیخ طوسی، 1/112؛ تهذیب التهذیب، 7/408.

5- - همان.

بخش قابل توجهی از روایات عمّار به فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام اختصاص دارد و این امری کاملاً طبیعی است، زیرا عمّار در دو ویژگی ایمانی و اعتقادی، شاخص و ممتاز بوده است 1 - خلوص در ایمان به وحدانیت خداوند و رسالت و حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. 2 - اعتقاد به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایداری در این عقیده.

صداقت و خلوص ایمانی عمّار، واقعیتی است که به امضای آیات قرآن نیز رسیده است، زیرا به اتفاق مفسران (1) تعبیر «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ

بِالْإِيمَانِ» (2) درباره عمّار نازل شده و او یکی از نمونه مؤمنانی است که با تهدید و تطمیع و شکنجه، هرگز ایمان قلبی خود را از دست نداد و البته رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز استمرار و پایداری عمّار را در ایمان درونی و صادقانه، تأیید کرده است.

از آن گرامی در باره عمّار نقل شده است:

«أَبُو الْقَيْظَانَ عَلَى الْفِطْرَةِ، لَنْ يَدْعَهَا حَتَّى يَمُوتَ، أَوْ يَلْبَسَهُ الْهَرَمَ» (3)

«عمّار همواره بر فطرت الهی و دینداری پایدار خواهد بود و تا پایان عمر از آن فاصله نخواهد گرفت، مگر این که آن چنان پیر شود که

ص: 147

1- - نحل/106.

2- - التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، 6/428؛ تفسیر قمی، 1/390؛ تفسیر طبری، 14/216؛ تفسیر قرطبی 10/180؛ السیره النبویه، ابن کثیر 2/609؛ الدر المنثور 2/75 و 4/132.

3- - تاریخ الاسلام، 2/575؛ الطبقات الکبری، 3/263؛ مجمع الزوائد 9/295.

حافظه اش او را یاری ندهد.»

البته تاریخ گواهی داده است که او با همه فزونی سنّ تا آخرین لحظه زندگی خود، کاملاً هوشیار بود و با یاران معاویه که به جنگ علی بن ابی طالب علیه السلام آمده بودند، بحث و گفتگو می کرد تا آنان را از نبرد با حق باز دارد و از سوی دیگر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره خود را کاملاً به خاطر داشت. [\(1\)](#)

بنابراین اگر چه نام عمّار در شمار فقیهان و عالمان ثبت نیامده، امّا در میدان عقیده، به عنوان یکی از ملاکهای درستی ایمان و انتخاب راه حق معرفی شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا اختلف الناس كان ابن سمیّه مع الحق» [\(2\)](#)

«هرگاه مردم گرفتار فتنه و سرگردانی و اختلاف شدند، عمار فرزند سمیه با گروه حق خواهد بود»

چه بسا براساس این روایات بود که ابن عمر می گفت: در فتنه ها و بحراناها مردم به انگیزه های مختلف یک جانب اختلاف را مورد تأیید و حمایت قرار می دهند، امّا تنها کسی که می دانم در چنین شرایطی برای خدا اقدام می کند، عمّار است. [\(3\)](#)

وارث علم و جانشینی

عمّار می گوید در جنگ احد همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. در این

ص: 148

1- - المسند، 4/319؛ الطبقات الكبرى، 3/257؛ المستدرک، 3/389؛ بحار الانوار، 33/19.

2- - المستدرک، 3/391؛ تاریخ الاسلام، 2/575.

3- - حلیه الاولیاء، 1/142؛ تاریخ الاسلام، 2/581.

نبرد علی علیه السلام سران و پرچمداران سپاه شرک را درهم شکست(1) و برخی از عناصر متشخص ایشان را از پای درآورد. من به رسول خدا عرض کردم: علی بن ابی طالب در راه خدا، جهاد نمایانی کرد و حق جهاد را به جا آورد!

رسول خدا در پاسخ فرمود: «لأنه منّي و انا منه وارث علمی و قاضی دینی و منجز وعدی و الخلیفه بعدی و لولا لم يعرف المؤمن المحض بعدی، حربہ حربی و حربی حرب اللّٰه و سلمه سلمی و سلمی سلم اللّٰه»(2)

«اگر می بینی که علی حق جهاد را به جا می آورد به خاطر این است که او از من است و من از اویم، او وارث علم و ادا کننده دیون و وفا کننده وعده های من و جانشین پس از من می باشد. اگر او نبود مؤمنان راستین پس از من شناسایی نمی شدند. ستیز با او ستیز با من است و ستیز با من جنگ با خداست. مسالمت با او مسالمت با من و مسالمت با من تسلیم بودن در برابر خداست.»

امامان از نسل علی علیه السلام

عمّار از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن گرامی درباره علی علیه السلام فرمود:

«ألا أنّه ابو سبطی و الائمه بعدی من صلبه ینخرج اللّٰه تعالی الائمه

ص: 149

1- تاریخ طبری، 2/197.

2- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، من علماء قرن الرابع، علی خزاز/120؛ الانوار العلویه، جعفر نقدی /451؛ بحار الانوار، 33/18 و 36/326.

«ای عمّار! آگاه باش که علی پدر دو فرزند من - حسن و حسین علیه السلام است. امامان پس از من از نسل او خواهند بود، خداوند این پیشوایان هدایتگر را یکی پس از دیگری آشکار می سازد که از جمله ایشان مهدي است.

علی با حق، حق با علی

قال رسول الله: يا عمّار سيكون بعدی فتنه فاذا كان ذلك فاتبع عليًا و حزبه فأنه مع الحق والحق معه.(2)

«ای عمّار! پس از من فتنه ای بزرگ رخ خواهد داد، پس هرگاه با چنین فتنه ای روبرو شدی، از علی علیه السلام پیروی کن، زیرا علی علیه السلام با حق است و حق با او است.»

مظهر آراستگی

عن عمار بن ياسر، قال: قال رسول الله لعلی صلی الله علیه و آله یا علی انّ الله قد زينک بزینة لم یزین العباد بزینة احب الی الله منها، زينک بالزهد فی الدنيا و جعلک لا تزراً منها شیئاً و وهب لک حبّ المساکين فجعلک ترضی بهم اتباعاً و یرضون بک اماماً(3) عمّار یاسر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی!

خداوند تو را به زینتی آراسته است که محبوبترین زینتها نزد خداست

ص: 150

1- - همان.

2- - المعجم الاوسط، طبرانی 2/327.

3- - ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، 1/444 المعجم الاوسط، 2/337؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، /364؛ بشاره المصطفی، محمد طبری، /159.

و هیچ انسانی بهتر از آن، آراسته نیامده است. خداوند تو را به زهد در دنیا - دل‌بسته نبودن به جلوه‌های ظاهری - آراسته است، چنان که در میدان زهد هیچ کوتاهی نکنی و کسی بر تو سبقت نگیرد. خداوند، محبت تهی‌دستان و زمین‌گیران را به تو هدیه داده است و تو آنان را می‌پسندی و آنان نیز به امامت تو دلخوش‌اند.

از این حدیث استفاده می‌شود که نه علی علیه السلام دنیا داران و مستکبران توجه دارد و نه آنان به علی و امامت و پیشوایی او رضایت می‌دهند.

مبّرًا از هر گناه

عن عمّار بن یاسر أنّه قال قال النبی صلی الله علیه و آله قال لی جبرئیل: یا محمّد صلی الله علیه و آله انّ حفظه علی بن ابی طالب تفتخر علی الملائکه انہالم تکتب علی علیّ خطیبہً منه صحبته. (1)

عمّار یاسر از رسول خدا نقل کرده است که آن حضرت فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد! فرشتگانی که بر علی بن ابی طالب گماشته شده‌اند تا اعمال او را ثبت کنند، بر سایر فرشتگان که نویسنده اعمال انسان‌ها هستند افتخار می‌کنند، زیرا آنان از نخستین لحظه‌ای که نگهبان اعمال علی علیه السلام بوده‌اند، کمترین خطا و گناه را از او مشاهده نکرده و ثبت نموده‌اند.

ص: 151

1- - مناقب آل ابی طالب، 1/360-362؛ بحار الانوار، 38/65؛ کنز الفوائد، محمد کراچی 162؛ علل الشرائع، 1/8؛ العمده؛ 361/ الفصول المهمه، ابن صباغ، 1/442.

عن عمّار عن النبي صلى الله عليه وآله قال: حق عليّ على الامّه كحق الوالد على الولد. (1)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: حق علی علیه السلام بر امت اسلام، همانند حق پدر بر فرزند است.

محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله

عن عمار بن ياسر قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليله أُسرى بي الى السماء...

اوحى الله عزوجل الى: يا محمد من احبّ خلقى اليك؟ قلت يا ربّ انت اعلم، فقال عزوجل: انا اعلم ولكن اريد ان اسمعه من فيك، فقلت: ابن عمّي علي بن ابي طالب، فاوحى الله عزوجل اليّ: ان التفت، فالتفت فاذا بعلي واقف معي... يسمع ما يقول (2)

«از عمّار ياسر نقل شده است که رسول خدا فرمود: در آن شب که سیر آسمانی داشتیم، خداوند به من وحی کرد: ای محمد! چه کسی محبوب ترین فرد نزد تو است؟ عرض کردم: پروردگارا! تو خود آگاه هستی.

خدای عزوجل فرمود: آری من می دانم، اما می خواهم نام او را از دهان تو بشنوم، پس آن گاه گفتم: محبوبترین فرد نزد من پسر عمویم علی بن ابي طالب است.

از جانب خدا ندا آمد که به آن سو توجّه کن. چون توجّه کردم

ص: 152

1- - کشف اليقين، 301؛ ينابيع الموده 1/369؛ بحار الأنوار 36/11.

2- - المحتضر 107؛ بحار الانوار، 25/383.

علی علیه السلام را دیدم که همراه من ایستاده است... و آنچه را خدا می فرماید، می شنود».

جمله پایانی این حدیث که نکته مهم آن نیز به شمار می آید، با سخنان خود امیرالمؤمنین در نهج البلاغه تأیید می شود، آن جا که فرموده است: قال رسول الله: انک تسمع ما أسمع وترى ما أرى، الا انک لست بنبی ولکنک لوزیر و انک لعلی خیر»(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی، اما وزیر و یاور من هستی و همواره بر راه درست و نیک گام می نهی.

ولی مؤمنان

زمانی که آیه ولایت نازل شد و خداوند به پیامبرش وحی فرستاد و فرمود:

«أما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا، الذین یتقون الصلوه ویتون الزکاه وهم راکعون»(2)

«همانا ولی شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده اند و عبارتند از آنان که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند».

این سؤال برای مسلمانان مطرح بود که به راستی آن فرد با ایمان چه کسی است که

ص: 153

1- - نهج البلاغه، خطبه 192.

2- - مائده /55.

1 - خداوند مراتب صداقت و درستی ایمان او را تأیید کرده است

2 - نامش در کنار رسول خدا و در رتبه پس از آن حضرت قرار گرفته است

3 - ولایتش بر همه اهل ایمان اثبات شده است

4 - در حال رکوع نماز، زکات پرداخته است؟

در حقیقت سؤال چهارم، چنان خاص و ویژه بود که پاسخ گویی به آن می توانست به سه سؤال دیگر نیز پاسخ گوید.

بیشتر مفسران امامیه و اهل سنت گفته اند که این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است و برای درستی نظر خود به روایات و نقلهای معتبر استناد جسته اند.

از جمله دلایل نزول آیه ولایت در شأن علی علیه السلام می تواند، روایت عمّار باشد که گفته است :

«وقف لعلیّ علیه السلام سائل و هوراع فی صلاه تطوّع، فنزع خاتمه فاعطاه السائل... فنزلت علی النبی صلی الله علیه و آله هذه الایه فقرأها علی اصحابه ثم قال: من كنت مولاه فعلیّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»⁽¹⁾

«نیازمند در کنار علی علیه السلام قرار گرفت در حالی که آن گرامی مشغول نماز مستحبی بود و رکوع به جا می آورد. در این هنگام علی علیه السلام انگشتر از دست بیرون آورد و به مرد نیازمند داد... پس از این رخداد آیه ولایت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت آیه را برای اصحابش

ص: 154

1- - المعجم الاوسط، 6/218؛ بحار الانوار، 35/185 و 187؛ الدر المنثور، 2/293؛ تفسیر عیاشی، 1/482؛ تفسیر برهان 1/483.

قرائت کرد. سپس فرمود: هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست، بارالها! دوست بدار دوستانش را و دشمن بدار دشمنانش را!

مفسر آیات وحی

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی نزد علی علیه السلام آمد، آن حضرت بر فراز منبر بود، مرد گفت: ای امیر مؤمنان! به من اجازت ده تا آنچه را از عمّار یاسر شنیده ام، باز گویم و آن این که رسول خدا فرمود: «اتقوا الله ولا تکذبوا علی عمّار» تقوا پیشه کنید و به عمّار دروغ نسبت ندهید.

علی علیه السلام فرمود: اکنون سخنت را بگو!

قال: سمعت عمّاراً يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انا اقاتل على التنزيل وعلی یقاتل على التأویل، قال: صدق ورب الكعبة(1).

از عمّار شنیدم که می گفت: رسول خدا فرمود: من به خاطر اثبات حقایق وحی با منکران نزول قرآن مبارزه کردم، اما علی علیه السلام به خاطر بیان مقاصد و مصادیق واقعی آیات وحی و تفسیر قرآن با کسانی مبارزه خواهد کرد که اصل قرآن را انکار نمی کنند، اما آیات قرآن را به گونه ای تفسیر و تأویل می نمایند که خلاف مقاصد و حیانی است.

وقتی سخنان مرد پایان یافت، علی علیه السلام فرمود: به خدای کعبه

سوگند! سخن عمّار راست و صحیح است.

دوستان و دشمنان علی علیه السلام

عن عمّار بن یاسر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلي بن ابي

ص: 155

طالب، یا علی طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک» (1)

عمار می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی بن ابی طالب می فرمود: ای علی! خوشا به حال آن کس که تو را دوست بدارد و درباره تو صادقانه سخن گوید و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد و درباره تو دروغ گوید و ولایت تو را آگاهانه انکار کند و مطالب نادرست به تو نسبت دهد.

کشنده علی، شقی ترین انسان

عمار یاسر می گوید در جنگ عشیره همراه و رفیق علی بن ابی طالب بودم در فرصتی که پدید آمد، بر روی خاکهای نرم به استراحت پرداختیم. پس از لختی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سراغ ما آمد و در حالی که خاکهای نرم بر لباس علی علیه السلام دیده می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَقَى النَّاسِ؟ قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَحْمَرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ عَلِيُّ هَذِهِ - وَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ - حَتَّى يَبْلُغَ مِنْهَا هَذِهِ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ - (2)

«آیا خبر دهم به شما که شقی ترین انسان کیست؟»

ص: 156

1- - ینابیع الموده 1/444-271؛ البدایه والنهایه، 7/391؛ نهج الایمان، ابن جبر 454/؛ بحارالانوار، 27/143.

2- - البدایه والنهایه، 3/302؛ السیره النبویه، ابن هشام، 2/432؛ ینابیع الموده، 2/396؛ السیره النبویه، ابن کثیر 2/363؛ تاریخ طبری، 2/123؛ بحارالانوار، 19/187 و 35/61.

گفتیم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: آن سرخ روی قوم ثمود که ناقه صالح - معجزه نبوت - را پی کرد و از میان برد، و نیز آن کس که ای علی! شمشیر بر سرت فرود می آورد و محاسنت را با خون سر تو آغشته خواهد ساخت!

تکریم مادر علی علیه السلام

نه تنها علی بن ابی طالب در نظر رسول خدا، ارج و منزلت داشت که مادر مکرمه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مورد احترام و تکریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار می گرفت.

عبدالله بن عباس می گوید: علی را دیدم که در حالی که اشک از چشمانش جاری بود و «انا لله و انا الیه راجعون» می گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نگرانی پرسید: چه شده است! علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا! مادرم - فاطمه بنت اسد - درگذشت و چشم از جهان فرو بست. پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر گریست و سپس فرمود: رحم الله امّک یا علی، اما اتّھا انّ کانت لک اما فقد کانت لی اما، خذ عمامتی هذه و خذ ثوبی هذین فکفنها فیها...

خدا مادرت را رحمت کند، اگر او مادر تو بود، مادر من نیز بود، این عمامه و دو پیراهن مرا بگیر و او را با آنها کفن کن...

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که مراسم تغسیل و تکفین انجام گرفت، بر «فاطمه بنت اسد» نماز گزارد، نمازی ویژه که تا آن روز چنان نمازی بر کسی نخوانده بود. عمّار با مشاهده تکریم رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه بنت اسد به آن گرامی عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای

رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازی خواندی که همانند آن را برای دیگران به جای نیاورده بودی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمّار او شایسته چنین بزرگداشتی است، زیرا فاطمه بنت اسد از ابوطالب فرزندان زیادی داشت، اما توجه و رسیدگی او به من بیش از توجه او به فرزندانش بود. اگر فرزندانش گرسنه بودند سعی می کرد من گرسنه نمانم، اگر آنها لباس کافی نداشتند، سعی می کرد من پوشش و لباس مناسب داشته باشم و... (1)

ای عمّار! فرشتگان در بزرگداشت او افق را پر کرده اند و در بهشت را گشوده و جایگاهی از جایگاههای بهشت را برای فاطمه بنت اسد آماده ساخته اند و مرقد او باغی از باغهای بهشت است. (2)

نظاره گران امت

عمّار به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آرزو دارم که عمر شما مانند عمر نوح طولانی باشد و قرنهای متمادی در میان امت حضور داشته باشی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمّار! زندگی من برای شما مایه خیر و خوبی بود و وفات من نیز برای شما شری را به بار نخواهد آورد؛ زیرا وقتی در میان شما زندگی می کنم با من سخن می گوئید و درد دل می کنید و من هم برای شما طلب آمرزش می کنم و وقتی هم که چشم

ص: 158

1- - الامالی، شیخ صدوق/199؛ روضه الواعظین/142؛ بشاره المصطفی/372.

2- - روضه الواعظین، محمد نیشابوری/143؛ بحار الانوار، 35/71.

از جهان فرو بندم، از شما می خواهم که تقوای الهی پیشه کنید و بر من و خاندانم به نیکی درود فرستید، زیرا شما با نام و نشان خودتان و پدرانتان و نسل و قبیله تان به من عرضه می شوید. اگر اعمال و اندیشه شما نیک باشد، حمد خدا می کنم و اگر نادرست باشد برای شما طلب آمرزش می نمایم.

این سخن پیامبر - که اعمال امت با تمام خصوصیات آن به آن حضرت عرضه می شود - برای منافقان و شکاکان و سست ایمانها سنگین و غیر قابل قبول جلوه کرد! به همین جهت خداوند این آیه را نازل فرمود:

«قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسولہ و المؤمنون» (1)

«ای پیامبر! بگو عمل کنید، زیرا خدا و رسول او و مؤمنان به زودی اعمال شما را می بینند.»

پس از نزول این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که منظور از

«مؤمنان» در این آیه همه مؤمنان هستند یا گروه خاصی از مؤمنان؟

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اما الذی قال الله «والمؤمنون» فهم آل محمد صلی الله علیه و آله.

آن مؤمنانی که خداوند در این آیه یاد کرده است، گروه خاصی هستند که عبارتند از «آل محمد» و آیه شامل همه مؤمنان نخواهد بود. (2)

ص: 159

1- - توبه / 105.

2- - سعد السعود / 98؛ بحار الانوار، 17/144.

عمّار می گوید به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم، مهدی این امت - که از او یاد می کنید - کیست؟

قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمّار ان الله تبارک و تعالی عهد الیّ اّنه یخرج من صلب الحسین ائمه تسعه والتاسع من ولده یغیب عنهم و ذلک قوله عزّوجلّ: «قل ارايتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین»(1)

ای عمّار! خداوند تبارک و تعالی وعده داده است که از نسل حسین علیه السلام نه امام پدید آیند که نهمین آنان از دیدگان مردم غایب می شود و غیبت آن امام مصداق این آیه شریفه است که می فرماید: اگر زمانی فرا رسد که آبها در زمین فرورود، پس چه کسی - جز خداوند - به شما آب گوارا عطا خواهد کرد.

یكون له غيبه طويله يرجع عنها قوم ويثبت عليها آخرون فاذا كان في آخر الزمان يخرج فيملاً الدنيا قسطاً و عدلاً و يقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل و هو سمّي واشبه الناس بی»(2)

ای عمّار! امام غایب - مهدی این امت - دارای غیبت طولانی خواهد بود به گونه ای که برخی با ناامیدی دست از انتظار و اعتقاد به او بر می دارند و گروهی ثابت قدم می مانند. پس آن گاه که آخرالزمان شود خروج خواهد کرد و دنیا را از عدل و داد لبریز خواهد نمود. او برای بیان حقایق قرآن و تحقّق وعده های آن مبارزه خواهد کرد،

ص: 160

1- - الملک 30.

2- - کفایه الاثر، علی خزاز/120؛ بحار الانوار، 33/18.

چونان که من برای اثبات حقانیت وحی با دشمنان نبرد کردم. او شبیه ترین مردم به من است.

نکته های دیگر از روایات عمار

از مسایل اعتقادی که بگذریم بخش دیگر روایات عمار را نکته های اخلاقی و معنوی تشکیل داده است که به نمونه هایی از آن خواهیم پرداخت:

اخلاق نیک: عن عمار بن یاسر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حُسْنُ الْخُلُقِ،

خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اخلاق و خوی نیکو، خُلُقِ خدای بزرگ است.

نهی از ناسزاگویی: عمار می گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد تا با رومیان که قصد نفوذ و هجوم به سرزمین اسلامی را داشتند، به نبرد برخیزد؛ گروهی از منافقان گرد هم نشستند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله گمان می کند، جنگ با رومیان مانند جنگ با قبایل عرب است که آسان باشد، در حالی که پیش بینی ما این است که حتی یک مسلمان از جنگ با رومیان زنده و سالم باز نخواهد گشت!

از آن میان فردی گفت، برآستی چه خوب بود که خدا به محمد صلی الله علیه و آله خبر می داد که ما در این مجلس در باره او چه گفتیم و یا در قلبهای ما چه می گذرد!

- این گروه سست ایمان - این سخنان را از روی استهزا و ناباوری

ص: 161

اظهار می داشتند، بدین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمّار یاسر فرمود:

خودت را به این گروه برسان زیرا آنان سراپا در آتش فرو افتاده اند!

عمّار به سراغ این گروه آمد و گفت: اکنون چه می کردید و چه می گفتید؟

آن جمع گفتند: چیز مهمی نمی گفتیم، سخنانی از سر شوخی و مزاح میان ما رد و بدل شد! در این هنگام خداوند این آیات را نازل کرد:

«ولئن سألتهم ليقولنّ إنّما كنّا نخوض و نلعب قل اباللّٰه و آیاته و رسوله كنتم تستهزؤن لا تعتذروا قد كفرتم بعد ایمانكم ان نغف عن طائفه منك نعدّب طائفه بانّهم كانوا مجرمين» (1).

یعنی: اگر از ایشان بپرسی - که چه می گفتید - خواهند گفت مشغول شوخی و وقت گذرانی بودیم! بگو: آیا نسبت به خدا و آیات الهی و رسول خدا استهزاء می کنید! بهانه تراشید و عذر نیاورید چه این که کفر ورزیدید پس از آن که اظهار ایمان کردید، اگر از گروهی درگذریم، گروهی دیگر را مجازات خواهیم کرد، چرا که دارای جرائم جدی بوده اند. (2)

سرانجام دورویی: عن عمار بن یاسر: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله انّ من شر الناس عند اللّٰه يوم القیامه، ذا الوجهین. (3)

رسول خدا فرمود: بدترین مردم در روز رستاخیز، نزد خداوند،

ص: 162

1- - توبه، 65.

2- - سبل الهدی 5/446؛ عیون الاثر، 258؛ تاریخ طبری 2/372؛ المعجم الکبیر 19/860؛ بحار الأنوار 21/221.

3- - سنن ترمذی، 3/252.

انسانهای دو چهره هستند - که منافقانه نقش و سخن خود را نزد افراد مختلف تغییر داده و در صدد اغفال مردم هستند.

عن عمّار: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من كان له وجهان في الدنيا، كان له يوم القيامة لسانان من نار. (1)

رسول خدا فرمود: هر کس در دنیا دارای دو چهره باشد - منافقانه رفتار کند و زبان و قلبش با یکدیگر متفاوت باشد - در روز قیامت دو زبان از آتش خواهد داشت.

پرهیز از شماتت: عن عمار بن ياسر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله مَنْ عَيَّرَ آخَاهُ بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْمَلَهُ. (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که برادر - ایمانی - خود را به خاطر خطا و گناهی مورد شماتت قرار دهد، نخواهد مرد تا این که خودش بدان عمل مبتلا گردد.

بدیهی است که منظور روایت این نیست که مؤمنان نسبت به یکدیگر بی تفاوت باشند و امر به معروف و نهی از منکر ننمایند، بلکه این روایت در صدد بیان این مطلب است که اگر مؤمنان از یکدیگر خطا و لغزشی را مشاهده کردند، برای تحقیر و سرزنش و به هدف شماتت آن را به رخ یکدیگر نکشند.

رعایت پاکیزگی: عن عمار بن ياسر ان رسول الله قال ان من الفطره: المضمضه والاستنشاق وقصّ الشارب والسواك وتقليم الاظفار و غسل البراجم و نطف الابط والاستحداد والاختتان والانتضاح. (3)

ص: 163

1- سنن ابی داود، 2/450.

2- المعجم الاوسط، 7/191.

3- المسند 4/264؛ سنن ابن ماجه 1/107؛ سنن ترمذی 4/184 و سنن ابی داود 1/21 به طور مختصر آورده است.

عمار یاسر از رسول خدا نقل کرده است که آن حضرت فرمود، چند برنامه از برنامه های فطری است - که سرشت انسان به درستی آن گواهی می دهد و دین نیز آنها را تأیید کرده است - و آنها عبارتند از: شستشوی دهان و بینی، کوتاه کردن موهای روئیده بر لب بالا- شارب - مسواک زدن، کوتاه کردن ناخنها، شستن و تمیز نگاهداشتن دست و پا زدودن موهای زاید بدن، استفاده از تیغ در زدودن موهای زاید، ختنه کردن و استفاده از آب برای تطهیر.

آداب نماز جمعه

قال ابو وائل: خطبنا عمّار فاجز وابلغ فلما نزل قلنا يا ابا اليقظان لقد ابلغت و اوجزت فلو كنت تنفست، فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول إن طول صلاة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقه، فاطيلوا الصلاة واقصروا الخطبة. (1)

ابو وائل می گوید: روزی عمّار برای ما خطبه - نماز جمعه یا نماز عید - خواند اما بسیار موجز و خلاصه و با این حال رسا و گویا، هنگامی که از جایگاه ایراد خطبه پایین آمد به او گفتیم: خطبه را رسا و مختصر خواندی و اگر می خواستی می توانستی مفصل تر خطبه بخوانی! عمّار در پاسخ گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: نماز طولانی و خطبه کوتاه نشانه ای از درک و آگاهی است، پس نماز را

ص: 164

عن عمار بن یاسر قال: امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله باقصار الخطب(1)

از عمار یاسر نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد تا خطبه ها را کوتاه بخوانیم.

گستره شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله: عمار یاسر نقل کرده است که دختر ابولهب از مکه به مدینه هجرت کرد و در خانه رافع بن معلی سکونت گزید. برخی از زنان در مجالس خویش وی را مورد ملامت قرار داده و گفتند تو دختر کسی هستی که خداوند در قرآن او را سرزنش کرده و فرموده است «تبت یدا ابی لهب و تب ما اغنی عنه ماله و ما کسب» اکنون هجرت تو هم ثمری ندارد!

دزه - دختر ابولهب - نزد رسول خدا آمد و از زنانی که چنان گفته بودند شکایت کرد. رسول خدا او را آرام ساخت و فرمود همین جا حضور داشته باش. هنگام نماز ظهر فرا رسید و پیامبر با مردم نماز ظهر را برگزار نمود و پس از نماز بر منبر رفت و پس از مدتی سکوت فرمود:

یا ایها الناس مالی أودی فی اهلی فوالله ان شفاعتی لتنال بقرابتی حتی حکم و صداء و سلهب یوم القیامه.(2)

ای مردم! چرا باید من به خاطر رفتار نادرست برخی نسبت به اهل بیتم، آزرده خاطر باشم! به خدا سوگند! شفاعت من در روز قیامت چنان گسترده دامن است که کسانی چون حکم، صداء و سلهب را

ص: 165

1- سنن ابی داود 1/247.

2- المعجم الکبیر 24/259.

می تواند شامل شود.

بدیهی است که معنای این حدیث آن نیست که بدکاران و نیکان فرجامی برابر دارند یا مشرکان و کافران و گنهکاران به نتایج اعمال خود نمی رسند، بلکه هدف روایت، بیان گستردگی لطف و رحمت پیامبر نسبت به امت است و این که انسانها نمی توانند حتی گنهکاران را متهم به شقاوت جاودان کنند.

نیایش به شیوه رسول خدا

عمّار یاسر، امامت جماعت نمازگزاران را بر عهده داشت، نماز را کوتاه برگزار کرد. برخی از نمازگزاران که به او اقتدا کرده بودند بر وی خرده گرفتند که چرا نماز را طولانی تر به جا نیاوردی. عمّار در پاسخ گفت، هر چند نماز را طولانی نخواندم، اما در این نماز دعاهایی قرائت کردم که از رسول خدا شنیده بودم. مردی پرسید مضمون آن دعاها چه بود. عمّار گفت: دعاها چنین بود:

«اللهم بعلمک الغیب و قدرتک علی الخلق احینی ما علمت الحیاه خیرا لی و توقّنی اذا علمت الوفاه خیرا لی.

بارالها! تو را به آگاهی به غیب و قدرتت بر خلق سوگند می دهم! تا آن زمان که زندگی من و زنده ماندن من برایم خیر و خوبی به همراه دارد، مرا زنده بدار و آن گاه که خیر و سعادت در مرگ من است، مرا بمیرانی.

اللهم! و اسألك خشیتک فی الغیب والشهاده.

بارالها! از تو می خواهم که به من خشیت - بیم از گناه و غفلت - را

در آشکار و نهان عنایت فرمایی!

وأسألک کلمه الحق فی الرضا والغضب

و از درگاه تو می خواهم که در حال خوشنودی و خشم، کلمه حق را بر زبان و قلب و تمام وجودم جاری سازی و باقی داری.

و أسألک القصد فی الفقر والغنی.

و آرزومند، میانه روی و اعتدال در تهی دستی و توانمندی هستم.

و أسألک نعیمًا لا ینفد و أسألک قره عین لا تقطع

و از تو نعمتهایی می طلبم که پایان ناپذیر و تمام نشدنی باشد. و چشم روشنی ای می خواهم که از میان نرود.

و أسألک الرضا بعد القضاء و أسألک برد العیش بعد الموت

از درگاه تو می خواهم که به من حالت رضا و تسلیم در برابر مقدرات را عنایت کنی و گوارای زندگی را پس از مرگ به من بنوشانی.

و أسألک لذه النظر الی وجهک والشوق الی لقائک فی غیر ضراء مضره ولا فتنه مضله

و نیز از تو تمنا دارم تا لذت نگریستن به جانب لطف و رحمت را نصیب فرمایی و شوق لقای خود را در راهی که به دور از ضررهای خسارت بار و فتنه های گمراه کننده باشد، به من ارزانی داری.

اللهم زیننا بزینة الایمان واجعلنا هداه مهتدین! (1)

بارالها! ما را به زینت ایمان، آراسته مدار! و در شمار راه یافتگان و رستگاران قرار بده.

ص: 167

- 1 - ابتهی، محمد، المستطرف، بیروت دار الفکر، بی تا.
- 2 - ابن ابی الحدید، ابو حامد، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربی، 1960م.
- 3 - ابن بطریق، اسدی الحلی، العمده، تحقیق جامعه المدرسین قم، 1407هـ .
- 4 - ابن اثیر، علی، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، 1385هـ .
- 5 - ابن اعثم، احمد، الفتوح، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1406هـ .
- 6 - ابن جبر، علی، نهج الايمان، تحقیق سید احمد حسینی، قم، ستاره، 1418هـ .
- 7 - ابن جوزی، اسماعیل، الترغیب والترہیب، قاہرہ، دار الحدیث، 1414هـ .
- 8 - ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1412هـ .
- 9 - ابن خلکان، احمد، وفيات الأعیان، تحقیق احسان عباس، قم، الرضی، 1364ش.
- 10 - ابن داود، حسن، کتاب الرجال، دانشگاه تهران، 1342ش.
- 11 - ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، 1418هـ .
- 12 - ابن سید الناس، محمد، عیون الاثر، بیروت، مؤسسہ عزّ الدین، 1406هـ .

- 13 - ابن شُبّه، عمر، تاريخ المدينه المنوره، 1399هـ .
- 14 - ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابى طالب، قم، المطبعه العلميه.
- 15 - ابن صباغ، على، الفصول المهمه، نجف، العدل، 1950م.
- 16 - ابن طاوس، على، سعدالسعود، قم، مطبعه امير، 1363ش.
- 17 - ابن عبدالبر، يوسف، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، بغداد، المثنى، 1328هـ .
- 18 - ابن عنبه، احمد، عمدہ الطالب، تحقيق ال طالقانى، نجف، الحيدريه، 1380هـ .
- 19 - ابن عساكر، محمد، مختصر تاريخ دمشق، دمشق، دار الفكر، 1404هـ .
- 20 - ابن قتيبه، عبداللّه، المعارف، تحقيق عكاشه، مصر، دار المعارف، 1388هـ .
- 21 - ابن كثير، اسماعيل، البدايه والنهايه، بيروت، المعارف، 1966م.
- 22 - ابن كثير، اسماعيل، السيره النبويه، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دار احياء التراث، بى تا.
- 23 - ابن ماجه، محمد، سنن، تعليق محمد فؤاد الباقي، بيروت، دار الفكر.
- 24 - ابن هشام، عبدالملك، السيره النبويه، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- 25 - ابوالفداء، اسماعيل، المختصر فى تاريخ بشر، بيروت، دار المعرفه.
- 26 - احمدى، على، مكاتيب الرسول، نشر يس، 1363ش.
- 27 - ازهرى، محمد، تهذيب اللغه، تحقيق محمد هارون، مصر، دار المصرىه، 1384هـ .
- 28 - اصبهانى، احمد، حليه الاولياء، بيروت، دار الكتب العربى، 1407هـ .
- 29 - امين، محسن، اعيان الشيعه، تحقيق حسن امين، بيروت، دار التعارف، 1403هـ .
- 30 - امينى، عبدالحسين، الغدير، بيروت، دار الكتب العربى، 1387هـ .
- 31 - بحرانى، هاشم، البرهان فى تفسيرالقرآن، تهران، آفتاب، بى تا.

- 32 - بخاری، محمد، صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- 33 - برقی، احمد، کتاب الرجال، دانشگاه تهران، 1342 ش.
- 34 - بروجردی، سید ابراهیم، تفسیر جامع، انتشارات صدر، تهران، 1341 ش.
- 35 - بلاذری، احمد، انساب الاشراف، تحقیق محمد باقرالمحمودی، بیروت، الأعلمی، 1394 هـ.
- 36 - بیهقی، احمد، السنن الكبرى، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- 37 - ترمذی، محمد، سنن، بیروت، دار الفکر، 1400 هـ.
- 38 - حاکم، محمد، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، العلمیه، 1411 هـ.
- 39 - حرانی، حسن، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، علمیه اسلامی، 1363 ش.
- 40 - حلبی، علی، السیره الحلبیه (انسان العیون) بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- 41 - حلّی، حسن، کشف الغمّه، تحقیق حسین درگاهی، تهران، الطباعه والنشر، 1416 هـ.
- 42 - حلّی، حسن بن سلیمان، المحتضر، 1370 هـ. ق (1951 م).
- 43 - حلّی، حسن بن سلیمان، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق حسین درگاهی، 1411 هـ.
- 44 - حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، 1388 هـ.
- 45 - خزاز، علی، کفایه الاثر، تحقیق عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم، خیام، 1401 هـ.
- 46 - خطیب البغدادی، احمد، تاریخ بغداد، مصر، السعاده، 1349 هـ.
- 47 - سیّد رضی، محمد، نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، 1392 هـ.

- 48 - زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، 1389هـ .
- 49 - ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت الرساله، 1402هـ .
- 50 - ذهبی، محمد، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العربی، 1419هـ .
- 51 - سمهودی، علی، وفاء الوفاء، تحقیق عبدالحمید، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1393هـ .
- 52 - سیوطی، عبدالرحمن، الجامع الصغیر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- 53 - سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور، مصر، المیمنه، 1313هـ .
- 54 - شامی، محمد، سبل الهدی، تحقیق عادل احمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1414هـ .
- 55 - صدوق، محمد، الخصال، قم، جماعه المدرسین، 1403هـ .
- 56 - صدوق، محمد، علل الشرائع، نجف، مکتبه الحیدریه، 1385هـ .
- 57 - صدوق، محمد، عیون اخبار الرضا علیه السلام، قم، طوس، 1363هـ .
- 58 - طبرانی، سلیمان، المعجم الاوسط، تحقیق ابراهیم حسینی، دار الحرمین، بی تا.
- 59 - طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- 60 - طبرسی، فضل، جوامع الجامع، تحقیق النشر الاسلامی، قم النشر الاسلامی، 1418هـ .
- 61 - طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، مصحح: علی اکبر غفاری، بیروت دار المعرفه، 1399هـ . ق.
- 62 - طبرسی، احمد، الاحتجاج، تعلیقات محمد باقر موسوی، مشهد، نشر المرتضی، 1403هـ .
- 63 - طبری، محمد، جامع البیان، مصر، مصطفی البابی، 1388هـ .
- 64 - طبری، محمد، بشاره المصطفی، نجف، الحیدریه، 1838هـ .
- 65 - طبری، محمد، تاریخ الامم والملوک، قاهره الاستقامه، 1358هـ .

- 66 - طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، نجف، المطبعه العلمیه، 1376هـ .
- 67 - طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، تصحیح یوسف البقاعی، بیروت، دار الاضواء، 1325هـ .
- 68 - طوسی، محمد، الخلاف، تحقیق سید علی خراسانی، قم، النشر الاسلامی، بی تا.
- 69 - عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، قم، 1400هـ .
- 70 - عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، حیدرآباد، دائره المعارف العثمانیه، 1325هـ .
- 71 - عسقلانی، احمد، الاصابه فی تمیز الصحابه، بغداد، المثنی، 1328هـ .
- 72 - عیاشی، محمد، تفسیر عیاشی، تحقیق رسولی محلاتی، تهران، العلمیه الاسلامیه، 1380هـ .
- 73 - قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار الکتب العربی.
- 74 - قمی، محمد، بصائر الدرجات، قم، المرعشی، 1404هـ .
- 75 - قمی، عباس، تتمه المنتهی، تصحیح علی محدث زاده، قم، داوری، 1409هـ .
- 76 - قمی، علی، تفسیر القمی، بیروت، دار الکتب، 1404هـ .
- 77 - قمی، عباس، سفینه البحار، تهران، کتابخانه سنائی، بی تا.
- 78 - قمی، عباس، کحل البصر فی سیره سید البشر، قم، 1377هـ .
- 79 - قندوزی، سلیمان، ینابیع المودّه، دار الکتب العراقیه، 1385هـ .
- 80 - کراچکی، محمد، کنز الفوائد، تحقیق عبداللّه نعمه، مکتبه مصطفوی.
- 81 - کشی، محمد، اختیار معرفه الرجال، تصحیح حسن المصطفوی، دانشگاه مشهد، 1348ش.
- 82 - کلینی، محمد، الکافی (اصول)، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1388هـ .

- 83 - مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، نجف، المرتضویه، 1352 هـ .
- 84 - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، الوفاء، 1403 هـ .
- 85 - مسعودی، علی، مروج الذهب، قم، دار الهجرة، 1404 هـ .
- 86 - مفید، محمد، الاختصاص، تصحیح غفاری، قم، جماعه المدرسین .
- 87 - مفید، محمد، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی، تهران، علمیه اسلامیة، بی تا .
- 88 - مفید، محمد، الامالی، ترجمه حسین استاد ولی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، 1364 ش .
- 89 - مقریزی، احمد، النزاع والتخاصم، تحقیق سید علی عاشور، بی تا .
- 90 - منقری، نصر؛ وقعه صفین، تحقیق محمد هارون، قم، مکتبه مرعشی، 1404 هـ .
- 91 - میلانی، علی، خلاصه عبقات الانوار، تهران، البعثه، 1405 هـ .
- 92 - نسائی، احمد، سنن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1348 هـ .
- 93 - تقدی، جعفر، الانوار العلویة، نجف، الحیدریه، 1381 هـ .
- 94 - نیشابوری، محمد، روضه الواعظین، قم، الراضی، 1386 هـ .
- 95 - واقدی، محمد، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، أعلمی .
- 96 - هندی، علی، کنز العمال، بیروت، الرساله، 1409 هـ .
- 97 - هیثمی، علی، مجمع الزوائد، بیروت، 1967 م .
- 98 - یوسفی غروی، محمد هادی، موسوعه التاريخ الاسلامی، 1417 هـ .

آل یاسر، 24، 28، 29، 30، 31

ابراهیم (ع)، 30، 53

ابن ابی الحدید، 94

ابن جون سکونی، 126، 131، 132

ابن خطل، 54، 55

ابن داود، 146

ابن سمیّه، 10، 51، 63، 68، 90، 148

ابن طاوس، 62

ابن عمر، 148

ابن کثیر، 51، 59

ابن کوّا، 133

ابن ماجه، 10، 146، 163

ابن مسعود، 63، 68، 71

ابن هشام، 29، 31، 42، 56، 57، 59

ابوالعاص بن نوفل، 42

ابوالغادیه، 126، 140، 141

ابوالیقظان، 31، 60، 63، 86، 124، 130، 132، 147، 164

ابو ایوب انصاری، 77، 97

ابو ایوب خالد بن یزید، 96

ابو بصیر، 72

ابوبكر، 69، 76، 77، 78، 79

ابو جهل، 27، 30

ابو حذيفه بن مغيره بن عبدالله بن مخزوم، 17

ابوذر، 13، 68، 71، 72، 75، 76، 77، 78، 87، 88، 91، 96، 114، 133، 146

ابوسفیان، 25، 86، 87

ابوطالب، 71، 158

ابوفكيهه، 28

ابوقيس بن فاكه، 42

ابولهب، 165

ابو موسى اشعري، 99، 100، 102

ابو نوح حميري، 116

ابو نوح كناعي، 116

ابو وائل، 164

ابي الهيثم التيهان، 96

ابي بن كعب، 76، 77

ص: 175

ابی داود، 163، 165

احد، 44، 64، 65، 118، 137، 148

احزاب، 49

ارقم، 23، 24

اسماء بن حکم فزاری، 117

ام الحکم، 22

ام سلمه، 90، 91، 93

ایران، 142

باقر(ع)، 123

بخاری، 122

بدر، 40، 41، 44، 65، 101، 118، 145

براء بن عازب، 76

بریده اسلمی، 69، 77

بصره، 98، 99، 111

بغداد، 29، 68، 99، 142

بلال، 71

بنی امیّه، 86، 87

بنی ثعلبه، 46

بنی محارب، 46

بنی مخزوم، 17، 28، 29، 92

بنی مدلیج، 44

تبوك، 55، 56، 161

ترمذی، 146، 162، 163

جابر بن عبداللہ انصاری، 67

جبرئیل، 44، 151

جبير بن مطعم، 83

جنگ جمل، 12، 98، 104

حارث (برادر یاسر)، 16

حارث بن زمعه، 42

حارثه بن علقمه، 61

حاکم، 104، 123

حبشه، 78

حجاج بن عمرو، 131

حجاز، 15، 16، 26، 29، 61، 74، 141

حذیفه بن یمان، 63، 64

حرا، 22

حسن بن علی (ع)، 99، 100، 102، 150

حسین (ع)، 83، 88، 102، 150، 160

حفصه، 94

حکم، 165

حکم بن ابی العاص، 86، 87

حمران بن أعین، 123، 146

حمزه بن عبدالمطلب، 137، 138

حُنين، 118، 124

حوشب، 136

خالد بن سعيد بن عاص، 76، 77، 78

خالد بن وليد، 68

خباب بن أَرث، 28، 84

خديجه(س)، 21، 22

خذيمة بن ثابت، 77

ص: 176

خریبه، 98

خندق، 50، 51

خیاط (پدر سمیه)، 17

دارالاسلام، 23

دارالحکومه، 90

درّه، 165

دمشق، 63، 68

ذات الرُّقاع، 46

ذوالکلاع، 116، 135

ذی العُشیره، 44

ذی قار، 99

رافع بن معلی، 165

ریذه، 88، 91

رسول اکرم(ص)، در بیشتر صفحات

رضا(ع)، 68، 71

رفاعه بن رافع، 96

رقّه، 142

روم، 55، 56

زبیر بن عوام، 76، 96، 98، 102، 105، 106، 107

زید بن صرحان، 99

زید بن صوحان، 104

زيد بن وهب، 76

سعد، 103

سعد بن ابى وقاص، 83

سعد بن زيد، 25

سعيد، 96

سقيفه، 76

سلمان فارسي، 13، 50، 68، 69، 70، 71، 72، 76، 77، 78، 133، 146

سلهب، 165

سميه، 10، 15، 16، 19، 24، 28، 29، 31، 51، 68، 90، 148

سوريه، 142

سهل بن حنيف، 77، 97

شام، 112، 114، 115، 116، 118، 119، 120، 127، 132، 134، 135، 136، 139، 141

شيث بن ربيعى، 135

شيخ طوسى، 146

صادق(ع)، 36، 68، 70، 72، 146، 155

صداء، 165

صدوق، 158

صفا، 23

صفين، 12، 112، 115، 116، 117، 119، 121، 122، 133، 134، 138، 141، 142

صهيب، 23، 28

ضبه، 104

ضحاک، 36

طائف، 86

طبرانی، 70

ص: 177

طبري، 50، 53، 98، 112، 156

طلحه، 96، 98، 102، 107

عامر حضرمي، 42

عايشه، 91، 93، 98، 99، 101، 102، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 111

عباد بن بشر، 46، 47

عباس بن عبدالمطلب، 76

عبدالاعلى، 140

عبدالرحمن بن عوف، 85

عبدالله بن بديل، 136

عبدالله بن خطل، 54، 55

عبدالله بن خلف خزاعي، 108

عبدالله بن زبير، 96

عبدالله بن عباس، 157

عبدالله بن عجلان، 36

عبدالله بن عمر، 79، 103

عبدالله بن مسعود، 41، 77، 82، 93، 110

عبيدالله بن عمر، 136

عثمان، 12، 84، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 94، 97، 112، 114، 115، 121، 135، 141

عراق، 115، 116، 119، 120، 135، 137، 141

عقبه، 141

عقيل، 88

علباء بن هيثم، 104

علی بن ابی طالب(ع)، در بیشتر صفحات

علی بن امیه بن خلف، 42

عمّار یاسر، در بیشتر صفحات

عمر بن خطاب، 69، 78، 79، 82، 83، 85، 116

عمرو، 104، 105

عمرو بن یثربی، 104

عمرو عاص، 117، 118، 120، 127، 136، 137، 139، 140

عمیر بن جرّموز، 106

غدیر، 96

غطفان، 46، 49

فاطمه بنت اسد، 157

فاطمه(س)، 102

فَخّ، 20

فضیل بن عباس، 76

قُبَا، 57

قصر بن خلف، 108

قیس بن سعد بن عباده، 99، 130

کعبه، 155

کلثوم بن الهدم، 57

کوفه، 36، 82، 83، 84، 99، 100

مالک اشتر، 119، 130، 134

مالک (برادر عمّار)، 16، 108

ص: 178

مالک بن عجلان، 96

مامقانی، 146

محمد بن ابی بکر، 108

محمد بن مسلم، 103

مدینه، 40، 44، 46، 49، 50، 53، 57، 58، 59، 61، 78، 89، 91، 111، 114، 161، 165

مرالظهران، 53

مروان بن حکم، 88، 96

مسجدالنبی، 96

مسجد قبا، 57، 58، 141

مسجد مدینه، 58

مسلم، 164

مسیلمه، 79

مصر، 121، 134

معاویه، 12، 86، 97، 112، 114، 115، 116، 118، 120، 126، 127، 129، 130، 131، 133، 134، 135، 136، 137، 138،

139، 141، 148

مغیره بن حارث بن عبدالمطلب، 130

مغیره بن شعبه، 83، 103

مقداد بن اسود، 13، 68، 69، 71، 72، 76، 77، 78، 85، 92، 93، 110، 146

مکّه، 16، 17، 20، 22، 23، 28، 40، 44، 49، 53، 54، 57، 58، 78، 165

مهدی(ع)، 150، 160

نائل، 135

نجد، 46

نجران، 61

نسائی، 167

نوح(ع)، 158

نہروان، 133

واسط، 140

واقدی، 49

وحشی، 137

ولید بن عقبہ، 96

ہاشم بن عتبہ، 119، 136، 142

ہند، 137

ہند بن عمرو، 104

ہیثم بن نیشان، 77

یاسر، 15، 16، 17، 19، 24، 29، 31، 140

یعقوبی، 21، 22، 27، 62، 82، 83، 85، 86، 92، 98، 100، 134

یمامہ، 78، 79

یمن، 16، 28، 61

ص: 179

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

